ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شهسوار جولانگاه عرصهٔ
سخندانی و شهنشاه اقلیم علم سیر و تاریخ دانی سید میر حسین علی کرمانی مضمون تصنیفاتش تازگی افزا من حیث عمر صفدر

نشان حیدری

۱۸۹۰ سنه ۱۳۰۷ هجری

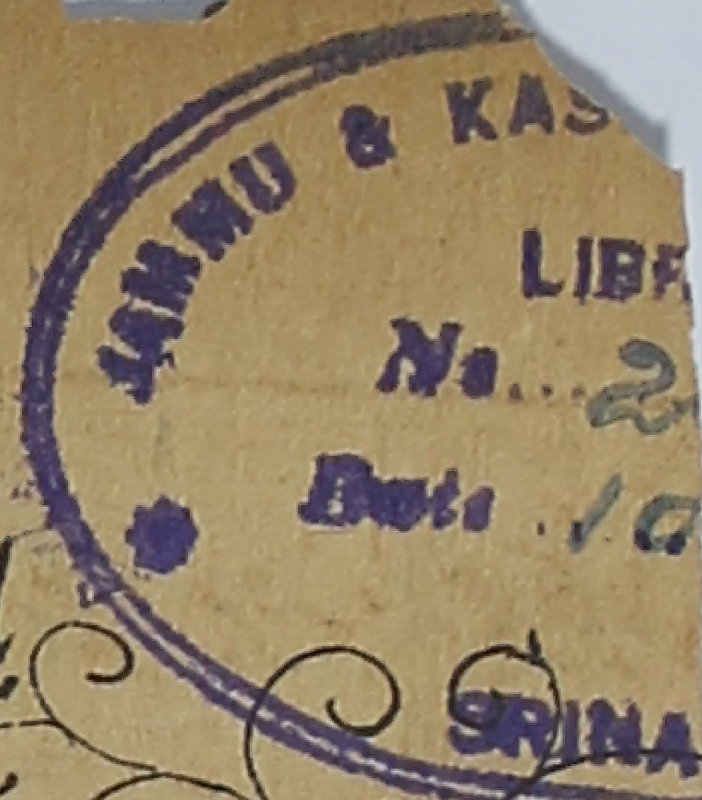
معروف به

تاریخ ٹیپو سلطان

سنه ۱۳۰۷ ۱۸۹۰

باهتمام تام و سعی مالا کلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبدالکریم و قاضی نور محمد صاحبان تاجران
کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط [illegible] و تصحیح برگزین

در مطبع نامی فتح الکریم واقعهٔ قطامرنگو



یا فتاح







متفرق اخبار عالم وجامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی
ـلم جاه وجلالش بمیدان شهود برپا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رأفت
ـن خود انتظام بخشیده وشحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانهٔ
ـت وحکمت خود باعتدال لازوال کشیده وچاوش قضایش در چارسوی بسیط زمین بمنادی
ـل الیوم لله الواحد القهار اعتقاد کرده مر او را بوحدانیتش زبان اقرار کشاده وبسیول قدرش
ـش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب وزینت داده بیت

ـم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد

ـدیدهٔ دانش وبینش نعت سالاری است که سند ومدار سلناک
ـرا مژدهٔ رحمت گردید وصمصام رسالت دعوتش خرمن
صلی الله علیه وآله وصحبه

سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت از مقبول
و مفضول خود کرده غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداریش بر دوش زمان و زمانیان می گذارد
و عالمی را چه ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق
این مقال احوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر نصیر جنگ است که از ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان والا شان کامبخشی و فرمانروائی نموده عالمی را بغور و پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پائین گهاٹ که تفصیلش
بیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سر کفار سرکشان این صوبه از تیغ سیاست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطهٔ
بالاگهاٹ را سیر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ
بی سر و سامان و ملجاء طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطبهٔ
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعهٔ بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و توصیف
داد و دهش آن فیض بخشان والا دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بریک وجه
بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان هیچ نشناسی که موسوم بمیر حسین علی
ولد سید عبد القادر کرمانی است وچندی در ظل دولت این همایون منزلتان
بعلاقهٔ نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار ویک صد و
نود وشش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد ویک هجری بعمده خدمت حضور سلطان
جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست بسعی دو سه سال مفصل حقیقت
از اجداد و آبای دولتمندان موصوف بتجسس وتلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت
ونسخهٔ علیحده بتفصیل سال وماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدهٔ روزگار
یادگار گذاشت وچنان جهد بلیغ واحتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق و سداد
مندرج نشده بعضی کوایف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف وبی شائبه
ریب کما حقه برنگاشته وبرای انضباط شیرازهٔ این نسخهٔ تازه ایجاد صفحهٔ سال وماه واوراق روز و
شب در نور دیده چمن اوراق واجزا را بهٔ شستهٔ الفاظ معنی بار آب ورنگ صدق وصفا درداد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم ✤ کماهی واقعاتش ذکر کردم ✤
کشیدم لعل وگوهرهای تبیان ✤ بسلک لفظ ومعنی های شایان
لب پیمانهٔ سرشار ذکرم ✤ دل آئینهٔ پر نور فکرم
طلب سرمایهٔ بازار شوقم ✤ طرب پیرایهٔ گلزار ذوقم ✤
توکل توشه ومحنت سبیلم ✤ قناعت پیشه وهمت دلیلم ✤
زتار رشته های فکر انور ✤ پئی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او + سمن را رنگ و بو از سنبل او
ولی چشم صله از کس ندارم بلی بی مزد و منت می نگارم
مگر آن زادهای شاه مغفور چو بنوازند گردد زحق دور
چه کم باشد دو مشت سیم و زرها و یا ریزند بر فرق گهرها
کشند ار شانهٔ زلف التجا را + کشایند این عقود مدعا را +
که هر یک مردم چشم تمیز اند + مبصر ارجمند بہا عزیز اند
سحاب جود شان مطلب فشان است کف شان غارت دریا و کان است

اگرچه نسخه بر طبق قاعدهٔ ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسید اما از نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان والا فطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان هنر پرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاهد اذکار منتشر الباس اجتماع پوشانیده بر سریر صفحهٔ رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشم داشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیاناً گاهی اتفاق مطالعهٔ این نسخه افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند و باحسان اصلاح منت بر ذمهٔ من مستعد خدمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افهام + وی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بحرف من یابید + از دقیقه زمام بر تابید
خطا اصلاح بر خطا رانید عیب پوشی خوش ست میدانید
بهر اصلاح از شماست نگاه + از من اینک دعا جزاک الله +

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بہادر بطریق اجمال آنکہ

در عہد خلافت محمود عادل شاہ بیجاپوری کہ او خلف الصدق ابراہیم عادل شاہ ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بہرہ تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگہ شریف گشتہ اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ وخلیق وخداپرست بود مجاوران وخادمان درگاہ حضرت بندہ نواز بعزت ووقار متوجہ احوال شیخ شدند وچیزی مدد خرچ مقرر کردہ ماہوار میرسانیدند وشیخ معز الیہ را شایستہ پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیدہ بجمیع علوم ماہر وبزیور فضل وہنر آراستہ ہمراہ پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشتہ بعد دریافت فراوان جد وجہد در خانۂ یکی از مجاوران والا خواستگاری نمودہ بعد چندی باداے رسوم شادی کتخدائی وخطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت وہمونجا عہد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفراغت وخرمی تمام شیخ موصوف بسر بردہ دعوت حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجۂ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجاپور شد ودر مشایخ پورہ بخانۂ برادران زوجۂ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقے بودند فیما بین خود ہا یعنے خواہر وبرادران محبت جانی واتحاد قلبی داشتند وہمہ بارفاقت شیخ منہاج امیر دکن را علاقۂ نوکری بدرماہۂ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسر می بردند آرمیدہ وہر ہفت برادر بپاس خاطر خواہر خود شرایط خدمت صاحب معز الیہ بغرو ناز بجامی آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نمود وامرائی دکنی یعنی شیخ مذکور وفضل خان ورستم خان وسرمست خان بالشکر انبوہ حسب الحکم بمقابلۂ افواج ہند نہضت کردند ودر سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین الفریقین آویزش

سخت رو داد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوششهای دلاورانه
نموده شکست داد اما هفت صد دکنیان شیر سیرت از رفقای شیخ جانبازی نموده
داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد
یک بدنهای خود را از زیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب
ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در
یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر بیچاره برابر ایشان دفعتهً رسید از هجوم
هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد
و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق
گشته نعرهٔ وامصیبتا بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران
دل از خویش و بیگانه بر داشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس
صاحب معز الیه چون احوال پر نکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را
داغ تازه آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا
بر آمده و رفته بطرف کرناٹک بالا گهاٹ آمده در قصبهٔ کولار رخت رحیل انداخت حاکم
آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت
صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود با حرمت و وقار پیش آمده جای برای
سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود
بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده
سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی
شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل داشتند
از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن
عزم باز داشته فرمود که جد و آبای ما مشائخین بودند باوجود استعداد بترک اسباب
دنیاداری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطهٔ انقطاع سررشتهٔ تلذذ روحانی
و بدایقه تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقه دهر ناپایدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکخانه مشیت
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی رنج و تردد و تلاش می رسد بیت

گر زمین را آسمان دوز سے	نه دهندت زیاده از روز سے

کاملعیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه باوجود علاقه آتش
به بی علاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکهزار و
یک صد و نه هجری در قصبهٔ کولار دنیای فانی را پدرود نموده بسیر جنان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربی
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضارا همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار و دیعت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا بر داشته
خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناٹک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقه
ترپامل که فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبه ارکاٹ
شده بوساطت ابراهیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواب گشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانهٔ ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت ایا متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسر می برد پس ازان ایامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب
داشته دختر ش را که همشیرهٔ حقیقی ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشید و همشیره زادی
عروس را که به سن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بربسته
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال بردار باجازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سرخرو
می گشت و در جنگ چنجی متعلقهٔ کرناٹک پایان گهاٹ که به راجه تیسنگ و نواب آویزش سخت
رو داد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکراتیرت که آبش در طغیانی بود واین طرف
فتح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود دتاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیروزبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر جریدهٔ
روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
که با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود بیک شلک

او را نجاک عدم در انداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زادهٔ او دوست علیخان صوبہ دار ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه در افتاد به سبب صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها رو داده فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اہل و عیال عازم بالا گھاٹ شد و مستورات را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادر زادهٔ خود که سلیقهٔ تمام پیدا کرده بود سکونت داشت و درین ایام اورا ہم پالیکار میسور بخطاب نایک خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم ہنود اعتبار تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مہمات دولت می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و نسق کارخانجات راجه به سبب نفاق اعیان و ارکانش خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن زمره کناره کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و ہم درین نزدیکی آن شجاعت کیش را در سن یکہزار و یک صد و سی و یک ہجری پسری تولد شده به شہباز صاحب نام زد گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما در دو سالگی بمہد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والا ہمت عمر عزیز خود را به بے علاقگی و بے نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بہانهٔ نام آوری خود پرورش خلق اللہ بی سر و سامان منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبہ سرا یعنی نواب درگاه قلیخان رفته سررشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چہار صد پیاده و یک صد

سوار

سوار یافته بجر است قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار همونجا
طلبداشته چندی آسود پس در سن یکهزار و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقهٔ مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایهٔ دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
انجم و افلاک زائیچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹک خواهد گشت اما بعرصهٔ قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایهٔ پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه را شیر فنا
بنوشانند و به گهوارهٔ عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
شومی طالعش بمن اثر کند راضی هستم هیچ چه روا دار کشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس تو و العالنش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرا پالیکار
میسور با پالیکار بدنور و غیره اتفاق کرده به تسخیر قلعهٔ مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب
نایک پیغام سپردن قلعه بجو فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانهٔ ایشان فریب نخورده
شیوهٔ حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منشان بیمود از اقبال این معنی بهلو تهی ساخت
مستعد جنگ گردید چنانچه به شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دار المقر خود گرفت و شجیع مع الیه اسباب لازمهٔ ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صعب به روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کار آزما ہزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو ہزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع و الا دانش سرانجام ہر مہم که مامور میشد باحسن ترین وجوه باتمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار سرا مقرر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو گذاشته بود بعد گذشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بے وجود حاکم و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت دینار و بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه بندی ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه ہمونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بواقعی پرداخته چونکه نواب موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجاگیر پدر خود که ہمین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت و محمد خان بنی قلعدار دار الاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجیع و الافطرة در صوبه گذاشته برای جنگ تاکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب به بہانه ماہیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دار الامارت بازماندند و خفیه مستعد بجنگ گردیدند چون نواب برا این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه مبلغ ماہیانه ہزاریان و محافظان قلعه و مواجب سه بندی لشکر صوبه خواهیم رسانید حساب شهور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازه های شهر

وقلعه را مضبوط کرده باسامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی باجمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
وتردد شایان داخل دار الامارة شود امّا محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه هالن هیلی فرود آمده شهر وقلعه را گرد گرفت وجنگ تیر وتفنگ با قلعگیان انداخت امادر
هر جنگ محصوران مستحق مظفر ومنصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمن هیلی
که از قلعه اگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی
خود وجمعیت شجیع بعزم شبخون برآمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت وفیما بین ایشان
نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعدار ناتجربه کار وناآزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
نداشت راست سمت خیمهٔ نواب در تاخت وشجیع دانش آگاه وسید پیر کلان با چند سوار
وپیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاوکاو برداشته بایکدیگر در افتادند بعد کشمکش وجهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت
وشجیع موصوف وسید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار ویکصد
وسی وهفت هجری در آن حادثه عیال واطفال شجیع شهید در پرگنهٔ بالاپور ندکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بے سبب رنجانید وجمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه وقسم ظروف وزیور وغیره یکقلم غارت ساخت
سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت نه ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد وبالائش چرم دوخته

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس اهلیهٔ شریفهٔ شهید زبانی یکی معتمد خاص خود حقیقت مظالم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگربندان به حیدر صاحب کلان برادر زادهٔ شوی خود که در سریرنگ پٹن بود گفته فرستاد صاحب موصوف باطلاع شهادت عموی خود و خرابی حال پسرانش تاسفها و حسرتها خورد بل خور و خواب بر خود ناگوار دانسته به پالیکار میسور مستغاثی گشت و او عرضی متضمن رهائی مستورات و مخلصی پسران شهید به حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخته و از عذاب آخرة ترسانیده بواسطهٔ خود رهائی بخشود امّا مخفی نماند که راوی دیگر چنین روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان کشته شد و پسرش عبد الرسول خان بدون اطلاع حضور هوس یابست صوبهٔ سته چهار لک روپیه از نزد محمد خان سلیمان زای ساهوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود و فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بابت ادای مشاهرهٔ برادری خود از ساهوکار مذکور گرفته تبصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبد الرسول خان عازم بالاپور می شد در آن حین ساهوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او هزاریان قلعه و سرداران لشکر صوبهٔ قلعدار قلعهٔ دار الامارة را در باب دهانیدن مبلغ مذکور از نواب معز الیه بهر صورت که سبیلش خواهد شد تاکید آکید کرده راه خود پیش گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاریان قلعه بحث و تکرار ها بیانهٔ خود ها و مبلغ ساهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت بار نمی دادند و ساهوکار مذکور نیز افاغنهٔ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد کشش و کوشش

بسیار آخر قلعدار مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حمله دلاورانه
داخل شهر شد اما هزاریان و میواتیان و ساهوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یک ماه
سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود ماهانه سپردند چون این کیفیت معروض حضور
نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانه سپاه و سردار و زر ساهوکار از
خزانه خود در سبیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاندند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان
کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل واشتر بار کرده راه ارکاٹ
سر کرد چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدانموجب که سابق مرقوم شد ملاحظه
کرد خود شفیع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط
اناث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در
عوض مبلغیکه شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید
و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال
جگر گوشکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دوگونه نالیدند
پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هجده هزار روپیه بارکاٹ
فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلب داشت تا هر دو برادر
بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بنی عم رسیده آرمیدند و صاحب معز
بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و بطرز
دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاه گری و اسپ تازی بیاموخت
چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شده بعد
چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات خوی بزرگوار خود بار زندگی و حوایج البشری

خود انداختہ بسر بردن مناسب ندانستہ خواہ نخواہ از برادر و والدہ رخصت گرفتہ مع برادر خود باز عازم پایان گھاٹ شد و از عبدالوہاب خان برادر خورد نواب محمد علی خان والاجاہ بن انورالدین خان گوپاموی کہ صاحب جاگیر چیتپور بود علاقہ نوکری پیدا کردہ بسرداری ہزار پیادہ و دو صد سوار نام آوری اندوختہ چندے بسر برد و برادر خورد خود را یعنے حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کردہ بود غرض ہر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسودہ حال بودند چون در عہد حکومت نواب دلاور خان حاکم صوبہ سرا پالیکاران بالاگھاٹ بزر پاشی صاحب صوبہ را نرم ساختہ باز از یکدیگر ہمت گماشتند چنانچہ پالیکار میسور شش ہفت ہزار سوار و بیست ہزار پیادہ فراہم ساختہ پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور والہ و ماشتی والہ وستی کال و کوڑی کال والہ و ماکڑی درگ والہ اتری درگ والہ وغیرہ را زیر ساختہ ہمہ ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکہ رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرا فوج کشی نمودہ کوہ مدگیری کہ در تصرف پالیکار مٹرکیسی بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با سہ صد پیادہ و ہفتاد سوار مع فیل و نقارہ بہ بند و بست آن نواح و حراست کوہ مذکور گذشتہ بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از ارکاٹ طلب داشت قضارا ہمدرین روزہا شہباز صاحب از عبدالوہاب خان بہ سبب قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیدہ خاطر گشتہ بجد و کد بسیار رخصت برطرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدۂ حال برادران یکجا و رخوش و خرم گردیدہ از نندراج کارپرداز دولت میسور ملازمت کنانیدہ

بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون هلی تعلقه
بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت
و وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کارپرداز مذکور
برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست
قلعهٔ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگ پٹن نمود
اما صاحب معز الیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر
کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلبداشته همونجا آسود چون زوجه ب
بعد تولد دختری رحلت کرده بود درانولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود
خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز
دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجه نو دو دختر
و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب در سرینگ
پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه
خصوصاً نندراج کارپرداز که خسر چک کشن راج و ڈیر مسند آرای آنوقت می شد
شیفته حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران و
نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند
و ذات بابرکاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندی سوار و مردمان بار
داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا
نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز صاحب
که مع وابستگان در دیون هلی سکونت داشت فکر شادی کتخدائی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبهٔ سرا سیّد شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش
فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سیّد کمال مشهور بمکتو
صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر
کلان نامزد نمود پس باداى رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده
گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذای
مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید در فکر
شادی دیگر بود درین اثنا نند راج رابند و بست ملک پایان گهاٹ که جنوبی میسو
است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ڈنڈکل وغیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت
چون بعضی نایاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی پیموده ملک ویران ساخته جلاء وطن
شده بودند قریب یک و نیم سال به بند و بست آن ضلع و تنبیه نابکاران البغی مامور و مقید
بود جوانمردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعالی
طبقهای پر گوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این
کوشش های نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار و
مردمان بار یعنی تفنگچیان سربلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعدهٔ فرنگ
دو هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون از آنجا مظفر و منصور
مراجعت کردند اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت
شادی کتخدائی دیگر داده درین کار پُر مصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی
شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنڈه را که در آنوقت بی علاقگی
مع متعلقان در تعلقهٔ بار امحل اقامت داشت زاد راحله و بار برداری فرستاده

مخفی نماند کسانی را که بر قاعده و لباس اهل فرنگ باشند دین حقانی آن است میکنند درین ملک سپاه باری نامند ۱۲ منه

طلب داشت و خواہرش را العقد مناکحت خود در آورد اما اہلیۂ اول را بانوی خانہ کردہ باعزت و حرمت میداشت بلکہ زیب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیمش بجا می آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند باطاعتش داشتہ بود و خواہر دوم اہلیۂ اول بسید برہان نامی طالب العلم منسوب شدہ فاما خواہر سوم را کہ تا کدخدا بود ہمدر آن فرزند ہا بمیر علی رضا خان منسوب کردہ باداے مراسم تہنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی و خویشان را از خود جدا نکردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ چہار سال خان شجیع را اولاد نشد آخر بذریعۂ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان ولی کہ برادر کلان حضرت حمید صاحب کہ در وسط شہر کنچن نگر عرف کنچی پس پردہ اند میشوند و در چوک ارکاٹ آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعۂ رای درگ بموضع ہنور آرمیدہ اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس اللہ اسرار ہم در ہند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند کتخدایان مستمند ملتجی بجناب بودہ نیازہا و منتہا میکردند چون وقت قبولیت دعوت و ترقی جاہ و حشمت بود تیر دعا بہ ہدف اجابت درنشست و شجر امید بار آور گردید۔

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد للہ و المنۃ بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد کہ کاشانۂ دولتش بہ شمع سعادت منور شد و شام آرزو بہ صبح رجا مبدل گشت یعنی نیر برج دولت و حشمت و شمع بزم جاہ و عظمت بہ بیستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و شصت و سہ ہجری در قصبۂ دیونہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیگانہ کشود

خان شجیع ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب و مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین تبقدیم رسانیده تا چهل روز جشن همایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر تونگر گردانید

نظم

بزم شادمانی شاد بوده
چو شیشه صاف دل خرّم نشسته
نه از گرد الم در دل غباری
کشیده پای در دامان راحت
در دل بسته بر روی تفکر
همه اسباب عیش و کامرانی

ز فکر این و آن آزاد بوده
ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از وهم و خیالش اعتباری
درون سر برده در جیب فراغت
که کرده باده از جام طرب پر
مهیا بود شاهی و جوانی

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون همین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاهل و تغافل روا نداشت و در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بی سبب از دست ستم هدایت محی الدین خان مظفر الدوله همشیره زادهٔ نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکهزار و یک صد و شصت و دو هجری قتل گردیده و نایطهٔ مذکور بسازش فرانسیس در ولبست صوبهٔ ارکاٹ را

متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و تنبیه شرارت کیشان آن ضلع بر ذمه
همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گهاٹ گردید و همه پالیکار بالا گهاٹ و دلاور خان
صاحب صوبه سرا مع سامان جنگی حضور طلب شدند از آنجمله کراچوری نند راج از
طرف میسور واله بالشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه
بود چون در میدان جنجی بقصور و فتور افاغنه کڑپه و کنول نواب موصوف در سن
یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران کمکی بمجرد وقوع این واقعه
حیرت افزا بے اطلاع احدی راه دار المقر های خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت و توپخانه
خود تا نصف روز در لشکر پراگنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت
از آنجا راه بالا گهاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانه عامره که بغیان غارت کرده میبردند
آنهارا تنبیه کرده داخل خزانه خود نمود و مراجعت بسبر رنگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادر مع دیگر واقعات که در سن یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور و کار پرداز کراچوری
نند راج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشور و شر برداشتند و
تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقهٔ فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال
زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصاً دیوراج برادر نند راج طرق نمک حرامی
پیموده پیرامون محل راجه پرک بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود
اما نند راج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت داماد را زیر ساخت
علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل ها و رخنه ها افتاده

تفصیلش اینکہ چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شہادتش برجع القہقری بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوٹہ وہسور و باگلور کہ مع جمعیت ہمراہ نندراج بود از اثنای راہ رخصت گرفتہ سمت تعلقات خود شتافتہ شیوہ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران آنطرف خود سری گزیدہ بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شدہ برای بندوبست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکردہ کہ مصرع لازم شیر است سیر کوہ و دشت ہہ برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برادری شاہباز صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دوہزار سوار و بہ مختاری کل امور رخصت کردند از آنجا خان شجیع شبا شب چون اجل ناگہان بر سر باغیان غنودہ بخت رسید و دست و بازوی مردانگی و شجاعت برکشادہ ہمہ ہا را زیر ساخت و گنگارام بدانجام را ام خود ساختہ بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملہ مردانہ سر دیگر سرکشان را از بار دوش نخوت پوچ سبک ساختہ سرنگون برخاک عدم بخوابانید غرض بعرصہ دو ماہ تمامی باغیان را اسیر و قتل کردہ در قلعجات کوہستان آن طرف یعنی در کوہچہ ہولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رای کوٹہ و ہسور تھانہ مستقیم از ملازمان خاص خود گذاشتہ قلعداران معتمد علیہ را در ہر قلعہ مقرر کرد و بفوج خزانہ و شتر و افیال مظفر و منصور مراجعت بہ دار الریاست فرمود و ہمدرآن ایام اسد خان و سردار خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گھونسا از سمت ارکاٹ بہ ملازمت رسیدہ

بعہدہ عمدہ بہ رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب محمد علی خان

سراج الدوله سمت تهر نگر عرف ترچناپلی و ظهور شجاعت نواب حیدر علی خان شجیع در آن مهم و واقعه سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاه بن انور الدین خان شهید که از هنگام انتقال پدر و نواب ناصر جنگ شهید در قلعه تهر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه که بکومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان در و بست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدوله بلا علاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نوا گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور روانه کرده بزبان اتحاد پیغام داد که اگر درینوقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور بحمایت ما برخیزند بعد هزیمت غنیم و بند و بست صوبه ارکاٹ قلعه ترچناپلی مع توابعش که بشما سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بگورنر بندر دیوناپٹن که از قوم انگریز بود موکد ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبیده گشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچو ملک بهتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص از رو بیم بمرگ ٭ تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد ٭ با امرا او و دیگر پایکاران اتفاق کرده و بسیار خرچ نموده خود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده بود سمت ترچناپلی رو آورد اگرچه راجه مسند آرا برین معنی رضامند نبود اما دلوای بجد و کد

رفت و نواب محصوف از زر و آذوقه وغیره سامان ضروری هرچه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کار شجیعانه بظهور می رسانید
و باره ها بر لشکر فرانسیس و چنداصاحب شبخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
که غازی خان بید سردار شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعین کرده بنادیق
و خیمه ها و راس گاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حمله های مردانه از فوج هراول فرانسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چنداصاحب
که در دلوای مندرف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم مزاحمت حالش در میان آورده بدام خود کشیده و
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت بار رفت تاریخ اوست پس فرانسیس راه پهلچری گرفت چون سراج الدوله
این ماده تاریخ است
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بیسویه کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهده لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستاد نندراج بر این مقدمه
لاحول خواند و بر عمل ناتجربه خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادرمنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فرانسیس راه مصالحت و اتحاد پیموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب باروت برحسب ضرورت
از پهلچری به قیمت می طلبید و گولندازان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر بازار زد و خورد گرم بود کمتو صاحب برادر نسبتی خان شجیع همونجا بگلوله توپ

شهید شد آخر الامر نواب محصوف فکری دقیق بکار برده پیام داد کہ کسی سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
تهانه قلعه روانه سازید تا کلید ها نذر پیش گذاشته ما به بندوبست ارکاٹ بحمایت انگریز روانه بشویم
نندراج دانست کہ افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل ها بر گشته اثر کرده مان زمان بنخوت
خود نازان گتی گوپال راکه برادر قرابت خود می شد با ونکٹ راو برکی و خوبصاحب جمعدار
و سید بدلی دکنی جمعدار و رام سنگهه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بندوبست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازه قلعه رسیدند کلید قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد در پیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمود نندراج الدوله
این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغتنمات شمرده پس فردیگر اشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه نقند بمجرد داخل قلعه به بهانه سوال و جواب
تنها گتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضے ها را راند و بعضے ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده بسمت لشکر میسور
چند گلوله توپ پرانید نندراج برفور بیش غضب آلود و اندوه ناک گشته تشویش تمام نمدانست که
عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر بر حسب صواب دید خان
شجیع ناکام و بے مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بحالت اینکه خود بجد و کد بسیار و با امید
همدست شدن بلاد زرخیز سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود سوای دار الریاست
رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه فرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبه کمال عاید حال لشکر یانش شده بود بجای مذکور اقامت ورزید همدرین
روزها بالاجی راو نانا سرکرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدرا نمود بعد بندوبست و

صوبهٔ سرا نواب دلاور خان را پرگنهٔ کولار جاگیر داده بلونت راؤ امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بیباکانه و عدم
مزاحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورد راجه مسند نشین چون
دید که غنیم زور آور شده همه مواضعات متعلقهٔ خود را متصرف گردید و سوای قلعهٔ بنگلور و
ماگری درگ و دار المقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربه کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماند نندراج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و
برایا بارها نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخواهست که سوای بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور و قصور راه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور روپیه مقدمهٔ جنگ بصلح فیصل ساخته اگرچه غنیم با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعجات میسور بر داشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القصه چون نندراج به بستی منگل اقامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشاهرهٔ خود مزاحمت
بحال و لوای رسانیده سر ڈیوڑهیش دهرنا نشستند بس او ایشانرا به سخنان چرب و شیرین
فهمانیده نزد راجه روانه سرینگ پٹن نمود اما خان شجیع را که بر ذاتش اعتماد تمام داشت و هری
سنگهه نامی جمعدار را که از قوم راٹهور سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص پایگاه خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تهی دستی و عدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار
بجدی رسید که هری سنگهه مذکور پاس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری مزاحم خور و خواب و لوای شده دهرنا نشست حتی دربار و چیخانه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عملش بی جگر شده از جنس پارچه و ظروف و نقره و طلا که بنابر ضرورت
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را برطرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معه زر مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرنگ
پٹن بفاصلهٔ دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغهٔ جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت در آرمیدند
بوقوع این حال خان شجیع بهم بر آمده پیش دلوای رفت و زبان طعن برگشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی اذنی بود که
راج را بفروخت ظروف و پارچهٔ خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زر مشاهره رسانیدن
دور از صلاح و فلاح زیرا که یکی را بچنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جویای چنین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود بسزا ایش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا جست برخاسته
بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خوابی ست و یازده بخواب فنا سر کشیدند و بعضی از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادریش را معه جمعدار
نمکحرام مذکور ته تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب را سان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعهٔ معدوم بخان شجیع ارزانی

داشت پس آن شجیع دانا بتدابیر عدو مالی و دشمن سوزی مشهور عالم گشت بعد چند یوم روزی
دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوهٔ
تهیدستی و عسرت خرچ روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمهٔ
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیکاران نهضت فرمود
و در عرصهٔ یک سال همه ناهموار و تاپله ها را از زیر و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از آنجمله کسی
که بخیر خواهی تمام استقبال نموده برحسب درخواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشید و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجهٔ
مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازوی خویش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیکاران تعلقهٔ بنی و یره پاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدابیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته های گران قلعچه ها
که باصطلاح دکنیان لکڑکوٹه گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود در آورد نندراج ازین فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بدست نموده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیکاران یعنی مع کروڑ روپیه
نذر نزد راجه روانهٔ دار الریاست کرده نصف سیاهی خجالت از چهرهٔ حال خود بشست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف ڈنڈکل و پال گهاٹ وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بودند بهیم تفتیش غیب
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش بمهر خاص نویسانیده

ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتداد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود به تردد و رنج
سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دار الریاست سکونت داشتند در دل
از حد بیشتر داشته فرصت وقت میجست بمجرد ورود خطوط راست بر خاسته بیباکانه فایز
دار الریاست گردید و خان شجیع را که به بند و بست پالیکاران همت گماشته بود خطوط
مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع بر روانگی نندراج
به دار الریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته بجمعیت
خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیتی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از بهلچری و کوڑپال هند
وغیره بنز راپشی بسیار طلبداشته بود و چهار هزار پیاده کرناتکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد دمانا منڈف سر سرینگ پٹن فرود آمد
و در آنوقت احوال دار الریاست و آن دولت چنان بود که در بند و بست ملک شمالی تبصرف
مرہٹہ تا جهتر که در راه صوبهٔ سیرا و از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و عمال غنیم بند و بست تعلقه
موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرہٹہ ناظم مرج که به بند و بست صوبهٔ سیرا بعد
عزل بلونت راو متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعهٔ نبگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
بن ونکٹ راو برکی که قلعهدار نبگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر
محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان به عمل می آورد و اعیان دولت میسور بشتر دلی
عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظار مرد میدان شجاعت می کشیدند
چون نندراج و خان تهورکیش فایز دار الریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
پس همه ها به دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبداشته در بند و بست
ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جملگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل در جان نثاری قصور نخواهیم کرد و الا ما همه را طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرہٹه نموده شود

ذکر شکست یافتن مرہٹہ یعنی گوپال راؤ در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضهٔ مرہٹہ مع دیگر کیفیات و واقعات سن یک ہزار و یک صد و شصت و ہشت ۱۱۶۸ ہجری آنکه

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند ہرگاه خان شجیع بلا تامل سرانجام این مهم بر ذمهٔ همت والا نهمت خود گرفت و راجه مسند آرا بعد ہزاران ہزار آفرین و تحسین به سینهٔ خود کشیده بخطاب خان بهادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمهٔ خاص خود با مسند زرین و لوازمهٔ آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به ہر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوان خانهٔ خاص تا ڈیوڑی مع اعیان پاپیاده آمده وداع نمودآری مصرع ہر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند * چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کریکٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت ایشان سه ہزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان

جنگی مستعد شد سپہ سالار بہادر شدند بدستور چند سران پیادگان و مندیل کلاه پوش مع
رسالهٔ خود برفاقت بهادر اقبال مند همت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماهیانه
درپیش آورده در دار المقر ماندند پس سپه سالار موصوف همون جمعیّت قلیل که چهار پنج
هزار سوار و دوازده هزار بار ور پیاده و شش هفت ضرب توپ بود بلا تامل بروت مردانگی را
تاب جسارت داده سمت بنگلور کوچ کرده در دو سه روز به بندوبست تمام در سواد چن
پٹن فرود آمد مرہٹہ ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر
ورود افواج مرہٹہ رسید سپه سالار ذی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
گرسنه اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرہٹہ طلبیده شب با یک هزار
مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب شان تاخته چنان زد که اهل غنیم
تمامی اسباب گذاشته رو بفرار نهادند و بعضے ها اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون
که عین تدبیر عبرت نمائیش بود کوچیده فایز بنگلور گردید و در سواد بسون گوری فرود آمده خط
طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بتنبیه غنیم دولت موسومهٔ سرنیواس قلعه دار محصور ترقیم
و ترسیل نمود چون از جنگ مرہٹہ عاجز آمده بکمی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد
و بملاحظهٔ نشان حیدری خاطر جمع شده چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرہٹہ پرانید و
مرہٹہ از رسیدن کومک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته تدبیر شکست
فوج کمک در افتاد و بفاصلهٔ دو فرسنگ بر راه سوندی کپه به بندوبست تمام فرود آمده
بود روز دیگر صبحی سپه سالار شجیع لشکر خود را آراسته میمنه و میسره بدلیران جنگ آزموده
سپرده توپخانه را برو داشته بجانب لشکر مرہٹہ رو آورد او هم خبردار گردیده به آراستگی
افواج خود پرداخته رزم آرا گردید اما از شلکهای توپ و تفنگ شجاعت منشان که چون

قطرات باران میریختند ہمت درباختہ تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافتہ بگذاشت بعض اسباب رو بگریز نہاد و سپہ سالار شجیع ظفریاب شدہ مع اسباب گذاشتہ او بفرودگاہ خود مراجعت نمود و سرینواس قلعدار را بلطایف الحیل و بہ بہانہ ملاقات طلبیدہ ہمراہ لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجای است قلعہ مقرر کرد و غنیم منہزم باز لشکریان مفرور خود را فراہم ساختہ بہ سواد نلہ ونکا مستعد و آمادہ جنگ بود سپہ سالار شجیع از بنگلور کوچیدہ و بہ دستہ فرسنگ در راہ بالاپور کلان فرود آمدہ تا دو روز توقف ورزید و شبی قابو یافتہ باز درتاخت و بہ شلک ہای اتواپ و بنادیق صاعقہ بار و بان ہای آتش فشان چنان لشکرش را منتشر ساخت کہ ہوش و حواس مردانگی ہمہ ہا چون رنگ گل از خود پرید حتی کہ لشکریانش ہمہ اسباب جنگی و احمال و خیام وغیرہ گذاشتہ آوارہ دشت فرار گشتند سپہ سالار مظفر بر آمد و سردار لشکر مرہٹہ بہر طور از آن مہلکہ جان خود بسلامت بیرون بردہ بجنگل شتافت و بعد دہ پانزدہ روز باز بفراہمی سوار و پیادہ پرداختہ بعزم مقابلہ مستعد گردید در آن اثنا از پونہ خبر رسید کہ چون ویسواس راؤ بہاؤ سداشیو پسر کلان بالاجی راؤ ناناکہ لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک ہند برافراشتہ بہ سہ لک سوار و پیادہ پنڈارہ و سی صد ضرب توپ سمت دہلی تاختہ دار الخلافہ شہنشاہی را غارت ساختہ آخر از دست قدرت احمد شاہ درانی کہ جد زمان شاہ میشود با چہار دستہ ابدال کہ فی دستہ دوازدہ ہزار سوار مقرر است در رسیدہ بود در میدان کنج پورہ متعلقہ پانی پٹ کرنال سزای معقول یافتہ آنچنان خراب و پامال شدند کہ نام و نشان جملگی از جہان ہستی ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انہدام بنیان دولت و تاراجی لکوکہا مردم مغموم و پریشان خاطر شدہ بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونے پیدا کردہ

بساط حیات بہ آہ وحسرت در پیچید پس گوپال راؤ ازین سانحۂ وحشت اثر تاب مقابلۂ
لشکر غضنفر نشان (بان) در خود ندیدہ آوارۂ دشت ادبار گردید یعنے مع اسباب ولشکر باقی
خود مراجعت بہ سرا نمود ودر ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپہ سالار العقیش
کردہ تہانہ جات مرہٹہ را از قلعجات تعلقۂ میسور بعضی جا بالجنگ وبعضی جا بالعبرت نمائی برداشتہ قلعداران
وعاملان خود را جا بجا نصب کردہ مظفر ومنصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور بہ نشاط خاطر
واطمینان ظاہر مراجعت بسریرنگ پٹن نمود وبے بند وبست کارخانجات دار الریاست
چنان بود کہ ہمہ جمعداران سوا مع جمعیتہای خود کہ مجموعۂ سہ چہار ہزار مردم بود تیار شدہ
بنا بر زر مشاہرہ خود ہا ابواب دریچہای قلعۂ مضبوط ساختہ فراحم کار وبار ہر فریق گردیدند
وسرداران بر ڈیوڑہی ہای راجہ ودلوای بستر ہا آراستہ بہ بحث وتکرار مستعد بودند واحدی را از
اندرون قلعہ بیرون نمی گذاشتند وکسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپہ سالار صاحب
شوکت بر بے اعتدالی وبدسلوکی این جماعۃ برآشفتہ در فکر تنبیہ معقول آنہا بود درین اثنا
چونکہ راجہ نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بربانی زن تیرہ فروش خرابی
حال خود ومزاحمت بیوفایان گفتہ فرستادہ التماس تدبیر فیصلۂ مقدمۂ آنہا ساختند شجیع
حیدر دل مراسم خاطر جمعے وسخنان تسلی ودلداری ودلدہی آنچہ کہ مناسب حال ووقت بود
از زبان بے کین مودی ساختہ پیغام خیرخواہی داد پس روز دیگر بجمعداران ہنگامہ آرا
پیام فرستاد کہ ما ہم حقدار این دولت ایم کہ از چند ماہ بے مشاہرہ وبے خزانہ سرکار سرگرم کار
وخدمت بودہ ایم اگر اجازت دہند بشرکت شما پرداختہ بند وبست مقدمہ خود ہم کردہ آید
لیکن یقین شمارند کہ تا در دیوانخانہ ومحل زنانہ ایشان گلولہای آتش فشان بہاتہای اجل نشان
چون اقطار امطار نبارد ودود شلک اتوا پ بنا دلیق در سر نخوت وبیچ ایشان چون ابر غلیظ

نہ پیچد ہرگز راہ راست نخواہند پیمود اگر شما باقبال این معنی پرداز ید فہو المراد و الا اطراف قلعہ پورہ ہا و پیٹھہ ہا ہم خوب آباد ہستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواستہ باشند بے رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعہ داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت گوش کردند ترسیدند مبادا کہ بر خانہای خود کہ در بہادر پورہ نزد عیدگاہ قدیم کہ غربی تیری محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سومار پیٹھہ بنا ساختہ بودند فتنہ برپا شود پس اجازت آمدن قلعہ بمعدودی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی و شش ہفتصد بار و دو صد پیادہ نیزہ بردار داخل قلعہ گشتہ جا بجا از ملازمان جوق جوق گذاشتہ نزد راجہ و دلوای رفتہ بدلاسا و دلدہی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران ہم سخنان چرب و شیرین ادا ساختہ و تالیف قلوب خاص و عام نمودہ باز بفرودگاہ خود مراجعت کرد روز دیگر با ہمین قدر مردم جلوی اندرون قلعہ آمد و جمعداران را گفت کہ بر ڈیوڑہیہای زنانہ راجہ و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل رسیدن آب و اشیاء ضروریہ محالات بند شود ہمہ ہا قبول این معنی نمودند پس دو ہزار پیادہ را با سلاح اندرون طلبیدہ بر ڈیوڑی ہای زنانہ راجہ و دلوای چوکی نشانید غرض در دو سہ روز بند و بست ہر راستہ و چوکی گرد محل خاصہ کردہ روزی در دیوان خاص رفت و چند ہمراہیان خود را بہانہ دہرنا در اندرون دیوانخانہ کہ چتر ڈومی نامند قایم کردہ خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت کہ مقدمہ ما و شما فیصلہ یافت باید کہ حساب تقرر ماہیانہ داخل دفتر توشکخانہ و خزانہ نمودہ زر خود بگیرید و بستر ہای خود ہا را از ینجا بردارید مع وکیل رسالہ و یک متصدی خود بہ کچہری حاضر شوید تا مقدمہ شما از روی حساب ماہوار فیصلہ نمودہ آید اگر خیال دیگر در دل داشتہ باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت و ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک و کیل و متصدی در کچهری حاضر داشته
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهدهٔ رنگ
آنجا رنگ بر رو شکسته حسب الایما و استرضای خاطر والا عمل کرده با یک و نویسندهٔ حساب
به کچهری حاضر شدند پس شجیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادریهای هر هر
جمعدار دریافته نویسانیده فردیادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعتهدار هزار سوار را ششصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دوصدی را صد سوار موجود بودند اما زر ماهوار با سازش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برای بر میگرفتند چون محاسب روشن
ادراک برین سررشته عین فتوح وقوف یافت بر غبن متصدیان توشکخانه بهم بر آمده من بعد از روی
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامهٔ آنها مواجب پیاده بی موجود وضع کرده فیصلهٔ
حساب ساخت ازین بر جماعتهدار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فردیادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعدارانیکه در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین دهانیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید راسان ایشان را داخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن نندراج مکرر از داماد خود و رفتن او به قلعهٔ میسو و جنگیدنش از رساله‌ای شجیع آخر اسیر شدنش و منتقل شدن تعلقه

آنی کل و ضلع بارہ محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و یک صد و شصت و نہ ہجری واقع شدہ

چون سپہ سالار بہادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد غنیم دولت را شکست داد و ملک از دست رفتہ را باز بدست نمود و بند و بست کار ریاست بوجہ احسن بعمل آورد چہ شتر ملازمان اوباش منش را از آن دولت ور ساختہ بجای خود آسودہ ہمدران ایام راجہ مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمۂ ترچنا پلی کہ باوصف زیر بار خرچ کثیر کامیاب نہ گردید سخنان رنجش آمیز باز بہ نند راج شنوانیدہ سخت برہمی خاطر خود وانمود کہ نامبردہ بہ یکبار آزمائی خود نادم گشتہ بجد و کد بسیار پیرانہ سری را وسیلۂ خود ساختہ رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساختہ در قلعۂ مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری کہ دو ہزار پیادہ و پنج ششصد سوار و پانصد جوان بار نزد خود نگاہ داشت دیگر اعیان راج مشورت کردہ در فکر گرفتن اسناد مہری و سکہ ہای دیوانی نند راج در شدند خصوصاً کھنڈی رائو نامی زناردار کہ مشرف لشکر سپہ سالار شجیع بود ہمہ را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کردہ ولی نعمت خود را ہمدرین مشورت با خود متفق ساختہ ہمہ یکزبان بہ راجہ التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کردہ از نند راج اسناد پردہانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت او چنان جواب داد کہ اسناد در عہد ریاست شما بمانہ رسیدہ بلکہ از جد امجد و آبای شما با عن جد طبقہ بطبقہ حاصل گشتہ اعادۂ آن تحصیل حاصل است ہرگاہ ما جمیع امور نظامت دولت شما و بند و بست مہمات ریاست از خود گذاشتیم بیقین تصور کنید کہ بوسیلۂ اسناد مزاحمت بحال ہیچکس نخواہیم رسانید و این قرطاس

پارینه را چون مسودهٔ متبدیان شمارند خود بدولت تجویز کارپردازان دانا هر کسی را که
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و هرج و مرج
واگذارند چون همه‌ها آمادهٔ کساد منزلت و کسر جاهش بودند نوعی گوش گذار راجه ساخته
مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجیع را بتملق بسیار پیش خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری و
سکه‌ها رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نندراج متصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
برغلانیده و آواره ساخته بر اخذ کواغذ اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلاح همین است که اسناد خود‌ها را بمعرفت خیرخواه صمیمی بگذارند و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او باقبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تبیرها بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم
مناقشه و پرخاش اندرز عاقلانه ادا فرمود اما او راه راست نه پیموده از مصلحت و صوابدید
آن والا دانش و فرهنگ پهلوتهی ساخته آمادهٔ جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شرزه منش
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد
آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامهٔ رزم رستخیز
برپا ساختند کارپرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشیای دیگر اغذیه
واشربه و ضرب و باروت کمی کرد بحلقهٔ انقیاد در آمد و بر حسب استرضای هواخواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجیع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب
شوکت در قلعهٔ تهانه خود گذاشته او را همراه خود بدار الریاست آورده مقید ساخت

وحسب الاشارہ راجہ بلطایف الحیل ازو اسناد دیوانی با دیگر کواغذ گرفتہ باستصواب راجہ و استصلاح اعیان و ولتش کہنڈہی راؤ زنار دار کہ دولتخواہ قدیم بود نمک حلال تصور کردہ سپرد او نمود و در امور بند و بست ملک کہ بعد اطلاع خود بدولت بہر امر اقدام نماید تاکید آکید ساختہ فارغ گشت اما از شعبدہ بازی فلک ناہنجار و زمانہ بدکردار کہ ہر آن و زمان رنگی تازہ برروی کار می آرد غافل بود چونکہ نندراج اسناد دیوانی بملازمان سپہ سالار سپردہ بیباق گردیدہ بود اقامت در دار الریاست کسر شان و منزلت خود دانستہ بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساختہ بجاگیرات خود کہ سہ تعلقہ یعنی کنور و پر یاپٹن و ارکل گوڑہ مع ایجنبٹی درگ کہ از وقت فساد چندی بضبط در آمدہ باز جاری شدہ بود عازم گردیدہ بقصبۂ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بند و بست کارخانجات خود کہ شش ہفتصد سوار و دو ہزار بار و سہ چہار ہزار پیادہ کرناٹکی فراہم کردہ آسودہ کامرانی می نمود ہمدرین روزہا سراج الدولہ محمد علیخان و الاجاہ باسازش انگریز بعزم تسخیر پہلچیری فوج کشی نمودہ بود فراسیس و کیلی را بخدمت سپہ سالار کہ صیت شجاعت و کارآگہیش در اکناف عالم رسیدہ و شہرت نام آوری آن والا فطرت معروف ہند و دکن گشتہ بود فرستادہ التماس کومک نمود و دو پرگنہ یکی جنجی و دیگر تیاک گڈہ کہ در علاقۂ خود داشت محاصلش بہ لشکر کومک واگذاشت سپہ سالار عاجز نواز انگشت التماسش بہ انجاحی قبول نگین تر ساختہ سہ ہزار سوار و شش ہزار مردم بار و دو ہزار پیادۂ کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر نسبتی خود با وفور سامان رسد و آذوقۂ لشکر و اسباب شایستۂ اعدا شکنی روانہ پہلچیری نمود چون صاحب مشار الیہ مرخص گشتہ مع اسد خان مہکری نایطہ کہ در ایام سابق نوکر حاکم کڑپہ شدہ بایالت ضلع بارہ محل

نامزد

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنابرآن شمه از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
بلونت راؤ مرهٹه کشته شد امرت راؤ نامی سردار مرهٹه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپارد آن تهورمنش از رگ حمیت فوجداری بحرکت آمد و به هجده سوار هیچ تو همی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلۀ آهوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معموره
ترپاتور متفرق گردانید و فوراً سر راو مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان چشمی بر آن شجیع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید
خان و لا وراز خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع باربرداری فرستاده بخواهش تمام طلب داشته نظر بشجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکه شیوۀ حق تلفی ملازمان و خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معز الیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعۀ او تهانه گذاشته بیشتر کوچید و همدران اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیله محسن خان عرف موچا میان حاکم کرپه بی بندوبست
گشته همه رعایا تاراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بندوبست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معز الیه اکثر عزم بندوبست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامۀ متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه با لشکر عبور کرده برسرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کڑپه رو به فرار نهاد صاحب معز الیه در قلعجات و کوهای باره محل ٹهانه های معقول بفوجداری اسد خان مهکری گذاشته خود متوجه بهلچری شد چنانچه بی مزاحمت احدی از رعایا بمردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده مع سامان رسد و غیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از اتواپ و بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب موصوف با لشکر خود نزد ولی نور اقامت داشته حراست شهر بند مذکور قرار داده بود اما در پرگنه جنجی که هجده کروهی غربی بهلچری و در آن زمان از ضبط فرانسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود و زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاک گڈه که بمسافت بعیده واقع شده زیر حاکم گماشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و گاه و کمی غله و غیره احوال لشکریان و دواب تنگ گردیده تمامی اسپ و شتر بیدانه و گاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بودند و با وصف چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه به عمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهنڈی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی اباجی پنی مرهٹه و ناکام رفتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بدکردار یعنی کهنڈی راو با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت منفت سند دیوانی ملک میسور بیرنج و تردد یافت و اعیان ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندید دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب بر که خورد زود تر گنده میشود و سگ را حلاوت لقمهٔ شیر برنج گوارا نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایرهٔ حد و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برهمزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند نعمت خود بدل قرار داده به راجه در خلوت التماس کرد که نایک بمقدور بالفعل به یمن افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصی اجنبی از اهل اسلام که غیر قوم هست دخیل کار و بار بندوبست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت چندین ساله همدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای ٭ به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر همچنان روزگاری هلی ٭ به گردونش از بیخ بر نگسلی

مسند نشین ناتجربه کاریست فطرت از آنجا که

من از بیقدری خار سر دیوار دانستم ٭ که ناکس کس نگردد زین بالانشینی‌ها

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو نمود چه او را درین امر مختار ساخته خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب ٭ که چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار دغا بچه ذلت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده باخود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصی
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
راجه جز نامی بیش نمانده اگر درین وقت باعانت ما پرداخته او را از میان بردارید زر مقرر
سالیانه شما مع دو لک روپیه نذر و پنج لک روپیه بخرچ فراهمی لشکر بلاتوقف رسانیده
اید روانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود
روانهٔ بهلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بندوبست آنطرف
ضرور افتاده بود فرستاده بدو سه رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار
طویله و هزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای پیٹھه بر کناره جوی مقرر بود
با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب و سوال و مفرری چیزی از خارج
هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضرور بل واجب باشد دو سه بتیری
پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ آماده داشت و هرچند زنار دار را به بهانهٔ
بندوبست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضای دوربینش بصفت ملایمت در امتحان
کار و بارش همت می گماشت بحکم آنکه **بیت**

بگرمی ممکن است از سنگ آهن جدا کردن
بنرمی میتوان چون آب زفولاد جا کردن

چون او برای آمدن وعدهٔ امروز و فردا بکار
برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر آنصاحب
تشریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا ببرید تا حاضر م بدریافت این جواب در
ازصواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سر رشته همت از دست نداده د

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور مرسل موصول پونه گردید مادهوراو و نانا از بس حرص

دنیا که طرفه نگاه حریصان است چنانکه گفته اند

تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر
پر نمی گردد ز دریا کاسهٔ چشم حباب

ایساجی پنڈت بینی را که سردار لشکر هراول مرهٹه بود بعد چهل هزار پیاده و بیست هزار سوار و توپخانه که نانا وقت مراجعت خود در صوبه سرا گذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهٹه به زنار دار حرام نمک رسید همونشب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرامیده طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله بر گردید و گمان باطن بجلوهٔ ظهور در آمد اما به یقین تصور کرد که

ز زندگی چه بکرکس رسد بجز مردار
چه لذت است ز عمر دراز نادان را

پس تفنگچیان را در بتیریها قایم ساخت که چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آهنی کاران ساحل جوار مع سبد که هنگام طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبید و افرادیادداشت حساب توشکخانه و فیلخانه و شترخانه و سلح خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره تفصیل وار گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت در آن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازهٔ میسور بر آمده بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان بتیریها بشلک های تفنگ و اتواپ حمله کنان را هزیمت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول به عمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم بر آمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

و زیور مرصع از محل زنانه گرفته در خریطه ها پر کرده بدلاسا و استمالت توابعان پرداخته با دو سه صد
سوار برق آهنگ خریطه ها برداشته از سبد ها عبور کرده و از آنجا شبگیر زده صبح داخل آنیکل
گردیده و در یک دو ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود تحریر
و ترسیل نمود آن رفیق باتوفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان
قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد
که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرنگ پٹن می آید اورا
مزاحم نشده با رفقائش اندرون قلعه بار دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت
چون شجیع اقبال نشان عرضی مرددو لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
گشته بر ابواب دریچه ها از ملازمان رفقاء خود زیرک هندی نموده فارغ گشت مزاابو
یک دو ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
اقبال عدومال تمامی هزاریان و مردمان ٹهانه قدیم را بانعامات شایسته خوشدل ساخت
و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
بکارگذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً همه مهاجنان
و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و
میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبر داده به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبداشت
و بدستور مخدوم صاحب را که در پهلچیری بود بر فتور و قصور نادار نمک حرام و فوج کشی مرهٹه
برحسب استدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه
ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که ده هزار هر دم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

و پنج

و پنج ضرب توپ داشت رسید آنصاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بر سواد
بسون گوری و هسور تیر بہا بنا ساختہ لشکر خود را همونجا فرود آورد و خود بدولت در فراهمی
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زناردار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصهٔ مردآزمای بنگلور برافراشته دبدبهٔ
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان بر داشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزادهٔ والا قدر بلند اقبال بیت

کز جبینش فروغ دولت و جاه		عرض میداد در جهان ناگاه

هفت ساله بود در آنخانه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن وقت زبان بعزل
و نصب قلعداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعهٔ بنگلور فراهم ساخته
بود درین عرصه ایساجی پنیی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میرسد رسید
زناردار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش
کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر جهاو و بقیمت لایق گرفته آراسته می ساخت
مع دیگر اسباب شایسته دولتمندی نذرش گذرانیده درباب تسخیر قلعهٔ بنگلور و اسیر
کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار
پیاده مع اتواپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهٹه باطراف و جوانب بنگلور هنگامهٔ طوفان
برپا ساخته بقتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
زمین از صدمهٔ دوا دوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هر چند مرهٹه
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تیر بہا احداث کرد و لشکست حصار قلعه همت برگماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد دشایان بار ها بمورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهای ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند درآن اثنا مخدوم صاحب بر حسب طلب حضور از فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بتقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده به تیاک گڈه رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاٹ تپور عبور کرده بکشن کیری آمد و سامان رسد و شرب و باروت آنچه که ضرور تر بود از اسد خان فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوٹه در سواد آنی کل رسیده بود که مرهٹه و زنار داران از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند بامنصوبه شایان معه اسپان پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گرد ش هجوم آوردند و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف بازی اعدا شکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب زمین قایم کرده با سواران سبک عنان و چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن هردو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل ورنه گرفته با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت کرد تا کمینداران بر خاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا بر آوردند حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت بر نکشیده هزاران هزار مردان کاری و دلاوران جنگی را از هردو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده رو بگریز نهادند و باز در عرصه یکپاس روز فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف طنطنهٔ زن زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بحضور ترقیم و ترسیل نمود شجیع والا فطرت به تجویز رای

صواب

صواب نمای دو دانش والامکتوبی بر قاعده ارباب شوار پسند متضمن بمیودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زنار دار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان به نندراج نوشته
و نیز بر رسیدن لشکر عدو و مال از بهلیچیری و ستدراهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین دانست آنچه که بیش از ین بر خود گذشت
از فتور همون زناردار بوده باشد خطے در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چٹهی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه اپخنٹی درگ موسومه قلعه آن
آنجا که ٹهانه او بود ابلاغ داشت پس شیجع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف و
بموجب مرقومة الصدر نیز از اطراف خود ایما ساخته فرستاد و هم آئین دلبری و دلدهی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معزالیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خودداری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر بساط میدان رزم از دست
همت نداده و بحیله های دست برد و دمدمه های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسر برده بود بمجرد وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفها آراسته راست بر لشکر غنیم در تاخت مرزو
ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان پیما در خود نیافته مثل روباه مزاجان از پیش وبر
گردیدند فاما بیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب و دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعه دار آنجا
فرستاد قلعه دار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از طعم و

اشربه و دیگر اسباب لازمهٔ حوایج لشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرهٹه
چون این حال دریافت توپخانهٔ خود را طلبداشته از دور بر جماعت راست بیشگان
توپ اندازی آغاز نهاده و هنر حملهای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین نمط تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم بارجلادت شعار بعد پیمایش بسیار نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آوارهٔ دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیساجی پنت و راو متفنی بمعاینهٔ این حال که ناگاه رو داده تنها
سر و پا برهنه خودها را از آن معرکهٔ جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست بشمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده بایکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند و بعضی از معرکه
مردآزمای بهزار الحاح و زاری از دست شیران خونخوار رهائی یافته جان خود ها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانهٔ فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و اتواپ و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر باز هیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو بر داشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بمرهٹه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا از ناداری
ادنی نوکرش بحکم آنکه **بیت** شیرا و بی من قیت وون ایر مهیا کند + بشیه چون خالی شود و باه شیر مهیا کند +

الطاف و نوازشهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بدخبر خطا
خطا نکند + بیوفا با کسی وفا نکند + راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده رنج بیهوده
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد ٥ اعتبار سپت فطرت یکدو ساعت
بیش نیست + گردد آخر ته نشین در دیکه شد بالانشین + شما را هرگز لازم نیست که در مقدمهٔ
بندوبست ریاست ما دخل دهند اگر ارادهٔ اخذ زر چوتهه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده به صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
مندرج مرهٹه از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیرصولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آنصاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آنصاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زناردار بیان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت باره محل در پیش آورده جدو کد بسیار نمود بپاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع بارامحل بلا لفافه موسومهٔ اسدخان مهکری
نویسانیده به ثبت مهر کلان نزد مرهٹه فرستاد و این معنی از مغتنمات و از خانه سوزنده هرچه
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچیده آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خفیه
بفوجدار بارامحل نوشت که ما هرآئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک بارا
محل از نام شما تاکید بی لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایساجی پنی معه تاکید دلفریب بہ کشنگیری رسیده تاکید معہ رسید خود نزد فوجدار بهایب ای فرستاد آن فرمان بردار باتوفیق مجدداً پروانہ دستخطے خاص بہ مہر جیبی ولی نعمت بنام خود درخواست وایمای ساخت کہ بریک تاکید بے لفافہ ملک و قلعہ را واگذاشت نخواہم نمود چون مرہٹہ در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد کہ کاغذ موسومۂ مابرشما واپس نخواہد گردید مرہٹہ بچنین جواب و سوال مردانہ دریافت کہ مقدمہ ابتر گشتہ و درین رد و بدل ہیچ سود و بہرہ ہمدست نخواہد شد و آخر این ملک در ضبط ما نخواہد ماند و درہمون تشویش قاصد انش خبر رسانیدند کہ آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنہ از کنج غار قلعۂ بنگلور برآمده در سواد صحرای آرمیده نظر غارت بر رمۂ اعدا دارد مرہٹہ از خبر دل از دست داده بے نیل مقصود راه فرار سر کرد ہرگاه مرہٹہ بطرف بارامحل نہضت کرد زنار دار مایوس بدار الریاست خزید آنصاحب عزم باشوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکڑی درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ و چین رای پٹن و چن پٹن وغیره تہانہ خود گذاشتہ از بالای موتی تالاب و چیر کولی سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راہی گردید ہمدران زمان از راه اخفا خطوط جدۂ راجہ مسند نشین باین مضمون کہ درینولا دولت و ریاست دیرینۂ خاندان ما بسبب بی تمیزی و بدلحاظی و نفاق اعیان بے تدبیر حیان بی بندوبست گردیده کہ اکثر ناہنجار از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت ہستند درین صورت آن فرزند سعادت مند با اقبال متوجہ بندوبست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای امن و امان نگہداشتہ بطرفداری ملک و مال وغیره بپردازد شایان سعادتمندیست بآن شجاعت منش رسید چون شجیع والادانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرده و در
جواب تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی با یکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور نمکحرام
پر فتور درمیان آورده نندراج بر عمل شنیع زناردار نفرینها خوانده در استیصال و سزایش
مشورتها و ترغیب ها فرمود پس آنصاحب شوکت با لشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود
داشت متعین آنصاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زناردار با لشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد چپی کار بود و دوازده
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگرچه سواد پر یا پٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضارا شبی در لشکرش اسپی رسن ها
شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و با هم لگد ها زده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکریانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان و واویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مردوزن برخاست
که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان بایکدیگر
کشته گشتند و اکثر بیوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدیدار نبود خجل
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت
احوال پرملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست
طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استادا اما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بکقلم پراگنده گردیده
مغلوب و سپرانداز گشت فوراً بر اسپ برق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سراپا تر آمده بهزار رنج و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد
زد و کوب اعدا الیش گشتند پس آن غربانواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بر سواد
ماناهی منڈف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بریک تیری داشته بنا بر عبرت چند گلوله
بجانب دیوانخانهٔ خاص و محل زنانهٔ راجه پرانید و بمجرد صدمهٔ گلولها از محل زنانه شور و غوغا
برخاست و همهٔ مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات
هوش و حواس درباخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای
دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده
واحدی برخانهٔ ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گولندازان خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر را بما ایما نمایند
آن شجیع اعدا شکن در جواب الیش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بنیر و ال ایم اما
حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا امتکفلان امور ملک داری
چنین شوخی و گستاخی العمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همون مخلص دیرینه
هستیم که بوده ایم راجه جبر اقبال این معنی چارهٔ خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که
او را از جان هلاک و معذب نسازد در بهره یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمو آن
فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضو ها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانهٔ بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت

کسی پرورش یافته دست نوازش والا دستی شیوهٔ حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت
پیماید منتقم حقیقی باندک زمان اور اگرفتار دام بدبختی نماید آرے **بیت**

باصاف دل مجادله از خویشتن دشمنی است	هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر بند و بست قلعهٔ دار الریاست یعنی سریرنگ پٹن وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آنصاحب شجیع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته براعدای دولت خداداد فتحیاب گشت
آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الٰهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیرخواه بملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محافظان ابواب قلعه را درباب واگذاشت آنصاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهانهٔ سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش برفرق علوهمت
نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پدک جواهر وغیره باشد بخدمت
والایش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آوری
اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمهٔ ارباب انش و بینش همو نست دانسته بهانهٔ روز ناساز و ساعت بد در میان
آورده و ملاقات متعلقان خصوصًا دیدار صاحبزادهٔ بلند اقبال را که فی الحقیقت وجود
شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسپ و
خلاع گران بها راجه را روانهٔ قلعه نمود خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده برابواب و دریچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه اش چوکی ملازمان خود داشته باطمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده بعیش و نشاط اشتغال ورزید انحق چرا چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطرفداری آن دولت از مرهٹه و دیگر بغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته داد و ملک از دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صایبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این ترد و تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله هامی انگیختند و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الابر شورانیده فتنه و فساد بر پا می ساختند و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملکداری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملکداری و در دسر تدابیر اعدا شکنی در مهد امن و امان داشته بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات والا ساخت ۹

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز	چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکستهٔ بلاد میسور و عزل ارا کین فتنه ساز و تنبیه بدلحاظان حیله باز و جریمانه گرفتن از متصدیان پر غبن و تبدیل کارگذاران بامکر و فن فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه بوده داد عدل و انصاف درداد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش گستری و خاطرداری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائب و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و پسر اقبالمندش را به اوستاد و الا دانش سپرده تعلیم و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و
خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود
بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان
جهان و اہل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسر منزلت و کم خواهش سران
پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال بمصقلهٔ
قدردانی و مساعدت بخت پاک وصاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران
و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گران بها
و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
و لکوکها زر به ضمانت اهلکاران حضور بنابر طلبداشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
بوده سرانجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را بسر اوار
ملکداری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد دانشش را مرجعه خاص و عام
و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع
دولت بغلت نیست که گوئید چنین است

حاصل کلام چون زنار دار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور
بر کنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کومیتور وغیره باشد
پر شور و شر گشته زیرا که زنار دار وخیم العاقبت برای بند وبست آن نواح یکی از خویشان
خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نا یمار و اوباش منتشان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم بار و هزار پیاده بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردار خان نامی دلاور منش روانه ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و به بهانه بند و بست بعضی امور دولت خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه خود آورده داخل حویلی خاص خاصش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه اسم گرامی آن بخت آور بدولت خداداد درواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضهٔ اختیار در آمد مخدوم صاحب بقلعداری دار الریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعداره بمیر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانهٔ راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پر از خلاع و زر و جواهر همواره از طرف خود بایشان سپرد و بامراد مراجعت فرموده هنگامهٔ عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی پالیکاران آن نواح مثل کرک و الو وغیره که پنبهٔ غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بر زور بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد بند و بست دار الریاست بالشکر ظفر پیکر به بنگلور شتافته باداى مبلغ که از نزد ساهوکاران آنجا گرفته بود پرداخته مسرور الوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردار خان از بند و بست خود فراغت یافته خویش زناردار را اسیر کرده فایز حضور شدند و همدران اوقات بدر الزمان خان نایطه به ارادهٔ نوکری از رنجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه به بخشی گیری بار کچهری مامور ساخته بود و همدران روزها بسمع شریف رسید که بالیکار بالا بور خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بفلک نیدار نا رسامی ساید و اکثر رعایای تعلقات سرکار را تیقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد یقینیکه از صولت حمله شیران عساکر ظفر ماثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد و بر رهنمای پند و نصائح اصلاح طریق و وفائی نخواهد پیمود آن داد گستر باستماع این معنی بنا بر بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتائید حیدر علی خان بهادر و منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضه تصرف آن وجه الا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حینیکه بالاجی راؤ نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندیس بود میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سنه ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد شصت و شش هجری بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهته یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان خالی دیده یکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را شکست و در دیرها گاو کشی العمل آورده برگردید مرهته مجرد استماع این خبر بسبیل یلغار در رسید و اسد جنگ را متصل معموره همنا باد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راہ یافت و از بہیر و بنگاہ و توپ خانہ وغیرہ جدا گشتہ در یک قلعچہ محصور گشت و امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شدہ بغنیم راہ مصالحت پیمودہ ملک ہفتاد لک روپیہ باستصلاح تحصیل و اس دیوان معہ دو شہر دار السلطنت سلاطین دکن یعنی برہان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبہ سرا گذاشتہ سالما بہ بگولکنڈہ مراجعت نمود لہذا آنہمہ ملک در ضبط مرہٹہ بود چون لشکر کثیرش در سواد کنج پور متعلقہ پانی پت و کرنال از دست سرابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادہونی وقت را غنیمت شمردہ مع لشکر و سامان جنگی بہ بندوبست صوبہ سرا ہمت گماشتہ بیسازش مرار راو حاکم گتی و حاکم کڑپہ کو چیدہ بہسکوٹہ کہ پرگنہ من مضاف صوبہ سراست و تہانہ مرہٹہ پونہ بود رسیدہ محاصرہ نمود و بکشایش قلعہ فرمان داد چونکہ موکہنڈ سری پت نامی قلعدار انجا دلاور بود قلعہ را محکم کردہ آنقدر کوشش مردانہ بجا آورد کہ حاکم مذکور تاب عدو شکنی باوصف لشکر کثیر در خود نیافتہ ملتجی بآن شیر شرزہ شکار گردید یعنی حیدر علی خان بہادر را طلبید پس آن شجیع عالم نواز کہ در بنگلور بعزم تنبیہ سیاہی گوڑہ پالیکار سرکش بالاپور خورد سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشتہ در رسید اگرچہ حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شدہ استدعا نمود اما آن بیدار بخت ہشیار مغز پیام فرستاد اول خدمتی کہ معین خواہد شد سرانجامش بہم رساندہ کاردستہ بعمل آوردہ بندہ سرخرو بشرف ملاقات خواہند پیوست و او التماس تسخیر قلعہ کرد تا شجیع کارآزما روز دیگر پیرامون قلعہ گردیدہ نشیب و فراز زمین مشاہدہ کردہ معمورہ را کہ شرقی قلعہ است بیک حملہ گرفت و مورچال ہمونجا قایم کردہ گولندازان خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و شجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولنداز حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصلهٔ نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا بر داشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمها زده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادرم اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید و گرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد در آمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرور دادگستر در قلعه ٹهانهٔ خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعه مفتوح ٹهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه بر داشته شود تا حاکم دانا به مقتضای
رای وقت پسند خود بندوبست قلعه مع توابعش بندهٔ آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبهٔ سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور با شوکت در عرصهٔ دو سه روز از
بندوبست قلعه فراغت یافته بالشکر ظفر پیکر و آتشخانهٔ جگر گداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت مآثر نمود عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی ٹهانهٔ خود در قلعهٔ مذکور فرستاده با لشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزیدتا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجا بانه صورت نه بست چونکه در سواد سرا رسیدند آن صاحب شوکت غربی قلعه سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین دوانیده با آتش اندازی منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند چون کشایش القلعه هم برای زرین آن والا دانش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرها قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدمات آتش چاک چاک می شد حصارها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصارها برزمین برابر شده بود از یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والا همت هراسیده به پناه دامن ولتش بهبود و بهبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدار بخت و طالع آور بدلدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری کرناٹک بالاگهاٹ و پائین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداختہ نامۂ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعہ و اسباب جنگی مرہٹہ بارہا از زبانی جاسوسان شنیدہ بود
کہ آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران درینجا داشتہ است سوار شدہ متوجہ
قلعہ گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعہ اول شرف ملاقات حاصل ساختہ
او را اندرون قلعہ بردہ و بہ سخنان ابلہ فریب چرب و شیرین دلش در ربود و کلیدہای
قلعہ در پیش گذاشت و تمۂ اسباب قلعہ یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاہدہ
و ملاحظۂ جزو کل سہ ضرب توپ کلان را کہ در جلو نواب ناصر جنگ شہید بود کشیدہ
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعہ و بندوبست آن صوبہ بآن صاحب
ظفر سپردہ داخل خیمہ گردید چون بعد سہ چہار روز کوچ مراجعت بہ ادہونی مقرر
گردید آن صاحب شوکت را طلبیدہ بنواب حیدر علی خان بہادر چقماق جنگ
مخاطب ساختہ مسند نظامت در بندوبست صوبۂ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشتہ داد
و ضلع گرم کنڈہ مع قلعہ بر آن اضافہ ساختہ بی تکلف از زبان خود فرمود
کہ شما محقق دولت و سرداری این ہمہ ملک ہستید او خالق جان بخش محض وجود شریف شما
شما را لخلق پروری آفریدہ پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مہنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بہادر مبلغ خطیر و اسان باد پیما
و فیلان کوہ تقار خصت شدہ با تمامی لشکر خود مراجعت بادہونی کرد و اضراب
مذکور را ہمراہ لشکر بردن نتوانستہ شمالی قلعہ بر نہر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
کہ در جلو نظام الملک آصف جاہ بود بہزار تردد و محنت ہمراہ خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت منش بخطاب مرقومۃ الصدر خواندہ شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد روانه شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را
فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست روز رونق افزای
قلعه بوده بدلدهی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداخته میر اسمعیل حسین را بایالت
صوبه تعین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خیمهٔ مبارک گردید

ذکر لشکرکشی نواب بهادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوه مرک سر یعنی کوه سرای خورد و بنوکنده وغیره که در سن یکهزار و یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبهٔ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد
که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار
جوان بار و دواز ده هزار پیاده کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت
فرمود و در اثنای راه فیض الله خان هیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار پرگنه
تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجهٔ خود رنجیده بملازمت
نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فراخور حوصله خود عزت امارت دریافت
چون ناظم معمورهٔ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آنجا تاب جنگ میدان در خود
نیافته قلعه بند گشت هرچند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رهنمای فرمود او
نگون بخت ازاین معنی پهلوتهی ساخته مستعد جنگ گردید امام ار راو کهوڑپڑیه را

بکومک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور بتمامی جمعیت وسلطنت خود که دوازده هزار سوار وپیاده
بود بتائیدش همت گماشته در رسید و گوڑی نبڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت
داشت و شش وهفت هزار سوار بمقابله لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راؤ مذکور از آنجا
رخصت یافت برکهی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع برین معنی نواب
غضب آلود شده با چند شیر دلان خونخوار پی شان گرفت و در میدان غربی نبڈه گڈه
با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین
لشکریان اعدا را نه منقار تیغ در کشیدند و بقیة السیف از راسان و آلات حرب و
ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکه مرد آزمای بیرون
بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شدند پس ظفر مند مراجعت
کرده بر کشایش قلعه مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والا دانش حسب الحکم
معموره پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و منجنیق برانی اشتغال ورزیدند
راؤ مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه
قزاقان لشکرش مثل جغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال
میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف
نواب بار بار میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه بسزای معقول آن بیباک پرداخته آید
خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده بتفتیح قلعه صرف اوقات می نمود و بدیر
قلعه شکنی و سعی عدو مال العمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و
ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد باوصف این حال محصوران همت مردانه
و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

ور وز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد پس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سدّ دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بر پرورش براو گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و برحسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسریرنگ پٹن فرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اوّل در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ به عمل آمد و نواب بحزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی رسالداری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در مورچال
و پیٹھه گذاشته هفت بیش صندوق پر باروت هم ذمهٔ آنها سپرده بود راؤ مذکور
یعنی مرار راؤ باطلاع این خبر شبا شب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او ناتجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خرم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گر مشورت نموده بفریب دادن نواب بهادر کوشیدند
چه راؤ مذکور سخنان چرب و شیرین وابله فریبی راه سود و بهبودش زده بدام خود درکشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پایمال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه بنواب ادن تقرر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدر آباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس راجه ساده منش که وقت زوال ریاستش رسیده بود
سخنان غرضانه او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راؤ مذکور رسانید و قلعه هم بجز آتش بازی گذاشته
خود بر کوه رفت راؤ مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعه شکست و ریخت
تهانه گذاشته باقامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و باره های قلعه طبل و دف
و بتیرهای مرهٹی می نواختند بر دروازه هجوم کرده بودند نیز گداران نواب بمشاهده اینحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیٹه فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب دل از دست نداده برنگ جان نثاران عمارتی کلان درون دره
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهوکر بچند جوانان تنزه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را بتیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه را بتدابیر صائبه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سرداران مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف روداد و برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولتخواه و دریافت کیفیت
بزبانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسید و
سواران راؤ مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه ها بخرابی تمام تا گوڑی بنڈه عقب ندید ندپس سردار دولتخواه نواب که دراندرون
پنیٹه قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده طنبور بنواخت نواب خوشدل شده
داخل پنیٹه گردید و همون مورچال و تبیر بهیا که سابق احداث کرده بودند قایم کرده
بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کرده قلعه گرفتند
نواب بعضے مردمان را وحیله گر را بقتل رسانید و بعضے را بنابر عبرت گوش و بینی ها بریده
خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضاخان را مقرر
ساخته بکشایش کوه نندی و درباب اسیر کردن پالیکار برگشته تاکید اکید فرموده
راست بالشکر ظفر اثر بمقابله مرار راو بطرف گوڑی بنڈه شتافت راو ندکور تاب
مجادله در خود ندیافته سمت گوڑی بنڈه که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر بسعی
دو سه روز گوڑی بنڈه را تسخیر کرده تهانه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈه رسید
راو ندکور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابله کرده مستعد بجنگ گردید نواب
رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران قزاق
راپیش راند هرگاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برجع القهقری
برگشتند جماعت راو ندکور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاسته
بتلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال بر صفحه روزگار
یادگار باقیست لشکریان راو ندکور چون دانه های جوال چاک منتشر شده تا حصار کوه
گتی آب نه نوشیدند و راو ندکور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نهضت فرموده
کوڑی کنڈه را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنڈه که آنجا تهانه راو ندکور بود
شتافت و به تردد شایان کهاٹها گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پایین کوه یورش نما کرده

بعرصه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مڑکسرا در تاخت قلعه دار آنجا که دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضایع
ساخت نواب غضب آلود گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوه را محاصره کرده از
پناه سنگ ها بر کوه یورش آورند و نواب بر کوهچه شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم
کرده به قلعه دار قولنامه فرستاد چون او بر آن قول راضی نشد خشمگین بگولندازان حکم کرد تا هدف
دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است و زیر آن بلند
خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ها زدند چنانچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
گردیده بسیار محصوران را هلاک و نابود و اکثر سکنا را از زیر و زبر و پراگنده حال ساخت پس
تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربوده شد قلعه دار بمشاهده چنین حال
منکر هراسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشتهٔ نواب ظفرمند گذاشته
خود به پناه دامن دولتش در خزید تا از جان و مال امان یافت و میر علی رضا خان که بمحاصرهٔ
کوه نندی پرداخته بود بکوششهای مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
پالیکار آنجا که بجمیع وجوه لاعلاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار اسیر را مع توابعانش مقید روانه
بنگلور ساخت و منجمله فرزندانش دو پسر را مسلمان کرد چنانچه یکی از آن مرد و دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
بایالت قلعهٔ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات بهشت توان گفت
بقبضهٔ اقتدار نواب بهادر در آمد جبین نیاز بدرگاه خالق بی نیاز سوده عمال باهوش
و قلعه داران امین و هوشیار اطراف ملک روانه کرده خود چندی بر سواد صوبهٔ سرا

برای بند و بست آن نواح مقام فرمود +

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدر نگر و بند و بست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

از آنجاکه دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفر مند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک واز سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات اقالیم و هر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبدار کرناٹک پایان گهاٹ وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم والاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانه عصر و سوانح نگاران سبکدست و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کما حقه دریافته بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت رونق بخش ممالک بالا گهاٹ بل همرنگ باغات جنات توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بدنور در آید	گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشا ایش خاطر نظارگیان را سرور انگیز و هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات وحیوانات است
می بارد و اشجار صحرای او بوستانی بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون قد خوبان
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش درمشت دارد و درختان صندل معطر
ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوهٔ نورس آن سرزمین تسکین ده
دل بیقرار و گلرخان سرو قامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنای
آراسته شیوهٔ دلربائی و طریق دلکشی بر روی کار می آرند و ماهرویان قیامت
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه نازو
عشوه فریفته از پا در آرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر موّاج
جاری و تالابها و چاه های ملبب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل
آن دیار متمول و صاحب تیسیر فاما همیشه بر راه مردمیدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلکشا در دست هر دمان وحشی سیرت
افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرابود انحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن
زر پیش کش قصور می سازد با وجود موجود وارثان دولت خود هوس ریاست در دل داشته
نرد مباشرت و تعشقی با غلامی می بازد و قلم و مذکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی
چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بمال غربا
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان
از راه شوخی و بیباکی بدمست بادهٔ نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکو ملک زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بچار سوی رسته و بازار بانتظار شهوت پرستان بیقرار میگردند بیت

در راه خدا که رهزنانند	آن راهزنان همین زنانند
آری زن بنقص فراست مشهور است	

اگر بسرداری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت منیت ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر با آن بد سرشت اصوب نمی نماید و زنی بدکار سحر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل و شعور دور و وجود معطل است هر چند بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که از جنس ذکور سیکه پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والا شان منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و خبر آوران باهوش و درست حواس را بدین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کار آگهی و جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ گوچیده بنابر مصلحت و عبرت نمای خود بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک را با خاک برابر ساختند و سواری خاص را سمت درگ رونق افزا شد پالیکار آنجا سر ارادت از حجاب بغاوت و سرکشی بر کشیده بحلقهٔ اطاعت در آمد و حسب الحکم حضور دو لک روپیه در عوض پیشکش و لک روپیه نذر داده

از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان سبک تگ جلدتر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح کرده مفصل معروض داشتند و بمقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگه واله التماس نمود و متعهد گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته ام و ملازمی رکاب ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و تنبیه آن زن بد سرشت که در آنجا بهوای سروری می نازد و مردان وار بمیدان مختاری می تازد دیرد از یده و آتش مشتعل بیحیائی او را آب شمشیر سیاست فرو نشانیده و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب هستند از تسلی و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چنداول پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده صبحی فردای آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار امیدوار ساخته قولنامه در ازدیاد آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که مضرب خیام می شد غربا و بیعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقهٔ اطاعت خود بیرون رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی حال شان می کوشید ازین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جاگرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیره بوساطت صاحبزادهٔ مرادبخش مطیع و
فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعه نگر بفاصلهٔ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام
مهام از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب و پیش کش از هدایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد
وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحایف از نظر
فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش معه دیگر اجناس نفیس از
قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع
و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور و مطلوب
باشد بلا اندیشه بلشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگپتن که جای
امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا از صرف مایحتاج با متیاز تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد وکلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت
فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایستهٔ
اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بید الشی مستعد جنگ گردید و از عبدالحکیم خان

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر رشوت نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعهٔ نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنشش بر اکثر مکانات و قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل به تسخیر در آوردند و از نهار خواهان را جوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ است بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هرچند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
با آتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن با این همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرف دارای
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هربار محروم و مایوس بر می گردیدند اگرچه محصوران

در عرصهٔ قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصهٔ فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان
محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
مقرر کردند که تا مقدور بام جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر
باید کرد چون نواب با جمعیت دریافت که مکانات و قلعجات اطراف وجوانب که
کارپردازان آنجا که مردان شجیع بودند به تسخیر درآمد و بر قلعهٔ حراست زنان دون فطرت
ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر
رسید خواست که زود مسخر نماید پس روز یکه عرصهٔ یک سال بسعی مردانه منقضی گردیده
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را مجانی یغما و غنیمت اقمشه و امتعه و زر و نقره و
زنان حسین از قوم هنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشته و پیادگان
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان ببرج
و باره سوار شده ندای تکبیر و بخش بلند ساختند و کسیکه بمقابلهٔ آنها مستعد گشت هدف
تیر و تفنگ و لقمهٔ شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانه لباس اینحال مشاهده نمود اول
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخته و
پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر چسپانیده بود آتش زد و اکثر درج
جواهرات را در آتش سوخته و درهاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بد و
پرستار از راه بدر رو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پاپیاده راه گولی درگ
که پنج کروهی نگر جای قلب واقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را
قایم کرده آسوده و همه ملک و دولت و اسباب ثروت شوهر و جد و آبائش بقبض اقتدار
نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت تهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در

درتاخت و کوه را گرد گرفته بگشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه
محافظان از دست برد محاصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
سپردند و زن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروزی
مراجعت کرده به قلعهٔ نوتسخیر رسید و زن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سرا
به سرنگ پٹن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعهٔ
دار الحکومت و تشریف فرمای مقر دولت و شوکت شده پانزده روز محفل نشاط
ترتیب داده هنگامهٔ سور و سرور و صدای نغمات و فور حبور گرم ساخته غربا و فقرا
و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها
بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جرار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
و سعی بهادری تبقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش و قلعه بحکم حضور
حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته
آلات حرب و ضرب و توده توده زر و نقره و دُر و گوهر و گروه گروه محبوبان شکیله
بتصرف خودها آورده از آز و نیاز دنیاداری مستغنی شده بودند از سر نو بالعامات
شایسته و خلعتهای فاخره و حلقهٔ دست مطلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و
شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه و حوصله سرفراز و سربلند گشتند و او جبنی نامی
کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا
گذاشت و بتعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدر نگر نامش نهاده
خود بدولت داخل خیمه گردید

ذکر شورش افزائی افاغنۂ ساونور کہ بکومک زن اسیر آمده بودند و تنبیہ معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بہادر و تسخیر دیگر جاہا رو داد سن یک ہزار و یک صد و ہفتاد و پنج ہجری آنکہ

چونکہ نواب متوجہ کشایش و تسخیر قلعۂ نگر بود افاغنۂ ساونور کہ بکومک زن محبوس در تاختہ بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضے لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچہ ہیبت جنگ بخشی لسرای آنہا متعین شده بود اما درپناه جنگل و کوہہا بسر برده ہر روز با آنہا مقابلہ و مجادلہ می نمود و گاه غالب و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر کہ در عرصۂ دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنہ نمودار گردیدند ایشان آنہا را ہمون سواران ہیبت جنگ انگاشتہ سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رسالہای بار و سوار و پیاده مع توپخانہ کہ برروی ایشان درکمین بودند شلیک زنان بر آنجماعہ دویدند و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولہا در آن چپقلش بمطمورۂ عدم شتافتند و دیگر افاغنہ تاب مردانگی باختہ رو بگریز نہادند و تا جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنہ ہوش و حواس باختہ ہمہ اسباب لشکر خود گذاشتہ یعنے خیام و اعلام و نوبتخانہ و شترخانہ و فیلخانہ وغیره از دست داده راه دار المقر خود سر کرد نواب بہادر باینتہ کوب بتعاقب ایشان تاختہ قزاقان را متعین ساخت کہ آنہا از میدان ہزیمت تا متصل قلعۂ ایشان گرفتہ

سوار و اسپ اهمدست خود ساختند و دست از کوشش عداشکنی باز نه کشیدند آخر خان
ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خودداری پیموده بگذاشت کرور روپیه
صلح نموده آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرره فیلان و شتران و خیام مخملی و
بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره باچیزی نقد که حکام
پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بودند یک قلم
یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب وارست چون نواب از آنجا
فراغت حاصل ساخت در قلعه نبکاپور و چیرولی و هرنی وغیره تهانه خود قایم کرده
مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بست و
بلاد پالیکاران صوبه سرا و گرفتن مبلغ پیشکش مقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنکگیری
وغیره و نیز اخذ زریکه از هر پالیکار سوای پیشکش مقرر سرکار نعلبندی فوجدار فی ده یک حق
سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر
برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر
کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسوارای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور
مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان
سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و
گردش آب دریای شور است براند و گرد کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
و اسیر شدن زن حاکم بحافظان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت
قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بی جنگ قلعه سپردند میرزا تهانه مستقیم

درآن کوہ گذاشتہ مع اسباب امانت نگاہ داشتہ شوم شنکر حاکم نگر کہ دو صد و سہ صندوق پر از
جواہر و دو صندوقچہ زیورات مرصع و دو عدد جل فیل کہ از زر و نقرہ بہ صنعت تمام تیار کنانیدہ
بود مع حلقہای دست و تورہا و جلاجل گلوی فیلان پای تخت کہ آنہم از طلا و نقرہ بود و دو
عدد زین زردوزی مراجعت کردہ و اسباب از نظر والا گذرانیدہ سرخ رو گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچہ در قلعہ
مرجان و انکولہ کہ از سرحدات گہاٹ کوکن است و تعمیر کردہ سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاہی بود و کوڑیال بندر وسداسیو گڈہ و منگے و مولیر
وہناور و بیکل وغیرہ تہانہ مستقیم گذاشتہ مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
ہیبت جنگ بالشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگیری تاختہ دو لک روپیہ
پیش کش سالانہ گرفتہ بہ ہرپن پلی آمد و از پالیکار آنجا ہم بنرمی و گرمی ستہ لک روپیہ
گرفتہ سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا ہم چہار لک روپیہ پیش کش گرفت از
راہ جر یملہ و کوڑی کوٹہ گذشتہ بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وا نمودہ در ایصال مبلغ پیش کش حیلہا انگیخت
پس ہیبت جنگ بنابر عبرت بہ قلیچہ کنی کل تعلقہ درگ مذکور را محاصرہ کردہ بہ تسخیرش ہمت
گماشتہ بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو ہزار پیادہ جمع کردہ راہہای رسد غلات
لشکر از اطراف مسدود ساخت ہمدرین اوقات کہ وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بہادر
عنایت نامہ موسومہ ہیبت جنگ متضمن فرستادن ہزار جوان شایستہ از لشکرش
بے صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشتہ بود تا او ہزار مرد شایستہ را از فوج
خود برآوردہ بہ بدرقۂ پانصد سوار و دو رسالہ بار با سلاح از شمالی رای درگ روانہ سیموگہ

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم نگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدرقه
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را ته تیغ کشیدند و بعضی از آن
مهلکه جان را بسلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را بزور
بازوی شجاعت چنان هزیمت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور عقب ندیدند
پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود
آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ماست حقا در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمتان شمار ابر شما بحال کنانیده از ینجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدار بلکه دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا نام لوای خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیشکش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهارپایان جمعیت معدوم بود همه یک یک بر شمرده
روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و هم در آن روزها میر علی رضا خان را الفوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادهو راؤ بن بالاجی راؤ نانا مرهٹه درین ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبه سرا مع دیگر کیفیات که در سن

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و شش ہجری واقع شدہ آنکہ

چون بالاجی راؤ نانا سر کردہ پونہ در گذشت سوائی مادھوراؤ پسرش بر مسند ریاست جلوس کردہ چندے در بند و بست خود بود بعد از آن بفراہمی لشکر و آلات حرب و ضرب و توپخانہ گران کہ قریب لک سوار و منجملہ آن سی ہزار پنڈارہ بود و پنجاہ ہزار پیادہ تفنگچی مع لشکر علی بہادر بن شمشیر بہادر کہ نامبرد از نسل نانا مرہٹہ بود ذکرش بر سبیل اجمال آنکہ از بیجاپور رقاصۂ قوم مسلمان مستانہ نام بعد تاراجی دولت عادل شاہ بہ پونہ رفتہ سکونت داشت و در فن رقص مشہور دہر و در حسن و جمال سر آمد وقت بود بالاجی راؤ نانا شیفتۂ خوبیہا ایش شدہ ہمبستری خود گزید رقاصہ مذکور نیز فریفتۂ او شدہ تن برضا ایش در داد چون در چندی دلبستگی بظہور پیوست پسری تولد گشت رقاصہ تبہ کار پسر را بر آئین اہل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی بالاجی راؤ نانا او را بہ شمشیر بہادر مسمی ساختہ منصب و جاگیر دوازدہ ہزار سوار مقرر کردہ بود چنانچہ بہادر مذکور در جنگ سرایدال ہمراہ بہاؤ مقتول گشتہ پسرش علی بہادر حاضر بود سمت کرناٹک بالا گھاٹ در تاخت اما مخفی نماند کہ پنڈارہ قومی است اچکہ ہا و اوباش منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنہا را فراہم می سازند و ہیچ ماہیانہ مقرر کردہ از خزانہ خود بآنہا نمی دہند و در ہنگام مقامات عساکر گیاہ و ہیمہ آوردہ می فروشند و بہا ایش بخرج ما یحتاج خود می آرند و در ایام مہم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلدہا گرفتہ ملک خصم را چنان تاخت و تاراج می نمایند کہ بوم و چغد از آن ویرانہ می ہراسند بلکہ در ایام مہم چیزی زر بطور نعلبندی اسپ و از لشکر عاید می سازند القصہ چون مادھوراؤ عازم بالا گھاٹ گردید

بساونور آمده حاکم آنجارا مع لشکر همراه خود گرفت و مرار راؤ را نیز طلبیده از گھاٹ
گرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیکار آنجارا هم با خود گرفت بصوبه
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرہٹه
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راؤ مدکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
متقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلید های قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطر داری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مدکور تسخیر کرد و تھانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بعد آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفته

خصم سرکش را توان زافتادگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کار بسته باز مراجعت بسر رنگ پٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر بهیا بنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این
همه خواب خرگوش بامتحان عزم حزم و شیر دلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله
بیدبار را در جنگل مالگری درگ پنهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه بجنگل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر دولتخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعدار مذکور که از
همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیه درون که بر شان انگبین هجوم سازند طنطنه های هوی برداشته در تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه وسمه سرخروی کشیده منظفر گشت و اهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حمله مردانه کرده همون آتش در کاسهٔ قسمت خود یافته زنگ برروشکستند و بدستور روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار جری تردد بهادرانه و کوشش رستمانه در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بریزش گولهای توپ و بنادیق از دامن کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهدهٔ چنین حال منکر و فکرمند گشته پالیکاران چتیل درگ وغیره را بانعامات شایسته و معافی پیشکشات دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران بیدران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها از عقب کوه بهزار محنت و تردد درفته نردبانها راست کرده به برج و بارهٔ قلعه سوار شده کوکای مهیب برداشتند سردار شجیع اگرچه بجند سپاهی بر ایشان تاخته داد جلادت و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آوردا ما چون محافظان قلعه کسان غنیم را اندرون قلعه سرابران دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

رو بروی خود طلبیده بهزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
تهانه گذاشته پیشتر کوچید لاکن قزاقان نواب بهادر بارها برکهی آوران غنیم هنگامهٔ
رستخیز بر پا ساخته بر سر اولی و چنداولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که
پنڈارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیله انگیزی سر آمد وقت بودند از
دست بردهاے اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
باینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بند و بست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعجات اطراف
پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران آن نواح را بخود متفق ساخته پس از آن بافتتاح قلعهٔ
دار السلطنت خداداد همت گمارد سمت بالاپور خورد نهضت کرد بدر الزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهدهٔ لشکر انبوه غنیم بهم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک نهج و تیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافته کلید های
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده با صحت و سلامت حال رخصت گرفته بکرپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
بر او بحال داشته بکوه مڑواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف
هزاران مرد کاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار یک قلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
کرم کنڈه که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مندکوره
می پرداختند جاگیر داده بفراهمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس هبنی عساکر نامند بوفور
سامان جنگی و پرنی رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصرهٔ سریرنگ پٹن بعمل
آرد سپاهش دران چین از اندیشهٔ صدمهٔ جانبازی غازیان نواب وارسته و
بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزراز لشکریان خود احدی را
بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب
غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم باآنهمه جمعیّت گران که قریب چهل و
پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر ونیزه نیاورده اکثر ایشان
جوالهای برنج وشلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضے دست و پازده بهر مکر و
فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضے سپاه آنجماعه سرهای خود را بعجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر اسپے زین
سوار شده راه لشکر خود سر کرد نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور رسید
شادیانهٔ سرور وطرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره برداشته
روانهٔ سریرنگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراؤ خبر
شکست فاحش لشکر هبنی گوش کرد آهی از دل پر درد برکشیده رنگ بر رو شکست و
سرشک تاسف وتحیّر بکمال غضب از دیدهای خون پالان روان ساخت و برسرداران
منهزم زرد رو که بعد تاراجی لشکر هبنی از آنجا ناکام بر آمده بود زبان طعن بر کشاده بناخوشی

تمام گفت که آه بینی پیشوا بریده شد پس از سواد چیتامنی که فرود گاهش بود بیشتر کوچیده در
کوهستان ابناجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شبا شب در تاخته
قلعچه بالاپور کلان را گرد گرفته در سر سواری مفتوح ساخته تهانه داران غنیم را یک قلم به قتل
آورده صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دراز افتاده
بود و همدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد پاره محل
شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بر سراغ شان تاخته بودند تاراج
گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادر خایف
گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صادق
آمد سپس آن نواب بهادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بحکم آنکه

رباعی

دانا هرگز اداے ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانه زد برو آب زنند	دفع آتش کسی به آتش نکند

وکلای باهوش را با چیزی هدایا و تحایف که از همین لشکرکشی همدست کرده بود و هفت
لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بی موجب غربا کشی و تاراجی رعایا ارباب
دولت و اهل همت را مناسب نباشد مضی مامضی شایان سعادتمندے و
بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین
سود لشکرکشی خود دانند و این دولت خداداد را ممد و معاون ریاست خود شناسند چون وکلای
صائب رای نواب بغنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیدند

بہ سخنان چرب و شیرین بصلح رضامند کردہ آتش فتنہ را فرونشاندند غنیم کہ بکوشش دو سال
و سہ ماہ کاری نکشودہ و بندوبست واقعی او درین ملک نشدہ بلکہ بجمیع وجوہ خرابی
بحال لشکریان او راہ یافتہ بود صلاح و فلاح خود درہمین معنی باقبال ارشادات
نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانہ لشکرش ساختہ بہ پونا مراجعت
کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیدہ ببالاپور خورد آمدہ ازانجا باطراف تعلقات غارت
ساختۂ غنیم سواری فرمودہ رعایا را بتقاوی زر و گاوان قلبہ کش و تخم و غیرہ اسباب
شیار خوشدل ساختہ در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کردہ محاصل یک سال
معاف نمودہ مراجعت بہ بنگلور فرمود و ہم در آن روزہا علی زمان خان نایطہ
ہم لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدہرا کہ نواب
محمد علیخان ناظم ارکاٹ بہ بغاوتش متہم ساختہ براو ناحق لشکرکشی نمودہ بود فایز
حضور شدہ درخواست کومک نمود چون نواب را بندوبست بعضی مقدمات ضروری
دولت درپیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیدہ چندی مقدمۂ ش را
بہ لیت و لعل گذاشت دریں اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشتہ قلعہ را بفتور
سیو ناس ... زناردار تجاوری و کلاہ پوش و جمعدار دیگر گرفتہ کمندان موصوف را
بردار کشید چنانچہ کمندان باغی تاریخ اوست پس خان مذکور ہمین جا ماند و نواب اوضاع
خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیدہ مصاحب وقت خود ساخت و بعضی اوقات
باوی مزاح ہم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکہ بر اسپ سوار شدن نمی توانست
بنابر آن فیل خاصہ برای سوارش عنایت میشد و ہم در آن اوقات فیض اللہ خان
ہیبت جنگ از خسر خود رنجیدہ بہ پناہ نواب بہادر آمدہ بود و داعیۂ زیورات مرصع

واجناس نفیسہ زوجۂ متوفۂ خود از نواب لاور خان بدل مید اشت مگر در فیصلۂ
مقدمہ خود وقت قابو مستغاثی شدہ مزاج وہاج نواب را برشورانید پس فیل
خاصہ مع عماری باچند سوار بکولار فرستاد خان والاشان راطلبید چونکہ خان دانا
انجام کار خود برسوائی دید و از فتنہ انگیزی خویش نارسید خود ہراسید در عدول
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور دیدہ بیچون وچرا راہی گردید ہرگاہ نواب
بر آمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینہ از دل صفا منزل برداشتہ تا سراپردۂ خیمہ
خاص استقبال کردہ آورد باعتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرائط نیاز مندی

کہ صفت مرد کامل است چنانچہ بزرگی میفرماید بیت

کہ آن مرد تمام است از تمامی	کند با خواجگی کار غلامی +

ادا ساختہ فرمود کہ بندہ را یکی از دولتخواہان خود تصور کردہ چندی تشریف
ارزانی دارید و این نادان راکہ ہنوز تربیت یاب است بہ پند و نصایح بزرگانہ
بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اند و از گشت
و بر حقیقت حال کماہی آگاہی یافت مقدمۂ ہیبت جنگ را صریح بہتان دانستہ از دل
محو ساخت اما پسرانش را کہ خان والاشان ہمراہ خود آوردہ بود نزد پدر شان یعنی
ہیبت جنگ فرستاد و خیمۂ علیحدہ برپا و اسباب ضروری دولتمندانہ مہیا کنانیدہ
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف
مایحتاجش ہزار روپیہ ماہوار میرسانید و دو وقتہ طعام خاصہ باو تناول می فرمود و
در ہمون نزدیکی نور الابصار خان بن دل دلیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی و
دامادی خود عزت بخشیدہ باداے رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بندوبست پالیکارا اطراف کولار و موڑ واگل همت گماشته فوج کشی نمود و همون زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و هیبت جنگ و مها میرزا خان بخشی پاگاه که او را از اطراف اورنگ آباد طلبیده بعزت و وقار داشته بود میر علی رضا خان را بجاگیر عمده و ازدیاد جاه و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبداشت چون او نسبت برادری و حق صحبت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنڈه مع دروبست ضلع ذنڈکل جاگیر داده باجازت فراهمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصهٔ ششماه از بندوبست پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار ننگنور و مدن پلی و کمنیر پاله وغیره فراغت حاصل کرده مراجعت بسرینگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیده اسباب جهانگیری و آلات کشور کشائی بصرف لکوکها زر و گوهر فراهم ساخته به نگهداشت سوار و مردم بار و پیاده و گرد آوری سپاه مامور بود و یاسین خان ونٹی کدری همون ایام از نتهر نگر عرف ترچناپلی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کمندان همدران روزها بمرض مهلک جان بحق تسلیم نموده محمد علی پسرش که در حین حیات پدر صوبدار بود بکمندانی همون رساله سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفته رفته به بندوبست نگر همت گماشته مع لشکر آراسته و پیراسته نهضت فرمود نواب لاور خان را نیز همراه خود برد چنانچه معمول چنان داشت که وقت کوچ و جنگ دلاور خان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل داشته روانه میکرد خود بر اسپی سوار شده پیش سپاه پا و توپخانه می خرامید و از آنجا فوجی بسرداری ونکٹ راؤ مشرف لشکر که دولتخواه بود به هیبت جنگ طرف سادنور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش لایق همد نمایم

ددر

و در بعضے قلعجات آن ضلع تھانہا مضبوط کردہ خود بدولت در عرصۂ یک سال معاودت
به پٹن فرمودہ چندے آسودہ

ذکر فوج کشی مادھوراؤ کرت ثانی و تاختن نواب بہادر بمقابلۂ او در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد ہجری واقع شدہ آنکہ

چون مادھوراؤ کرت اول از ملک کرناٹک بالا گھاٹ بعد تقرر صلح بہ پونا مراجعت نمودہ در صوبۂ سرا تھانہ او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بہادر و تشریف بردنش بطرف نگر و بند و بست آنجا ہراسان شدہ بمادھوراؤ مفصل حقیقت بر نگاشتہ بود واو ازین معنی تشویشی پیدا کردہ از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست و باز بفراہمی لشکر و امرای خود پرداختہ عازم اینصوب گشت و بہ تسخیر قلعجات کہ در ضبط قلعداران نواب بہادر بود فوجہا را اطراف روانہ نمود نواب بدریافت فوج کشی مرہٹہ خود مع لشکر ظفر پیکر از راہ سیموگہ و بسواپٹن عبور جوی تنگ بھدرا نمودہ بطرف ہریہر و ہرنی آمد و از آنجا برگردیدہ برسواد میدک کہ بہ شنکارپور مشہور است فرود آمدہ بود و مرہٹہ ہم با لشکر خود بعد تسخیر چند قلعہ بمقابلہ آمدہ بفاصلۂ دو کروہ مقام نمود روز دیگر سوار شدہ بمجادلہ رسید نواب لشکر خود را مستعد ساختہ میدان رزم قایم کردہ ایستاد و پالیکارہ چیتل درگ ہم در آن مہم با لشکر خود ہمرکاب نواب بود چون مرہٹہ گرد لشکر نواب حلقہ زدہ از اطراف حملہ ہای مردانہ نمود غازیان بہ دلاوری تمام کوشش کردہ بدفع آنہا پرداختند و ہمہ روز فرودگاہ را

قایم کردہ شب از آنجا کوچیدہ در راست طرف چرولی و انوتی و چرا آمدہ بپشت بجنگل دادہ اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر بر فراز بتیر بہا بنا ساختہ توپخانہ قایم کردہ مستعد و منتظر وقت عدو سوز نشست و مرہٹہ از جاگیر شدن نواب خود از آنجا برخاستن و بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حالم ساو نور ہم بمرہٹہ سازش کردہ ہمراہش بود پس روزی چند ہر روز جوق جوق سپاہ از ہر دو لشکر آمدہ در میدان مرد آزمای داد جلادت دادہ ہنگامۂ رزم گرم داشتند و مرہٹہ آتواپ ورا ندانہ از دور بفراز کوہچہ داشتہ بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب اکثر تصدیع بحال مردمان بہیر لشکر نواب راہ می یافت تا شبی نواب فکری کردہ پنجہزار تفنگچی شست انداز و ہزار و پانصد سوار دلاور و جانباز با چہار ضرب توپ جلوی لمچہر منتخب کردہ با خود گرفت و باقی لشکر بدمۂ ہیبت جنگ بخشی گرد و بند و بست خزانہ و توشکخانہ وغیرہ کارخانجات بند بیر نواب دلاور خان برگماشتہ بعزم شبخون برآمد و از پناہ جنگل سخت بر توپخانہ مرہٹہ شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن کامی بود بسبب نادرستی راہ کہ بعضے جا جنگل تراشیدہ میرفت تا رسیدن نزدیک توپخانہ مرہٹہ در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاہ غنیم از آمدن لشکر نواب خبردار گشتہ گردش گرفتند و نعرہای بگیر و بکش برداشتہ از اطراف اسپان جہاندہ حملہ کردند اگرچہ نواب بقاعدۂ درست قلعہ سپاہ بستہ ہر چند در سر کردن آتواپ فرمان داد ہرگز توپ سر نشد کہ آتش چون یخ فسردہ گردید تا آنکہ خود بدولت از اسپ فرود آمدہ فتیلہ در دست خود گرفتہ توپ را آتش زد صریح کمی کرد لاچار شدہ امید آتواپ گذاشت و سپاہ منصورہ چندی از شلک

بنا دیق بدفع اوشان پرداختند وحتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهٹه بمشابه زاغان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگنده شده رایگان جانهای خود درباختند و نکٹ راو دیوان کشته شد و علی زمانخان زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بهم سایندن اسباب جنگ برگشتند ولشکریان مرهٹه چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور دست از قتل و غارت برنکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته برفراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدولت به ایستادن نواب سیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور بنوازد و حسب الحکم چنان طنبور بنواخت که صدا ایش در دلهای سامعان هیبت نامرادی انداخت که بمجرد استماع آواز طنبور اهل غنیم از بیم رسیدن کومک منهزمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته در میدان رسیده بود که هیبت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بگولندازان و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکها زده سر و پای های اسپان شکسته فتحیاب گردیدند و غنیم اتواپ کشیده بعدم فرصت برداشتن زخمیان و نعشان لشکر خود پس پا گردید اما اتواپ همراهی نواب که بدست او شده بود کشیده برد چون لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعشان لشکر خود را مع

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده خرج معقول بمر ہم پٹی بهرکدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود بسمت بنکاپور شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش برسر رسیده بود غنیم ہمونجا چهاؤنی نمود و نواب بهادر ہم ہمانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرج را مع لشکرش در ہمون ایام برسنگال بتاخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آوان گهاٹ ہوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان رسید از پالیکار ہرپن ہلی و رای درگ و غیره مبلغ پیش کش بزور گرفته در تعلقات چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک درانداخت و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته برسواد بدرگ متعلقهٔ درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب شرفت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ همراه گرفته جریده بسبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و به شب سیوم بر آن جماعت اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حملهٔ دلاورانه کرده چنان نشلکها ریخت که ناگاه شیرازهٔ جمعیّت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که ہمچو اوراق جدا جدا پراگنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اہل غنیم آلات جنگ بر زمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن برداشته دندان نما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالامر قوم است دست جرائت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت و مردم آزاری همدست خود نموده بود بر داشته

این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نمود ع

هر کسی چیزی زاسباب جهان بر داشت است	من همین دل را زاسباب جهان بر داشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعهٔ سرا گرفت و اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکور هم که شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چه بناه خندق قلعه سرا سیراب خاطر شده بیاسودند و بعضی از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر سرعت زده افتان و خیزان هردم رادم و اپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند همه روز در فرودگاه لشکر مرهٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم براین دست برد مجاهدان وقوف یافت بیقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شده گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس دولتمندی برباد بی اعتباری میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان یکدل شده وقت قابو هنگامهٔ رستخیز بر آن جماعة برپا ساخته ننجهزار راس اسپ و نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جابهای کهی آوران را مشابه کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هرگاه که غنیم چون احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا می خسپیدند و از ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آنسال

طوفان طغیان برانگیخته و زمین از سیرابی چون دیدۂ عاشق زار تر آمده و دست و پای
مردم و دواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به
کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند و بعضی
امرای دولتش ازین هول پا بهابدامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده
بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ باوجود
خرچ لکوکها زر و تاراجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقر خود برگردید
نواب مظفر و منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت
فرموده بسرینگ پٹن فایز گردید معًا نواب دلاور خان به بهانۂ بیماری رخصت گرفته
بکولار شتافت و از آنجا مع احمال و اثقال و زنانه و در و بست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب
صدمۂ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سرکرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر
باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خود را به قلیچۂ کولار روانه کرده در تصرف خود آورد ✤

ذکر فتح نواح کوڑک و بند و بست کلیکوٹ وغیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرُگ واله و کلیکوٹ واله
وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبۂ سرا میرسانیدند
بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررۂ کاه بلا عذر بزور و عبور افواج
عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج
کشی مرهٹه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشد لهذا همه ها وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجایی خود ها خداوندی میکردند و حکام صوبهٔ سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده غافل می نشستند بلکه با خذ رشوتها اغماض صریح در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی شجاعت و مردانگی همهٔ ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندهٔ تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود ها خیره شده سر بشورش برداشتند و بقتل و غارت تهانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک در تصرف خود ها آورده بودند هر گاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید و از جنگ مرهٹه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بر تریان سمت آن دشت آفت طشت بیابا کانه خرامید و شش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته سامان رسد وغیره از راه دریا طلبداشت و خود بدولت مع سپاه باره و پیاده و توپخانه بر سر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکار می برد و این معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر و امنیت و آسودگی رعایا و برایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور نیامد حملهٔ شیرانه کرده بتاخت و تاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله با این شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب و وابستگان خود مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کڑک واله مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاہدۂ این حال ٹھانہ گران در قلعۂ بل گذاشتہ بلا توقف عازم پیشتر گردید و در اندرون دشت ہولناک چون سپیل دمان قدم جلادت کشاد و متصل موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچہ در آویزش اوّل سر رشتۂ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب رفتن نزدیک بود بائی حال خود بدولت و بچند بہادران کار آزما از پناہ اشجار بر عقب مقہوران رسیدہ چنان شمشیر آزمائی نمود کہ کارنامۂ رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاہ بغی از جان و مال خراب پایمال شدہ رو بگریز نہادند و بعضے بہ پناہ لشکریان دولت خداداد در آمدند و صاحبزادۂ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی خود کہ نمود ہمون روز بود کہ چہرۂ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروے حاصل گشت آنچنان است چونکہ پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاختن جمعیت باغیان راز یروزبر می نمود خود کہ ہجدہ سال سن شریف داشت بیاوری طالع ہمایون سراغ جائیکہ لواحقان یعنی زنان پالیکار پناہ گرفتہ بودند و از رزمگاہ دو سہ فرسنگ فاصلہ داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکمویان بود گرفتہ بہ دو سہ ہزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نمودہ راست بر سر ایشان رسید اگرچہ محافظان ناموس پالیکار خبردار شدہ از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راہ آمد و شد بر بستند الا شیران باصولت بیک حملۂ جہانگیری چہ دست آزمائی شجاعت نمودند کہ با دلیران زال از دل مادر زمانہ برفت آخر ناموس داران بغی ننگ مردی خود را برباد دادہ زیر چادر زنان پناہ گرفتند و برخی از آن گروہ خود لباس زنان پوشیدہ از ضرب شمشیر مردان کاری لرزیدہ سرنگون بر زمین افتادند و بعضے کہ بی باکانہ دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود و از جان درگذشتند پس صاحبزادهٔ بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی بر خاک
منت سوده مع ناموس بی ناموسان و دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد
عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بجیب تفکر و تحیر
بود که ناگاه تاراجی خانه و اسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود بسی
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بسته پرستار ام جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزانه
و دندانهای فیل که تخمینا بار پنجاه شتر فراهم کردهٔ آبا و اجداد پالیکار مرقومه بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زنهار خواه نظر فیض و نگاه پرورش مبذول
داشته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و بامنیت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کرگ واله بخرابی و تاراجی پالیکار
تعلقهٔ بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
پس در فکر خودداری درافتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشته
مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمرهٔ
زنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعهٔ مرکره تهانهٔ مستحکم گذاشته ملک برا و مسلّم
داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیانور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم را مایله
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور تایید نواب همت گماشت نواب بعنایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راه آن ملک بود لهذا بخود متفق
ساخته متوجه بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نایار

سخت سرکش و تهورمنش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو و مال مسخر کرده بعضی ها را به قتل رسانید و بعضی ها را طوق و زنجیر مقید ساخت و پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد پسرش را که هفت ساله بود اسیر کرده به نسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که کار بندوبست دولت خود رو بخرابی آورده و همه ملک و مال تصرف غازیان لشکر نواب بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله و نه پای گریز از ان معرکه لاچار شده وکلا را با تحایف و سامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت وقت وکلا را بحضور طلبداشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طمانیت خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او برآورده فقط در ماهه معقولش مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور بازوی شجاعت خود چنان برانداز و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد و خویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنابر آن نایمار و ماپله ها حلقهٔ فرمان برداری در گوش دل صدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته تمامی نایماره را زیر حکم خود درکشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بسیت و هشت زنجیر

فیل و ہفت لک روپیہ نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب دو سال برونق بخش آن سمت بوده به لدہی نا ہمواران اطراف کوہستان و سکنای آن نواح کومیتور وغیره پرداخته سرانجان موصوف سردار دلیر الصوبداری آن نواح متقرر کرده فوج گران متعینش نموده و تنبیه دیگر سرکشان و شرارت کیشان آن صوب تاکید فرموده به بند و بست پالیکاران ذند کل ہمت گماشته بود

ذکر فوج کشی ترمک راؤ ماما که خال مادہوراؤ بود بر بلاد کرناٹک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چیر کولی که شمالی رویه سرسرینگ پٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او به پونا و ذکر محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک ہزار و یک صد و ہشتاد و دو ہجری آنکه

چون مادہوراؤ از مہم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ہا می کشید که آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود درباخت و نارا این راؤ برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او ہم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاہش خود فکری دقیق بکار برده ترمک راؤ ماما خال خود را با یک لک و بیست ہزار سوار و پیاده و یک صد ضرب توپ پلچهڑ تسخیر این ملک روانه ساخته خود به ستارا شتافت چون ترمک ماما رخصت این حدود دریافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کرده در رسید و جوی تنگ

بعد را عبور نمود تا همه پالیگاران آن نواح یعنی مرار اوجیتل درگ واله ورتن گری واله مرکیسی واله وگھٹ کمپر پالپه واله وغیره که از دست غضب نواب بهادر امان یافته بودند بیکبار با مرهٹه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهم سانیدن غلات رسد بدمهٔ خود ها گرفته رسیدند وحاکم ساونور وکرپه نیز همون طریق پیمودند پس ترمک ماما از آنجا پیشتر کوچیده بعضے قلعجات متعلقهٔ پٹن را که بے مرمت بود وتهانه مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورده وسمت پٹن درتاخت ودست ستم بتاراج و یغما وخرابی رعایا دراز ساخت ولشکریانش اکثر دیهات وتعلقات اچنان خراب وبی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت ودر هر بومی که لشکر بومیت اثر آن خانه ویران یکے روز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن جغد وبوم گشت ودر زمینے که یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمودانه زیر زمین نعرهٔ الامان وصدای الحفیظ بگوش زمان وزمانیان میرسید چون او صحرای آن نواح را از وجود شیر وشرزه صفت خالی یافت بیبا کانه قدم جسارت بر کشاده تلف اموال واثقال سکنای بالاگهاٹ همت گماشت چون نواب از عزم غنیم و تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر وسامان جنگی از آنجا مراجعت کرده بسرینگپٹن رسید وبعد بند وبست آنجا کوچیده از راه چین پٹن سمت جنگل ماگڑی درگ باین اراده که هرگاه مرهٹه بمحاصرهٔ دار السلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او درتاخته او را از پیر سازد آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترمک از رسیدن نواب بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه ولشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر از ینمعنی آگاه شده شباشب بر هراول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوٹه گردید روز

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میل کوٹہ را محاصرہ کردہ رزمگاہ آراست نواب بہادر روز اول
با جمیع سپاہ بار و توپخانہ بر آن جماعۃ تاختہ بتوپ اندازی و شلکہای بنادیق
از پیش رانده رزم گاہ را از وجود اہل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرۂ لشکر
ترمک بود تا نواب بہادر پانزدہ بیست روز کوہ مذکور را قایم کردہ ہر روز در شکست
اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقہ لشکر کمی کرد و دانہ و
کاہ بہم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشتہ وقت شب از عقب کوہ مذکور
جنگل تراشیدہ توپخانہ را ہمراہ میر علی رضا خان روانہ ساختہ خود مع سوار و مردم بار
بمقابلۂ لشکر غنیم شتافتہ از زیر دامن کوہ صفوف آراستہ حشمت صف را بچشم غنیم
نمایان ساختہ راہی گردید چون راہ عقب کوہ ناصاف و نشیب و فراز و غار و
مغاک بسیار بودہ توپخانہ زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکہ بمحنت شاقہ تا دو
سہ فرسنگ راہ طی گشتہ بود جنگل ہم آخر شد و شب ہم بسر آمدہ روز روشن گردید
نگہبانان راہ بغنیم خبر رسانیدند کہ توپخانہ نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر
تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانہ تاکید کردہ روانہ ساخت و خود ہم عقب در
تاخت نواب بہادر چہار پنج فرسنگ راہ طی کردہ متصل قریہ گری گوٹرہ کہ ایسانی پٹن سہ
چہار فرسنگ فاصلہ دارد رسیدہ بود خبر شنید کہ غنیم بر آتشخانہ سرکار چون سمندر جان نثار
یورش کردہ بلکہ ہمہ کارخانہ عدو سوز بر گرفتہ فوراً بر گردید با یلغار صف سپاہ اعدا را کم
گرد توپخانہ بمثابۂ ہدف تودہ قیام ورزیدہ بودند از یک طرف شکستہ پراگندہ ساختہ
بتوپخانہ پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشتہ میمنہ و میسرہ
و ہراول و چنداول از جوانان بار و پیادہ و اتواپ قایم کردہ شلک بازنان سمت

دارالریاست خرامید هرچند جوق جوق از لشکر غنیم اسپان جهانده به شکست صفهای مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خود ها را سیاه ساخته مایوس برمیگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لمچهٔ بر بند موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله اتش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان و کوششهای نمایان بعدم فرصت برکشیدن اتواب وپیمودن راه صواب چون قضای ناگهان بر سر الیشان رسیده بیک حملهٔ رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق سرب و باروت و غیره بدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانا و اعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه ها برداشته سکونت ورزیده صبحی باطمینان کلی داخل دارالسلطنت باید شد اما از آنجاکه فلک دوار همیشه بر یک وتیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کاربند نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده قدر راجز تقدیمش بر وقت موعود چارهٔ نباشد عرض دانایان قبول رای والا نشان نیامده از آنجاست که گفته اند بیت چون زوال آید بکس بندد جنون راه خرد عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست داده بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و مگس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چترکولی رسید از قضا گوله از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانها افروخته شده بر اهل بهیر هنگامهٔ رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صندوقهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخانش که اوج گیر اگردید بسیاری از لشکریان کوه قیام را معلق بر هوا برده سرنگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازهٔ جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانهٔ داماد بنجر امد جرات پرداز شده در خزیدند اگرچه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده زیر دست گردیدند و لبان صابران بر هر گروهی که از دست اهل غنیم میرسید صبر کردند و لاله میان خویش خاص شهباز صاحب هنگامهٔ قیامت بر آنجماعت برپا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن ننگ مردی دانسته حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و لیسین خان و نیتی گدری رفیق باتوفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صف اعدا خود را نواب بهادر وانمود جرعهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تشنگی مردی نوشیده بر فرش زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور نموده بشادکامی برداشته نزد ترمک راؤ رسانیدند پس همه اسباب شایسته و سامان بایستهٔ لشکر که بچندین محنتها فراهم شده بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانه مستعد

اعدا شکن جز و کل بدست غنیم درافتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	ور تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی	جز نیک و بد قضا بتقدیر تو نیست

بر کوه چتر تولی سوار شده بر آسیا سنگے چون شیر دم خوار استاده نظر غضب آلود و بست برد وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظارهٔ ترک و تازی بے ادبان مینمود غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برداشت و بچهارده سوار چست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پٹن رسانید اما نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیسانی قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار مذکور بند و لسبت واقعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والاقدر طالع یاور با دو سه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر گشاده هر کس که از سوار و پیاده بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را براز دو مشت زر امیداد و کسی که مع اسپ و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر باو می بمود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و بعنبر سرشته نبود
زداد و دهش یافت آن نیکوئی	تو داد و دهش کن فریدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع دیگر ذات والاصفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود
جان چکاره آید اگر در رزم دیم نقصان بود
ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود
مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام با وصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از شلک های بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته گرد شان چوکی ها نشانید و کمندان ترمک بر حسب اشارهٔ سردار خود هر چند در باب قبول کردن نوکری مرهٹه بانواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم ترغیب نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پٹن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شبی یکر از آنجا رهائی یافته

بایکهزار و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار تفنگچی مرهٹه که
از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر شته پایه بنادیق بسته بفراغت
تمام بر بستر ها دراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بے سلاح در
افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک ها زده
نزدیک قلعهٔ پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای
شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورده و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از
کارخانهٔ سرکار بنادیق درست و طیار برآورده باو سپرد و اطراف قلعه تبیرها بنا
ساخته آتوایها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی
سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت
گرم کنڈه مامور شده بعد آن بواسطهٔ برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
برگردیده بود در روبروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید
روانهٔ پونا ساخت و یسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده
بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن وابستگان
و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که بمحض پاس نمک و ادار تصدیع
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه برجان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدہی ترمک در دل می خندید و ہیچ جواب نمیداد چون در عرصۂ ہفتہ عشرہ بر سلامت ذات نواب و فراہم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات احراب و اضراب و استحکام قلعہ وقوف یافت دانست کہ خان اسیر یکے از فدائیان نواب است پس بر نادانی خود نادم گشتہ متوجہ تسخیر قلعہ شد و مورچال و صلابت کوچہاد وانیدہ توپ اندازی آغاز نہاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد و دہش نواب بہادر در لشکر ترمک شایع شد کہ اکثر مردان کاردان و شجیع کہ بہ کساد منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبرد ند مع اسپان و سلاح خود رسیدہ در سلک ملازمان نواب منسلک گردیدہ مستعد گوشمال عدو شدند چونکہ در عرصۂ قریب دہ دوازدہ ہزار مردم بار و سوار فراہم شدہ بود و نواب بہادر تالیف قلوب ملازمان چنان نمودہ کہ ہر یک بجان سپاری صدای رستمانہ و دم انا و لا غیری می زد شبے محمد علی شجیع موصوف را طلبیدہ فرمود کہ غنیم شوخ و بے باک شدہ جراءت پرواز است گوشمالیش بذمۂ ہمت خداداد خود قرار دادہ ایم چہ مصلحت است آن شجیع کار آزما سر انجام این مہم بذمۂ کاردانی خود گرفتہ جریدہ بدو ہزار تفنگچی از دروازۂ میسور بر آمدہ عبور جو کردہ از پناہ دیوارہای سومارپیٹھہ گذشتہ بر سر اعدا کہ متصل عیدگاہ ستہ ہزار پیادہ پالیکار جبتیل درگ و دو ہزار پیادہ مرار او مع چہار ضرب توپ و ہزار سوار جای را قایم ساختہ بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط زندگی بر خیزانید و بیداران غنودہ طالع بخاک عدم بخوابانید بقیۃ السیف را چہار ہزار سوار و پیادہ اسیر کردہ دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعۂ مقہور بر سر ایشان بر داشتہ مع اسپان و توپان روانہ حضور ساخت و خود دو ہمونچا تا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردیده درگروه الامرا راؤ زر دو ناره برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد پس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری کڈه بر نهر جوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ ورانداز در آنجا قایم کرده بگوله اندازی منجنیق برای
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهدهٔ جرات بی ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را هزیمت میدهم و صدمهٔ
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار می ماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیادهٔ کرناٹکی وقت شب کوچیده فقط با سامان
جنگی آراسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و ارگڈا سمت کوهچهای هروڈه آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تیک تک پا رسید و مردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور و طالع را مددگار
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
بر آوردند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضراب
جلوی یعنی خورد که سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی در ساخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت و از زبان اعلی و ادنی صداهای آفرین و تحسین شنید
چون ترمک خرابی حال و بی جرأتی لشکریان خود بر بنوجه دید از فکر مورچال و آراسته
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته نپڈارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهتر راه صوبهٔ سرا اقامت داشت و روزیکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کٹه راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برنانامنڈف
قیام ورزید و صاحبزادهٔ عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که آنطرف
جو است در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانبازه بچهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقله
جنوب رویه کوهچهٔ مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جو گردیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چنڈاولیش که عقب خرامان خرامان می آمد نیز رفت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بخان دلیر اشاره ساخت

آنمردجانباز بدو سه صد مرد کارساز بر آنجماعه تاخته روباه بازی و حیله انگیزی نادانان را تعلیم شیری نموده کشان کشان برروی آتشبازان کار گذار آورد و سواران خود را منتشر کرده پس بکمین داران پناه گرفت بغتتاً کمنداران شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیارها را بمطمورهٔ عدم فرستاد و در آن زد و خورد دو سه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزادهٔ والاقدر فرصت وقت غنیمت یافته اسپان جهانده بکسان منهزم در آویختند و تا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت برنکشیدند و تا نیم فرسنگ پیٔ مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست آورده بار دیگر باغنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد و زار شده برجع القهقری با پارچهای تر و لب خشک برگردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب بهادر بربن فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه واهب متعال ادا کرده شادیانهٔ طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و خورد و کوفت و کافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست بر داشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگهاٹ یعنی جنوبی پٹن که در قبضهٔ تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و پالگهاٹ و دهاراپور و ڈنڈکل است بسببی که او شنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از آنطرف ببدرقهٔ نایاروماپله ها به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

که هیچ کاه و سبزهٔ تر از زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست تظلم
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند با این قلعداران آن سمت
هر قلعه را قایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهاٹ
شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام و خیام
خاص در میدان کوهچهٔ مذکور نصب کنانید در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا که فتنه از اینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کمیاب اند اندیشهٔ دور و دراز باید فرمود فدوی حسب طاقت و مقدور خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود و صاحبزادهٔ بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در ضلع بارهمحل باید داشت نواب بهادر باقبال این معنی پرداخته
با شش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بارهمحل
روانه ساخت و کمندان شجیع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهاٹ راهی کوٹه هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت ورزید و کمندان
شجیع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیم حسب الحکم با اسباب بسیار و دواب بیشمار که در ملک بالاگهاٹ و پائین گهاٹ
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر و سرمایهٔ زر و گوهر از
گهاٹ پتور آمده از راه تریاتور و وانمباڑی گذشته کتل کرنپات عبور کرده عازم
پونه اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پنصد جوان بار و سته صد چٹی کار

وهزار پیاده از راه کنکندی پاله که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شباشب برآمده
گهاٹ تبل پلی عبور کرده بر رسته کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قایم گشت
وبالای گهاٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است وناظمش درآنوقت به سازش
نواب بهادر بود وینرکداران دروازهٔ گهاٹ هیچ امر مانع وقتش نشدند چتی کاران او وستاد
تا آنها دروازهٔ گهاٹ را که به برج وباره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضارا روز دیگر قزاقان غنیم
با وفور سامان وگله گله گاوان وطویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
بس مطمئن بر سد میرسیدند کمندان باخبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین داران گهاٹ
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد وسرگرم کار گردیدتا هراولی آنجماعه متصل دروازهٔ گهاٹ
وچند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تاختت
بلاتوقف شلک هاز دومجبرد آواز شلک کمین داران گهاٹ از پیش حمله کرده طنبورها نواخته
دویدند وبه سنان وشمشیر در پیوسته سینهٔ دشمنان را چون پنجره مشبک ساختند
وعقب نیدگان پشت وپهلوی اعدا را از تیر وتفنگ ونیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار ومغاک درخزیدند کمندان شجیع هردو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منهزم واسپان وگاوان مع خریطه های طلا ونقره
بسته بسته برسر اسیران برداشته از گهاٹ تبل پلی ببدرقهٔ پیادگان کرناٹکی روانه کشن گیری
نموده خود همونجا بر آبگیری که از زیر گهاٹ بود قیام ورزید چند سوار غنیم که عقب همه ها
بودند وارد شدند واندک جماعتش دیده گردش گرفتند واز دور قراولی میکردند بعد دو ساعت
کمندان شجیع راست برخاسته از پناه خاربند برسر ایشان رسیده چنان شلک ها

زدکه دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند و دیگران اسپان جهانده رو بگریز نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر و منصور عبور گهاٹ کرده به کشنگیری رسید چون ترمک ماما خبر تاراجی جمعیت خود شنید تصوّر رید که گهاٹ کرپنات متعلقۂ ناظم ارکاٹ است در آنجا گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتمند یعنی نواب محمد علی خان و نواب بهادر درساخته باشند خدانخواسته اگر این هر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابلۂ ما پرداز ندو کتل های راه بر لشکر ما مسدود سازند ناموس دولت پیشوائی تاراج و جانها رایگان تلف خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهاٹ پتور نموده بسر سواد قصبۂ اوتان گرا فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزادۂ والاقدر را از رسیدن مرهٹه خبردار ساخته ترغیب رفتن دار الرّیاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب لشکر یعنی خیام و اعلام و بهیر و بنگاه و غیره روانه پٹن کرده خود را بجمعیت سه چهار هزار سوار بطرف لشکر ترک غنیم رسانید قضارا آن روز کهی آوران لشکرش سمت بلده و هرم پوری آمده شور قیامت در آن سرزمین برانگیختند و چند دهات را غارت ساخته بفراهمی کاه و هیمه مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته بر آنها بفراهمی کاه و هیمه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتارها بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تمیز خویش و بیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک جنبش بار های که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف بازوی مردانگی گشاده آنجماعه را باندک سعی چنان برهم و درهم نمودند که از صدای بزن و بکوب مردان کاری هول و هراس در دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و راس گاو و پنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست فیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن گرفت ترمک از شنیدن این هول زده با لشکر خود کوچید و بر کاویری پٹن فرود آمد و همون شب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون در تاخت قضارا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
بسر آمد و مرعنها بانگ بیداری و هشیاری بر غفلت پرستان زد برگردیده زود بدامن کوه کلکن گڈه پناه گرفت
اتفاق ترمک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا
شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهان فرو هشت نیار شد بر
لشکر جور انفار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردامردی گرفت و چند اسیران افراط و تفریط
چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید برآورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرد و خیام و اعلام
را آتش زده بانه صد راس اسپ و شش زنجیر فیل و یازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
از دامن کوهستان داخل رای کوٹه گردید و بلا توقف از آنجا شبگیر زده با ئی کل رسیده بود که ترمک بر جرات
فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی نشان پیش راند خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
چونکه شجیع مذکور بخوانخان هیلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور سه روز در پناه قلیچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
خود جا بجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلیچه پارچه های کهنه و مندرس و مستعمل پوشانیده با لشکر خود از آنجا
عقب برگردید و به نزد دشتابان از راه تنگ و تار جنگل و نشیب و فراز مدخل بلا وقوف اعدا الغرض صحرانوردی
بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهدهٔ روشنای آتش و سپیدی در و دیوار و
گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بحقه کشی و طعام پزی
اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلاک سر شکن بسر کرد و چند تواب را از
گولهای انگوری پر کرده پرانید پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتشر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح
سعی مردانه بجا آوردند و یقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی را جان بسلامت بردن
محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده در صف مردان حیدری درخزیده داد مردانگی در دادند و تا پنج

شششصد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی لباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماگڑی ورگ راه سلامت طی کرده بپٹن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آنشب بتائید جمعیت منهزم برداختن نتوانستند وراه گریز بطرف لشکر خود سرکرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان و بحیله اعدو فریبی ایشان تبنگ آمده بود بفکر دور دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه منڈا بسمت میلکوٹه رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق الله مدنظر داشته اپاجی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معامله آنشتے که قول دانایان است ✣ ✣ ✣ ✣ ۵

بالکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را ✣	راستان از جور و داد کج نهادان چاره نیست ✣

نزد ترک روانه کرده بود او طریق خود پسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد اما وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نمای خود باو میکرد و هردم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جناب می‌داشت بعد چندی غنیم از نمک دل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد نگر که خوب آباد بود همت گماشته بپیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل از ینمعنے نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از ینمعنے متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در بند و بست و دفع شورش آن طرف مشورة نمود آنمرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو مال خود گرفته برخاست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کار آزما و ده ضرب توپ و دو هزار سوار اصطبل خاص بگوشمال دشمن رخصت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپٹن برگهاٹ کوڑک که سداپور نام دارد رسید و کوڑک واله که در آن فرصت علم البغاوت برافراشته و خیره شده سرهای ٹهانه داران نواب را که در قلعه مرکڑه بودند بریده در و بست ملک باز بتصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرائیان قابو جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از انطرف برگردید

و جنگل کوترک را بر دست چپ داده روان شد اما گرانی اسبابی عبور کوه و جنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مردم
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بذمه اسد
خان کمندان و جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود خود مع سپاه جریده بی توپ
بچهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینی اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت در عرصه مرد آزمایی و فرستادن توپخانه سمت پتن آگاه گشته جوق جوق آن طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غنیم راهی گشت پس بزکداران کمندان شجیع که بر کوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه ما راهی گشت
میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیدند مرادش اینکه لشکر اعدا
متوجه مقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در تاختند چون شجیع بدانایی و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل پیمود تا گرفتن دامن دشت آنطرف ترمک خود بدولت معه تمامی سوار در رسیده گردش محاصره کرده قرولی
مینمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنادق
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جا را قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدایش گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
بر پا ساخته شلک زنان پیش رو دویدند و از بس نبرد نمایان تخمینا ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاردان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریزش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند نظم

در آن چپقلش گاه جنگ آوران | شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به فرسنگها تاخته | قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سر بسر گشته گم | سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد | بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بر دست روحان پلید | اجل ید بدندان حسرت برید
یکی از تکبیر و یکش نعره زن | یکی ز آه و ناله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست | بخونریزی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار | پسر بر اب و عم بسا زار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم روداده
چنان گریختند که میدان کفایت نکرده و غازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاهدهٔ حال لشکریان خود و قوت جانبازی و
مردانگی غازیان بهم بر آمد و نعل در آتش گشته توپخانه طلبید و بمقابلهٔ جلادت کیشان
قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دور شست اندازی کردند
و صدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
شکنی آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزما مفت جانهای خود در باختند
اگرچه نزدیک بود که شیرازهٔ جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
اما شجیع والافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داده سیماب صفتان را قایم النا
تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد درست و صفای باطن

تیمم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده همه صفوف بر زمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلوله گوله توپ پرانید همه از بالای سرها پریدتا بحال احدی هیچ مضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد زجا ٭ نبرد رگی تا نخواهد خدا ٭ غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و برفقیه قلیل دست قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصلهٔ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروی حاصل کرده مع غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کرده بود بشب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را که پای
مشی بصدمات توپ گم کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره که بر
راستهٔ صوبهٔ نگر است ڈولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه میسور گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آنطرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سواره چپ و راست ایستاده می نگریستند امابالغ راه شبگیر
زدگان نشدند و بغنیم هم ازاین معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
کشاده ثناها می گفتند چون روز روشن شد غنیم بموقوف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی بعمل آورد وقتیکه آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم بسمت ستاره شتافت و کمندان شجیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزاده والاقدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیادهٔ جرار تاخته لشکر رسد آور غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزانهٔ بسیار که بر سی فیل و صد شتر و
پنجاه آستر بار کرده بودند مع سوداگران پر اقمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب سرمایه و

وباز زر و گوہر دیگر صنادیق سرب و باروت وغیرہ از پونا آمدہ متصل جن رای پٹن بی وسومبہ
فرود آمدہ بودند واز شبخون زدگان اصلا خبر نداشتند یک قلم تاخت و تاراج نمودہ بہ قتل
و غارت آن جماعت دست سعی کشادہ احدی را از آن معرکہ سلامت نگذاشتند و
ذرہ ذرہ اسباب غنایم برداشتہ بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانہ داشتہ خود بسمت نگر راہی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزمین نامرادی
گذاشت و سر بجیب تفکر فرو بردہ ندانست کہ عاقبت کار چون کند و بچہ حیلہ غازیان
مظفر را زیر ساز د قضارا درینحالت جوڑی ہرکارہ از پونہ خبر رسانید کہ نارا این راؤ را
راکھوبا عموی خویش قتل کنانید و خود مسند آرا شدہ بند و بست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوہ واضطراب غرق گردیدہ صلاح حال و مآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راہ مصالحہ پیمودہ درخواست خرچ لشکر خود کہ کروڑہا صرف کردہ
بود نمود وکیل دانا بزبانی نواب بہادر در ابلاغ پیام ساخت آنچہ کہ حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصہ ہم بلشکریان پیشوا ارزانی داشتہ فارغ گشت و ہمہ ملک جاگاہ
عسکر پونہ گردید وقت مدد و دستگیر لیست و فایدہ صلح زمان حال موقوف بر آیندہ
و ترقی این دولت دانید اکنون بہر طور کرم کردہ مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاہ و حشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمدہ بگذاشت دو لک روپیہ
و بمخلصی اسیران چرکولی رضامند ساختہ بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت کہ ضرور افتادہ
خود را ہمین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانستہ ٹھانہ ہای خود را از قلعجات متعلقہ پٹن
برداشت و اسیران را با خلعت و انعام زر واگذاشتہ با بوجی سیندھیہ اپا یالت جوبہ بسرا
مقرر ساختہ راہ پونہ سر کرد و مصلحتاً بلشکر راگھو پیوست قزاقان تا جوی تنگ بہدرہ

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند و
میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت ها بوساطت نانا پهرنیس مخلصی
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنڈه و ذنڈکل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ٭

ذکر تسلط راگھو با عموی نارائن راؤ و بیان فوج کشیدنش بر ملک بالاگھاٹ و بلوای امرا براو و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی هیل و نولکنڈه وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلش آنکه ٭

چون نارائن راؤ باغوای عمویش از سعی خویش محمد یوسف کمندان کشته شد راگھو که از
عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود درانولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت
بعضی امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته بافواج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایه پرور و خود پسند و اوباش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه نداده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سرانداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن
شکنی درماند و موسی رمو فراسیس تج دو هزار مردم بارود و ضرب توپ فیل سواری خاص را
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر رو اورنگ آباد و صوبه برار وغیره
نویسانیده گرفت و از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگھاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

درتاخت درین فرصت پهرنیس کارپرداز پونه که به بهانهٔ بیماری در دار المقر خود سکونت
داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو دیوانه شده پسر
برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده
خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون
صد رخطی به نواب بهادر هم رقیم و ترسیل داشته بود نواب بالشکر نو آراسته خود مستعد گشته
منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند کور بجمیع امرای دولت مرهٹه
نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنا بر مصلحت همراهی راگهو گزیده بودند نوشت که
شمایان یقین میدانند که او بدکار و ستمه چون پسر برجبین حال خود کشیده و زنار بدنامی و
رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم رسوخیت آنست که همه متفق شده
از و انتقام بگیرند و زن نارائن راو مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر
مرهٹه انگاشته از مطالعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که
درحق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری از و برسد امرای لشکر چون
برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور بدند که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز
یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق
جوق مردان کاری به بهانهٔ طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز دار المقر خود شدند غرض
از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ کراز راه کوپل و بهادر بنڈه و کنگاگیری تاخته بود د لشکر
راگهو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نمانده غنیم
چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سررشته انتظام امور ریاست از دست رفت
و ناظم حیدرآباد هم برحسب اشارت کارپردازند کور بفراهمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

ساخته بود چونکه مادهوراو عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر قلعه دار آنجا را که بسونت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود امّا فکری معقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب
سیوم جوتری هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرچ و ماهر از نام سرداران و واقف اصطلاحات
مرهٹه بود بحضور طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تاتیا ناظم مرچ برادر
کلان پرسرام بهاو بود و در آن حین تاتیا ندکور بتعاقب راگهو رفته بدین مضمون که در نیولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دهاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش داد قلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عنقریب
کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرمود ملفوف کنانیده
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بمجوزبانی کارپرداز مرچ ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرچ به طرف قلعه روانه فرمود و بیرامون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف توپ و بنادیق بی گلوله پر کرده سر میکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشاده منتظر بودند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعه دار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابواب

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارم افتادان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
یکجا فراهم ساخت سردار بتدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعه‌دار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون بهمین اقبال عدو مال قلعه بی جنگ و ترد د
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند اتواپ خوشی سر کرد نواب
بهادر بصدای اتواپ یقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد تا صبحی که قلعه تشریف
آورده بندوبست آنجا باز داخل خیمهٔ خاص گردید چون بعرصهٔ یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی ٹهانجات مستقیم مع قلعه‌داران
با استقلال و تشجیع و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بندوبست پالیکاران
آن سمت بوقعی کرده مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکار پرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور
معاودت بسرینگ پٹن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگهو را بحضور طلبداشته بزبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگهو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغوا از و
واز خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود خبر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوهٔ جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصد سوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمدهٔ خود فرموده و بهمدرین ایام برنیاز نارد ار را

کہ بحالت تباہ و بماہیانہ دو ہون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنہڑی مہارت
و در توشکخانہ آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شدہ از نزد ساہوکار مذکور
برطرف کنانیدہ دفتر حساب کنہڑی باو سپردہ بدرماہہ معقول سرفراز فرمود و کشن راو نامی زنار
دار دفتر ہندوی یعنی مرہٹی داشت پس ہر دو باتفاق یکدیگر راستی حساب جمعخرچ توشکخانہ
و خزانہ عامرہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن مہم در گرد آوری آلات و
ادوات حرب و ضرب و فراہمی سوار و پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
ملکداری و جہانگیری بوجہ احسن بہم رسانید کہ جوق جوق از مردان کاری و سپاہیان کارگذاری
با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدور و حوصلہ خود خدمات
و مناصب بمشاہرہ معقول می یافتند و دستہ ہا را یعنی سواران طویلہ را چون گلدستہ رنگین
آراستہ و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاہ باناث پیراستہ و قریب ہزار مہار شتر را کہ
از عساکر غنیم غنیمت یافتہ بود و از شتر مال آمادہ ساختہ و دو سہ ہزار سوار آہن پوش باہوش مردی
جوش انتخاب کرد و پیادگان احتشام خون آشام را از ہر جا طلبداشتہ ببیست ہزار سوار جنگی و
شانزدہ ہزار مردم بارصلابت شعار و سی و چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فارغ گشت
پس دبدبۂ جہانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہند و دکن بلکہ از
ایران و توران مردان کار آزما با اسپان بادپای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر
حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول مامور کار و خدمات میگردیدند

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدولہ و بیان فوجکشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان

اسد جنگ باتفاق نواب بہادر و کوایف جنگہای فیما بین انگریز و نواب حیدر دل کہ در ابتدای سن یکہزار و یکصد و ہشتاد و پنج ہجری واقع شدہ تفصیلش آنکہ

چون نواب محمد علی خان بہادر صوبہ دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعہ تنہر نگر محصور گشتہ بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معہ فراسیس بندر پہلچری بکشایش قلعہ ہمت گماشت نواب محصور از میسور والہ و گونر بندر دیونا پٹن ملتجی شدہ کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سرچندا صاحب مفت بر باد رفت میسور والہ را بعدم ایفای عہد خود کہ ذکرش سابق رفت راند تا حسن تر ددات و سعی مردانہ و فراست دلیرانہ اہل انگلستان کہ درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیدہ و خیل کاروبار و مختار کل امور خود گردانید چنانچہ بتائید و اغوائیش فراسیس از ساختہ بندر پہلچری گرفت و بہ بند و بست ارکاٹ بواقعی پرداختہ بے مزاحمت احدی ہمہ منصبدار و جاگیردار آن صوبہ را کہ از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کردہ علم خودسری برافراشت و از ناظم حیدرآباد ہم راہ سرکشی پیمودہ بود چون ناظم موصوف از جنگ متعاقب مرہٹہ فراغت حاصل ساختہ معہ لشکر بخیال اینکہ نواب محمد علی خان را کہ از خود برگشتہ است و بقوت بازوی انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پایین گھاٹ شدہ است تنبیہ باید کرد و خود تنہا با لشکر سراج الدولہ و انگریز مقابلہ کردن نتوانستہ خواست کہ بتائید نواب بہادر بعزلش پرداختہ خود متصرف کرناٹک شود لعد کنکاش و ارادۂ مصمم خود بنواب نوشت کہ انگریز تجارت پیشہ در نیولا بوساطت صوبہ دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و ہوس ملک داری

در سر داشت بی باکانہ علم تسلط در آن نواح برافراشتہ است ارادۂ اینجانب است کہ باتفاق آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفتہ را باز بہدست نماید نواب بہادر بر این معنی گوش رضا نہادہ بالشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود بادہونی آمدہ بسالت جنگ برادر خود را ہمراہ گرفتہ از راہ کنول و کڑپہ بچین پٹن رسید اما راوی دیگر چنین روایت کردہ کہ نواب محمد علی خان سراج الدولہ چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بہادر و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگندہ حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید کہ باد صرصر عزیمت نواب بہادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد ہر آئینہ کینہ بدعہدی و بیوفائی کہ سابق بمعاملہ ترچناپلی از من بوقوع رسیدہ برنگ خار دلش را خراش دادہ عنان عزیمتش را بانیصوب انعطاف خواہد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنابرین بہ انگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چیناپٹن وکیلی را مع فوج روانہ حیدرآباد کردہ ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگھاٹ نمودہ بر آن آورد کہ او چست برخاستہ بالشکر گران عازم بالاگھاٹ شد و مرکوز خاطرش این بود کہ اول ملاقات نواب بہادر حاصل ساختہ عزمش دریابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشۂ لشکرکشی ما عاجز شود بعبرت نمائی ملکش بہدست خواہد شد و الا در استیصال دولت صوبدار لغی کوشد و فوج انگریز را ہم باخود داشت و موسی رمو فراسیس نوکرش بدو ہزار تفنگچی حاضر حضورش بود القصہ چون ناظم موصوف خیمہ و خرگاہ در میدان چین پٹن برافراشت و نواب بہادر را بملاقات طلبداشت اگرچہ نواب ہم بالشکر جنگی و سامان حربی خود بر آمدہ در میدان شرقی مدور فرود آمدہ بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشتہ صاحبزادۂ والا قدر را بالشکر آراستہ و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و سمعیل صاحب و غازی خان و مدو خان

وغیرہ سرداران ذی ہوش را ہمراہش کردہ مع پنج زنجیر فیل و دہ راس اسپ پری پیکر نذرانہ روانہ کرد چون صاحبزادۂ والا شوکت متصل خیمۂ نظام الملکی رسید صدای طنبور و کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نہیب زد معا برخیمۂ بالاخانہ سوار شدہ دبدبۂ سوارئیش وآراستگی صفوف لشکرش معاینہ کردہ بسیار پسندید و بفراغ خاطر ملاقات نمودہ بہ سخنان چرب وشیرین تالیف قلوبش نمودہ بخطاب نصیب الدولہ مخاطب ساخت واز خیال بد واندیشۂ باطل در گذشت درباب تنبیہ نواب محمد علی خان صوبہ دار ارکاٹ وانگریز مشاورت کردہ باخلاع ودو شالہای خاص مرخص ساخت چون صاحبزادۂ فایز حضور پدر والاقدر گشتہ ذرہ ذرہ گفتۂ ناظم موصوف را گوش گذار نمود نواب بہادر باقبال مرکوز خاطرش پرداختہ بالشکر خود پیشتر نہضت فرمود وناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانہ کرد پس ہر دو دولتمند باتفاق یکدیگر از نواح بارامحل گذشتہ متصل گہاٹ چنگم فرود آمدند واز آنجانب کرنل اوڈ دستر دار انگریز باجمعیت پنج ہزار سپاہ بار و ہزار سوجر یعنے مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گہاٹ رسیدہ در قلعچۂ آن طرف گہاٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرۂ قلعچۂ مذکور روانہ کردند چنانچہ افواج صدر شبا شب تاختہ گرد لشکر انگریز طلایہ بودند ودست غارت کشادہ مردمان گردو پیش آنہا را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج ہر دو دولتمند اطلاع یافت بمضمون اینکہ

بیت

ہر کہ با فولاد بازو پنجہ کرد	ساعد سیمین خود را رنجہ کرد

عمل نمود واقامت آنجا را مناسب ندیدہ ہمان شب کوچیدہ راہ ترنامل گرفت

وتا سرداران طلایہ خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب ہا داشتند بمجرد استماع این خبر دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصلہ دو فرسنگ از آنجا نواب بہادر سبقت کردہ از اطراف بر آنجماعۃ توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوہی بدست آوردہ ہمونجا قایم گشت واز انواب و بنادیق سر گردنہای یورش کنان تا شام می شکست ہر چند فدائیان ہر دو دولتمند از بہر غارت آنجماعۃ کوششہای مردانہ نمودند اما فتحیاب نشدند باین از مہر بی زاد و بے آبی اکثر کسان آنجماعۃ حیران و بر بزیش گلولہای اتواپ دور انداز ضایع شدہ بودند وقت شب کرنل صدر راست صف آراستہ فایر تر نامل گشت و ہر دو دولتمند بر جوے کلسپاک اقامت ورزیدہ طلایہ مستقیم اطراف آنجماعت تعین کردہ بودند پس ناظم موصوف بمشاورت رکن الدولہ بنواب بہادر پیغام فرستاد سپاہ خود را کہ ماہر این ملک اند تاخت وتاراج صوبۂ ارکاٹ و اطراف چنیا پٹن وغیرہ و گرد آوری مواشی و آذوقہ رخصت سازد تا ہول و ہراس در دلہای انگریز و محمد علی خان راہ یابد اگرچہ نواب بہادر نظر بضرورت وقت کار جنگ با بیل دمان افتادہ است خود را از جدا کردن مناسب ندیدہ بود اما ناظم موصوف باعتبار لشکر خود درین معنی استبداد و اصرار بکار بردہ بسخنان گرم جوشی و ہمت نمائی فریفتہ بر آن آورد تا نواب بہادر جمیع مردم بار و سوار و پیادہ باتوپہای جلوی متعین صاحبزادۂ والا قدر نمودہ میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و غازیخان وغیرہ سرداران معتبر را ہمراہش دادہ رخصت در آن سمت فرمود و خود بدولت بجمعیت قلیل کہ پنج شش صد سوار خاص کونل و دو ہزار مردم بار و چہار ہزار پیادۂ توپخانہ داشت مستعد اعدا شکنی گشت و ہیبت جنگ رابسرداری لشکر حضور نامزد فرمود دران حین سر رشتہ احتیاط از دست نداد چون کہ از رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول ہرگز خاطر جمع بنود ہر جا کہ مقام می فرمود گرد لشکر خود

خاربند کشیدہ چہار راہ مقرر میکرد و بر سر راہ نیز کہای مستقیم با تواپ میداشت چون سردار انگریز
فایز ترناملی شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت ہر دو افواج و توپخانہ گران بمدراس نوشت
پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا کہ برای بندوبست امور ضرور سمت شہر نگر بود
بحکم گورنر مدراس چہار ہزار جوان بار و ہشتصد سوجر و سہ ہزار سوار صاحب صوبہ ارکاٹ
و چہار ہزار پیادہ کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کردہ از راہ رنجن گڑہ بہ ترناملی رسید چون
ہر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول و نواب بہادر دریافتند افواج مغول را
بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک ہفتہ صفوف آراستہ بروز روشن چون شیر غران
اتواپ زنان برروی این ہر دو لشکر شتافتند نواب بہادر بہمین جمعیتی کہ موجود داشت
بمقاومتش قیام ورزیدہ توپ اندازان را بآتش افروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
راست لشکر انگریز استادہ توپہای بے معنے یعنی بے شست سر میکرد و سوار اتش
بمشابہ مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروہ گروہ جمع شدہ بودند سرداران انگریز از عقل دوربین
دریافتند کہ نواب بہادر بآئین بہین و قواعد درست صف آراستہ رزمگاہ را قایم ساختہ است
و لشکریان مغول چون رمۂ غزال حیرت تمثال بے بندوبست ایستادہ اند بہ بازی اعدا فریبی
از یک طرف سبقت کردہ راست بر سواری ناظم موصوف یورش آوردہ چند گلولہ قطار بند
صف شکن پرانیدہ باندک سعی مردانہ غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنگاہ و توپخانہ وار و بازار
اعلام و خیام لشکرش گرفتہ کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بہ شکستہ حال خجلانہ از
جنگ کنارہ کشیدہ بر بے تدبیرہای رکن الدولہ دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خواندہ
پس پا گردید و لشکریانش کہ گاہی جنگ مردان نیازمودہ بودند خداوند نعمت خود را گذاشتہ
چون رمۂ گوسفند کہ بمشاہدۂ گرگ بہر جانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو ہزار سوار ہم

حاضر نمودند نواب بهادر بمشاهدهٔ این رنگ بیرنگ برننگ و ناموس مغرور نفرینها کرده
توپخانهٔ خود را فوراً روانه سنکارپیٹھه فرموده بده ضرب توپ جلوی رزمگاه را قایم کرده بود
که سرداران انگریزیه بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
نواب حیدر دل توپ کشان و شلک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنکارپیٹھه رفته مقام نمود نواب بهادر هم از پی بندوبست
کارخانجات مغول لتنگ شده بفاصلهٔ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نموده
آسوده و سرداران انگریزیه که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار
و هرکارهای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادهٔ شجاعت کیش که اطراف مدراس
شورش افزا بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کار آگهی امرای آن دولت نیکو بظهور پیوست که وقت کار هزار مرد با سلاح و
امیری با شوکت همراه رکاب نمود ظاهر است که بچنین افواج هیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواهیم شد انسب آنست که آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواه صمیمی
بهر حیله و فریب که عقل صائب رهبری نماید به جدال و قتال انگریز پرداخته هزیمت میدهد تا ناظم موصوف
همچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده والاقدر
در اطراف سنگارپیٹھه و باره محل و اوتان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز دو وفور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیره رسید نواب از فکر و اندیشه وارسته میمنه و میسره آراسته مستعد گردید در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچه نواب بدل ازین معنی
رضامند نبود اما بپاس خاطرش معه لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمهٔ جسمانی پرداخت پس در مادهٔ شکست خصم
قوی بازو هر دو دولتمند مشاورت نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناصیۂ حال ناظم موصوف آشکار دیدہ درمعرض ولدہی آمدہ گفت کہ فتح وشکست من جانب اللہ است چنین حالات شنیعہ ہرچند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو دادہ اما آنہا بشان ہمت دلاوری بر تبۂ فایز شدند کہ مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آلنست کہ زنگ کدورت توہمات وتفکرات برمرآت دل صفامنزل نہ نشانید و غبار ندامت ازو امن عزم جزم بہمہ حال بہ پرانید کہ قول دانا است ✣ ✣ ـــــــــہ ؏

در ہمت از عقیق فرومایہ کم مباش	دل بر خراش خود نہ وتحصیل نام کن ✣

لاکن بجزم واحتیاط کہ شایان ارباب ودل است خود بدولت مع اسباب ولشکر خود سمت ہسکوٹہ تشریف دارید خیرخواہ ہمیں بتدابیر عدو مال غنیم راز بر ساختہ بندولبست کرناٹک پایانگھاٹ بوجہ احسن میسازد ناظم موصوف باقبال اینمعنے پرداختہ سمت مذکور رفت اما رکن الدولہ دیوان خود ومنورخان کنولی واسمعیل خان بلجیپورے ورای رنبام ہٹہ را با بیست ہزار سوار متعین نواب بہادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدولہ از گھاٹ پتل پلی عبور کردہ انبور گڈہ راکہ تھانہ انگریز بود محاصرہ کرد بلکہ بکشایش قلعہ ہمت گماشت چنانچہ درین جنگ خاکی شاہ فقیر ندیم نواب از گلولۂ توپ قلعہ کشتہ شد چون سرداران لشکر انگریز بر اینمعنے اطلاع یافتند از راہ کرناٹک گڈہ ودہوبی گڈہ وکیلاس گڈہ وپلی گڈہ یلغار کردہ رسیدند نواب بہادر از آمدن لشکر انگریز خبر یافتہ ترک محاصرہ کردہ برسواد وڈھیری وبابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز یکروز در انبور گڈہ مقام کردہ روز دیگر بمقابلہ شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بہادر سواران خود را متعین صاحبزادہ نمودہ میمنہ قایم کنانیدہ بود ومیسرہ برکن الدولہ وغیرہ سپردہ خود مع توپخانہ ورسالداران جلادت کیش ومحمد علی شجیع قلبگاہ آراستہ بود کہ سرداران انگریز بفراست دریافتہ یک پلٹن ودو کمپنی سوجر ودو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدولہ فرستادند ودو پلٹن ویک رسالہ فرنگیان با چہار ضرب توپ بمقابلہ صاحبزادہ روانہ داشتہ خود ہا راست متوجہ قلبگاہ گشتند پس از ہر دو جانب نایرۂ زد وخورد مشتعل گردید کہ غازیان وشجاعت منشان کوہ شکوہ پای ثبات فشردہ از تفنگ اتواپ بناوق در گذشتہ بسنان

و شمشیر در آویختند نظم

گرفت آتش کین یمین و یسار ✤ جہان کرد طوفان نوح آشکار
ز ہر سو سنانہائے زہر آبدار ✤ چو مژگان غمزہ زنان فتنہ بار
ہر آن برق سر میزد از کارزار ✤ نشان مینمود از زبانہای نار
زبس شدت شعلہ در کار شد ✤ زمین تا فلک کرۂ نار شد
ز پیکان خونین کہ رخشان شدہ ✤ دل کوہ لعل بدخشان شدہ
زخون دلیران و گرد سپاہ ✤ زمین گشت لعل و ہوا شد سیاہ
ازین داوریگاہ پنداشتے ✤ کہ پیدا نہ شد در جہان آشتے

لشکر رکن الدولہ از مقابلۂ یک پلٹن و چند گلولۂ صف شکن استقامت مردی از دست دادہ تا وانم باڑی دم بر نیاوردہ و صاحبزادۂ والا قدر پیش از آنکہ انگریزان بر قلبگاہ ظفر پایند با سواران نصرت اثر انگیز ہا کردہ بر چنداولی لشکر انگریز کہ ابرار خان و اسرار خان جماعداران با سہ ہزار سوار و چہار ہزار پیادہ رسد و اہل بہیر وغیرہ سامان فراہم ساختہ می آمدند در تاختہ بقوت شجاعت کامل مانند شیریکہ بر گلۂ آہو حملہ آورد بر آن گروہ حملہ کردہ کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نمود و تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداختہ ہمہ ہا را متفرق و منہزم ساخت چنانچہ کوس سراپا ناموس سران مذکور شکستہ و خیام و اعلام و جوال غلہ وغیرہ اسباب را آتش زدہ چند سردار و سپاہ انگریز را مع پالکی ہا و اسپان دستگیر کردہ برگردید بمشاہدہ این حال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اہل بہیر برگشت و نواب بہادر از آنجا بچابکی برق سبقت کردہ پلٹنے را کہ تعاقب رکن الدولہ نمودہ بود بیک حملۂ شیرانہ در ربود و مع سامان غنیمت آنچہ کہ بدست شد بہ وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزادۂ ہم مظفر مراجعت کردہ بہ لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز ہمونجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدولہ را یاد فرمودہ سخنان

رنجش آمیز شنوانید چه گفت که ہمراہیان شما بے ریب ہزیمت اثراند باید که شما مع افواج
بهادران شهرے بحضور برویدکه ازیں آنها گاہی روی فیروزی نخواہم دید و مباداکه اثر
برودت تاختن ایشان به نسبت ہمسایگی و ہم جلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت
کرده حرارت غیرت مردانگی را برباد دہد چون او مجدد سخنان دلیری بر زبان رانده از
موافقت پہلو تہی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصله نیم
فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش به لشکر ظفرپیکر نیاید و وقت ضرور بزبانی ہرکارہاے
معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چہار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیده بطرف
وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اوّل روز بمیدان تریاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا
کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جایکه گردش شمالے زار
و گل ولای بسیار بود مضرب خیام فرمود چہار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
اتواپ قایم کرده آسوده رکن الدوله بیرون احاطهٔ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز راه
رابه بند و بست وانم باڑی و تریاتور گذاشته خود بفاصلۂ یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
دامن کوہی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز ہجوم کرده
و یکجانب سواران رکن الدوله نگہبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع
لشکر مستعد شده از راہیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راہی گردید و آنها از مین
مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب ہم اطلاع این معنی نمودند و خود ہم سد راہش نگشتند
بلکه از آنجا کناره کشیدند **بیت**

نه ہر زن زن است و نه ہر مرد مرد ٭ خدا پنج انگشت یکسان نه کرد ٭

تا آنکه جنرل موصوف بے تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید اما

بنادانی هر کارهای راهنما در خلاف خلاش شالی زار و یا سرم که اتواپ دران جسپیده میشدند حیران و پریشان بل پشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد اعنی شب ظلمت سرشت ناگاه به سپیدۂ صبح مبدل گردید تا یزکداران باتربهای نواب خبردار شده بریزش شلکهای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پامجل شدگان شالی زار را گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه داران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدرین شب رکن الدوله به انگریز موافقت کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگرچه از یک طرف به بهانه کومک مستعد شده بود اما بنابر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت و مطلع نساختن از اهل شبخون تفرس دریافت که او مع لشکر خود برگشته است پاینده خان بخشی رسالدار را حکم داد تا نامبرده با جمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوله توپ او را از پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیمابین نظام علی خان و انگریز و دمدمه سازی رکن الدوله بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگها بعد ازین درمیان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدرنگر و ترچناپلی و بارمحل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله از گولار بچینا پٹن و بیان فتوحاتی که دران زمان همدست سپاه نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر متقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بحضور ناظم حیدرآباد رفته ترغیب و تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کردند و دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در فکر دور و دراز افتاده بود که هرکارها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از هسکوٹه طرف گهاٹ گرنپات شتافت و وکلائش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمه فریب و حیله برانگیخته راه فتور و قصور پیموده باشد اما بحکم آنکه ؎ اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ✽ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون استاده است ✽ باعتبار کار گذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم موصوف بنا بر مصلحت ملک داری برحسب صوابدید رکن الدوله دروبست ملک سیکاکول و راجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و بیشتر بایالت انور الدین خان پس ازان به تنخواه موسی بهوسی فرانسیس دران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ بفراهمی لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناٹک بالا گهاٹ برحسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گڈه بیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه را مع توپخانهٔ قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک روانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان و باندار و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدولت به شکست جمعیت خصم قوی باز و حیله ها می انگیخت همدرین حالت هرکارها خبر رسانیدند

که از طرف تہرنگر و تجاور رسد گران ببدرقہ دو ہزار پیادہ و ہزار تفنگچیان انگریز و چہارصد
سوار و دو توپ از گھاٹ چنگم بلشکر انگریز می آید و مواشی بسیار ہمراہ اوست پس نواب
کہ مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشہ درتاخت و بہ پناہ کوہ و جنگل بر رسد آوران کہ
علامت قیامت برپا ساخت چنانچہ بیک حملۂ رستمانہ اہل بدرقہ را از جان ربودہ ہمہ
سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحہ متامل گشتہ بر ترپاتور مقام نمودند و از مدراس
سامان جنگی و آذوقہ لشکر باز طلبیدہ نشستہ بودند دران اثنا از طرف نگر خبر رسید کہ فوج انگریز
از بمبئی آمدہ قلعۂ کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب کہ بعرصۂ
قریب بلاد نگر ہم تبصرف سردار فوج مذکور خواہد رفت فوراً صاحبزادہ را بہ دو ہزار جوان
بار و ہزار پیادہ و چہار ہزار سوار بہ بندوبست آنطرف و بجہت مدافعۂ لشکر خصم روانہ کردہ
خود ہنگامہ آرای جدال و قتال این دو سردار بود کہ عرایض عامل کومیتور و کلیکوٹ باین
مضمون کہ از طرف تہرنگر کپتانی بدو سہ ہزار مردم بار مع چہار ہزار کلر و ملازمان راجہ
پالیکار ریلیوار داخل کور شدہ عزم بیشتر بتسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعہ
ہیبت جنگ را باجمعیت چہار ہزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزادہ بسبیل
یلغار بکوڑیال بندر رسید دید کہ سردار لشکر انگریز قلعۂ بندر را مضبوط ساختہ گردش
بفاصلۂ یک فرسنگ تبر یہا بنا ساختہ قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از انجا کہ ہمگی ہمت والانہمت صرف انتظام ملک و دولت بود بندوبست
آنطرف را جمیع امور مقدم دانستہ چہار رسالۂ جوان بار و چہار ضرب توپ رعد آشوب
و دو ہزار سوار جرار از سایر لشکر انتخاب کردہ ہمراہ خود گرفت و تتمۂ لشکر و خیام و اعلام
خاصہ و نوبت و نقارہ متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمنداران و

غازی خان و بید و غیره کرده بعرصه یکهفته داخل قلعه نگر گردید و به جمیع قلعداران و عمال آن نواح تاکیدات
روانه ساخته در عرصه ده دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنادیق از چوب آبنوس
تراشانیده بایشان سپرد و بیرق ها از پارچه سیاه و سفید و سرخ و زرد دوزانیده فی هزار مرد یک بیرق مقرر
کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون متصل بتیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی
بتیرها افواج خود را گرد شهاداده در میدان فراز فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر
از یکطرف بر بتیری حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته بزکداران آنجا را
ته تیغ کشید چونکه این واقعه برهم زن اجتماع خصم بود سرداران انگریز با جرئت تمامی نواب که لشکر کثیر همینمود و اندک
جماعت داشت بعزم خودداری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر حزم و احتیاط است کوشیده همون شب
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ از گرده خود گریخته بحضور صاحبزاده رسیدند
و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً بهمین معنی معروض جناب والا داشته قبل ازانکه نواب ازجای
خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هرچه تمامتر شلک زنان داخل
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را ته تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سواران اسپان
جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند و لشکریان
حضور نواب بے محابه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و قتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی
که مستعد لنگر یده بود سوار شده بے نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر تهانه
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراجعت
کرده بعرصه یک ماه و پانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف قلعجه
وانمباری و ترپاتور و گلن گره و تکل و جگدیو بضبط خود آوردند و قلعه

دهرم پوری را بعد کشته شدن پاینده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت و کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بندوبست بارمحل[۵] نامزد نمود
پس از گهات کنکندی پاله عبور کرده قلعچه مسور و ماشتی و هسکوته و موتر و اگلی و کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرار راو گهورپریه را از گتی بتائید
خود طلبیده در بندوبست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج بقواعد
درست بیار است ولشکر انگریز با لشکر راو مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شبی قابو یافته بعزم شبخون در تاخت وبلا اندیشه حمله مردانه نمود تمامی لشکر مرار راو را
غارت ساخت چنانچه راو مذکور مجروح شده دست جرائت خود از تمامی اسباب محاربه
برداشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعه هسکوته رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
تیر بهیا بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانه کسل مزاج در پیش
آورده بسا تکدّه شتافت و دیوان خود را از بارمحل طلبداشت همراه آن اثنا هیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدینمضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ذنذکل و قلعه کومتور و پالگهات و
دهارا پور و هرور تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچه کرور فراهم شده است از
گهات کجل هتی عبور کرده و بمیسور سرینگ درتازد اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فائده بران مترتب نخواهد شد

۵ مخفی نماند که ضلع بارامحل در ایام سلطنت قطب شاهیان شامل جمع سرکات صوبه مذکور متعلقه حیدرآباد بود وقتیکه بادشاه بن الکیر عبد النبی خان برادرزاده اعظم خان بیان کرده بجاگیر داد و ضلع مذکور هم ضمیمه آن ساخت الحاصل

نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزادهٔ شیرافگن به اهتمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
چابکرو گذاشته خود بدولت به شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ٹهانه داران آنجا گرفته گهاٹ
پتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر هازده بگرد رسید و قلیچه را که دو صد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه ٹهانه بود محاصره کرده در یک شب تیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سر کرد چون حصار قلعه از کل بعد چند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همدران اثنا چهار هزار راس گاو باربردار را بابدرقهٔ دو صد تفنگچی و سه صد کلر که کپتین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کارگذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیروزبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپتین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر نداشت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قرولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان بر
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر آن جمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران بهیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گوالیل

سر شد چنانچه تفرقہ داران جماعہ و دادہ سواران قزاق کہ فرصت وقت می جستند اسپان جہانندہ بلا اندیشہ در تاختند و بضرب تیغ و نیزہ بسیاری بیگناہان را معرض تلف در آوردند اگرچہ مردمان این ملک اکسیکہ امان خواست از جان گذاشتند اما از اہل فرنگ سوای دو طفل کہ نہ سالہ بودند احدی را زندہ نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بہادر پیشتر کوچیدہ در ظاہر قلعچہ ہرور مضرب خیام نمودہ بزبانی طفلان مذکور بہ کپتان پیام فرستاد کہ اینک نواب بہادر چون اجل ناگہانی بر سر رسیدہ و لشکر جنرل اسمٹ و نواب محمد علی خان را تاخت و تاراج نمودہ و تمامی لشکر خود را مع سرداران بہ بندوبست ارکاٹ روانہ کردہ خود بدولت جریدہ با تمام کار شما یلغار کردہ ہمہ رسد آوران را در راہ کرو مع تھانہ داران قلعچہ کرور تہ تیغ کشیدہ اگر ہوس زندگی باقی است در پناہ دامن دولت ما بیائی والا فرد احدی را از جان نخواہم گذاشت چون طفلان بے عقل کہ احوال فوج تاراج بچشم خود مشاہدہ کردہ ہیبت زدہ بودند اندرون قلعہ رفتہ ذرہ بذرہ کیفیت بگوش گذار کپتان نمودند لہذا او راست باز بچنین تقریب فریب خوردہ از خیال جنگ در گذشت و پالکی سوار شدہ بدو سہ خدمتگار و یک ترجمان ہشیار و ہفت جوان باریاب حضور نواب نامدار گردیدہ نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشتہ بدلاسا و تسلی خاطرش کوشید و خیمہ علیحدہ نصب کنانیدہ بخیمہ رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او نگذاشت چون کپتان از حضور رخصت شدہ داخل خیمہ گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنہا بر کرسی تشویش نشستہ اطراف می نگریست و دوربین عقل حق شناس را بر سہ پایہ تامل نصب کردہ وسعت آباد دریافت را تماشا نمود کہ معاملہ چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمدہ درباب سپردن قلعہ و آلات محاربہ وغیرہ سخنان چرب و شیرین بر زبان راندہ بنام سردار ثانی کہ در قلعہ با فوج

مستعد بود تاکید در خواستند هر چند کیپٹن مذکور اصرار کرد که بعد از زانی رخصت و رفتن من بقلعه ادای
سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بنرمی و گرمی فریفته سزاولی سخت درین ماده
بعمل آورده خواه نخواه تاکید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانیده بحضور
آمدند نواب بهادر چهار رساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج
معاینه کرد بلا تامل فرد یادداشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی معه کلید قلعه بسردار حضور سپرده
خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد پس
ملا فرمان رام راجه و گروه کلر را گرد لشکر خود سه بار نثار کرده گذاشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را در قلعجات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بر سبیل یلغار از گهاٹ گجل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از هسکوٹه مراجعت کرده در حدود کولار خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلیچه هسور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شبا شب به هسور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمیدان شجیع را بچهار رسالهٔ بار و نواب به تسخیر قلعه هسور روانه فرموده
خود بدولت بر سواد ندرامنگل رسد بردگان را گرد گرفته شور محشر و هنگامهٔ طوفان بلا برانگیخت و قزاقان
بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کاو پر جوال جنتی که راسان توپ خانه
رمانیده بردند و از بار گران سامان آن جماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان دغا بطریق دغا
تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سردار گروه محصور در قلیچهٔ ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلیچهٔ هسور تهانه
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور به قتل و غارت آن جماعه متعین شده
چون بشیر غران رسید و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلیچه شکست و برای حملهٔ دلاوران خود را

مستعد داشت دران اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ وشلک بندوق یقین دانست که بر سید آوران کار سخت رو داده است فوجی بکومک روان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق شد دست مقدور محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شبا شب کو چیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از سامان غلات رسد به لشکر انگریز نرسید پس نواب از انجا کوچیده به هسکوته که تهانه انگریز بود محاصره کرده از اطراف حملات بعمل آورد سردار آن قلعه بمر واقعی تمام پیش آمده چند بار حمله کنان را بر گردانید و این خبر به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده بسمت هسکوته راهی شد طلایه داران از یلغار جنرل نواب بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار و پیاده بکشایش قلعه همت گماشته کمندان شجیع افرمان داد تا نزدبانها راست کرده بعنایت سعی مرکب مردی بر برج وباره بر آمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود طاقت دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب رحم دل قلعه گیان را که داد شهامت داده بودند از جان و مال امان بخشیده بیرون آورده و تهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گذار در ظاهر معمورهٔ هسکوته رسید بخیال اینکه هنوز قلعه در ضبط قلعدار خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپ خانه را در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدماتش که سینهٔ زمین تا بناف می ترقید هزاران مردان کار بمعرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع ساختن بیجا منع کرده به نشیب زمین نشاند و تن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران فوج نهر نگر و هسکوته وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوته و حقیقت حال افواج حیدر نگر و نهر نگر و هرور گوش گذار ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز همو بجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

مع دو سه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجملهٔ آن یک ضرب توپ هان شکسته که همین جا
افتاده بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته
بشیتر کوچیده بزبرسی پوررم فرود آمده بود که هرکارها عرض کردند که از گهاٹ پتل پلی
بیدرقه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسد به لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معه توپخانه سبک و رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش روی کهاٹ درکمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر کهاٹ عبور کرده تا پدنا این چیرو رسیدند غازیان بفرمودهٔ نواب
از کمینگاه برجسته از اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست
یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بید ریغ پایمال سم ستوران
ساختند و همه اموال و اسباب مغروقه داخل مودیخانه و توشکخانه نموده برگردیدند چون
این خبر بجنرل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در فکر دور و دراز افتاد
و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را به تسخیر مکانات و تعلقات بالا کهاٹ
مقید و جاگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین کهاٹ شد پس از کهاٹ رای کوٹه
عبور کرده کشنگیری گرفته و در قلیچه ترپاتور و وانمباڑی ٹهانه گذاشته اکثر دیهات
انبور با آتش قهر سوخت و از راه آنبور گڈه و ساتگڈه و رای ویلور و دهوبی گڈه و آرنی
و چیٹ پٹه غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهرنگر و غازی خان و مهامیرزا خان وغیره را
بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلق پایمال
سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعه و خرابی پائین گهاٹ در گرداب تفکر

فرو رفتہ گھاٹ کرنپات چار ناچار عبور کردہ بساتگڈہ رسید واز انجا سمت اہی
و یلور نہضت کردہ آسود نواب محمد علی خان چون دید کہ دو شیر خونخوار لغیرت مردی و
محض بواسطۂ ناموس دولت کوشش ہامی نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراج
خلق اللہ میشود باوجود تلف ہزاران مرد کاری دست از محاربہ بر نمی کشند چنان
معلوم می شود کہ بہوس موہوم ملک بالاگھاٹ تمامی خطہ پائین گھاٹ از دست دادن
است بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساختہ بصلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کردہ چہار لک روپیہ مع مکاتیب صلح و ہدایای نفیس
بحضور نواب بہادر فرستادہ راہ اتحاد و مصادقت پیمود و اظہار و اقرار مودت و یگانگت
نمود نواب بہادر ہم کہ از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندیدہ و تہ بار خرچ لکو کہا زر آمدہ
در دل ارادۂ آشتی داشت سلسلہ جنبانی نواب محمد علی خان را از جملہ مغتنمات شمردہ
باقبال ہدایا پرداخت و برضا و رغبت خود علی زمان خان و مہدی علی خان نایطہ را برسالت
روانہ نمود چون وکلای ذی ہوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجہ احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عہد و پیمان ساختند
کہ من کل الوجوہ بار دیگر در عہدہ داران این دو سرکار مجادلہ و مقاتلہ رو ندہد بلکہ ممد و
معاون یکدیگر بودہ باشد و ہم درین ضمن وکلای نواب بہادر علاقہ داران نوایطہ یعنی
وابستگان چند اصاحب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانۂ ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رہائی بخشانیدہ کامیاب مراجعت نمودند و تعلقہ کرور
ہم درین صلح از نواب موصوف بضبط گماشتۂ نواب بہادر در آمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبۂ ارکاٹ را کہ از قوم مذکور بودند مثل مہدی خان صاحب

جاگیر دار اول کنڈہ و مرتضی حسین خان منصبدار گرگت پالہ و محمد تقی خان جاگیر دار وندواسی و محمد سعید خان منصبدار پرموکل گڈہ و علاقہ داران محمد علی خان پولوری و حرمت خان ساتکدی کہ بدست نواب محمد علی خان آزردہ خاطر و رنجیدہ دل بودند مساعدہ مع باربرداری فرستادہ طلبداشت و خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصلۂ ہر یک یعنی بخشی گری و عاملی و قلعداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بساسکنای شہر و قریات و یلور و ارکاٹ وغیرہ کہ یکسادہ منزلت حزین و عزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یاوری طالع خودہا انگاشتہ سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشتہ ہر یک بقدر استعداد خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسلۂ فساد و عناد بمقراض چہار لک روپیہ منقطع گردید

نواب ظفرمند فتح و نصرت مراجعت ببالا گھاٹ فرمود

ذکر لشکر کشئ نواب بہادر بطرف کڑپہ و کنول و بلاری وغیرہ و پیشکش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر ہمون سال یعنی یک ہزار و یک صد و ہشتاد و پنج ہجری واقع گشتہ آنکہ

چون نواب بہادر متوجہ محاربہ انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپہ وقت قابو دیدہ سواران خود را بتاخت و تاراج تعلقات و قریات علاقہ نواب تعین کرد چنانچہ دیہات من مضافات صوبہ سرا خراب ساختہ بود بدستور منور خان حاکم کنول بکدا اول و الہ طرح موافقت انداختہ بمردم آزاری سعی بلیغ بظہور رسانید و نایک قلعۂ بلاری کہ ڈڈپا نام داشت نیز بے باکانہ در تعلقات رای درگ وغیرہ شورش افزا بود اگرچہ متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت
احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اهل نوایط روانه پٹن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه
بدخواهان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد جرار
با توپخانهٔ آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کڑپه نهضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کڑپه دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بحاکم کڑپه رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده بر آینده چنان عهد مواثیق
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطهٔ اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب الفرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطهٔ ظهور خبث رسوبه
باشد همراه لشکر ظفر اثر بگمارد نواب التماس ویرا مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بیت چیزیکه بی سوال رسد دادهٔ خداست
زنهار رد مکن که فرستادهٔ خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشاد
بر مزید پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدار المقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدیع الزمان
خان را که سابق قلعهٔ بالاپور خورد بماد هورائو سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود
ریخته نوکری حاکم کڑپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان همنفسش قولنامه فرستاد
و بعفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹه که در علاقه کڑپه والا بود گذاشته بطرف
بیگن پلی نهضت فرمود قلعه دار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود بلا اندیشه
مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام چنون جرات پیدا کرده چند گلوله توپ بطرف
سواری خاص که نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود بے باکانه پرانید پس حمیت
جهانداری اقتضا بآن فرمود که آن بے ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار گرد گرفته دست غارت و یغما بر کشادند پس او سپر انداز شده حلقهٔ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته وکیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسوده
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش هم در همین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشته به بخشی گری دسته سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حمله جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیده
وکیلی را مع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فائز
حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی مصلحت وقت باقبال
نقد و جنس او پرداخته ازان طرف برگردید اگرچه از سرحد گٹی یعنی بر تعلقات مرارائو مع
افواج می گذشت اما بهیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راؤ مذکور مصلحتاً نرسانیده
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
مجذوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمرهٔ

امرای ذو الاقتدار و دولتمندان با وقار ہیچ و رجوع و معتقد بمرشدان نبود فرمود کہ ای منور
غنیم ترا نہزیمت میدہیم شاد باش خان مذکور ازین مژدہ خوش دل شدہ دانست کہ لشکریان
قاہرہ را مغلوب خواہیم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنہ و میسرہ
بسرداران شیر دل سپردہ خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاہ آراستہ توپخانہ بر رود داشتہ
فیل سوار در ظاہر قلعہ استادہ خواست کہ در سر سواری قلعہ را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و
دستگیر نماید دران اثنا شاہ موصوف بر پشت فیل برہنہ سوار شدہ بہ دو ستہ صد
افغان جانباز متوجہ لشکر نواب گردید بمشاہدۂ این حال بعضے مصاحبین و خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند کہ فسخ عزم تسخیر این مکان کہ زیر پناہ و ظل ولی کامل و
قطب و اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا کہ ظہور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت
خدا دادمی تواند شد مبادا کہ ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود
انسب آنست کہ حضرت لشکر را جای فرود آورانیدہ اقامت ورزید تا خود بخود افغان
اینجا دست بستہ حاضر و مطیع خواہد شد تعجیل درین باب مناسب و شایان ملاذمان والا
نیست نواب ازین معنی کہ کسر شان صاحب عرفان بود بہم بر آمدہ برروی آراکین نگاہ
گرم کشادہ سوال نمود کہ لشکر ما زیر پناہ کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناہ و وسیلہ ہستیم
ہمہ ہا ازین سوال و جواب عاقلانہ زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شدہ عرض کردند
کہ البتہ باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثہ و مقابلہ
خواہد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان بر آرم و گردن جرأتش را بہ کمند
خواری کشیدہ ہرگز زندہ نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش راندہ باندازہ
تیر و تفنگ رفتہ بود کہ شاہ مشار الیہ کہ عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً برگردیدہ

به قلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجرهٔ تنگ و تار خزیده بخان مسطور فرمود ای منوّر
هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعهٔ ترا باو نمیدهیم بمجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکهٔ هیبت شکسته دیوان خود را
مع تحایف و سامان ضیافت بحضور پروانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود بفرد اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشته التماسش بحیز قبول در آورده غربی قلعه بر کنار
جوی تنگ بهدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمهٔ گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و جنس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جاها مطلوب خاطر همایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه هیتی گنده و پندی کنده و کپتال حدود بلاری را به این
اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعه اش را مسخر سازد جرأت جهان کشائی خود در دل بسالت
جنگ ناظم ادهونی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خدادادی نمود
انداز د مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش افروزیش در
دیهات قلمروای درگ وانموده رساله مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذی همت
بتردد شایان سپاهیش رانده به شکست حصار پایین و کشایش قلعهٔ کوهی همت
گماشتند و بسعی بیست روز بر و ج گوشهٔ پایین قلعه را که الیسان روبه واقع است بر یزش
گلوله های اتواب بیخته شبی حمله نمودند اما تا یک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هراس ابدل
راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب بر آمد نواب از جرأتش بهم بر آمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده بشکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهمات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجلی زنانه نایک پرانیدند بظهور این حال زنان علاقه آتش
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بهر طور از نواب بهادر راه مصالحه بپیماید و
هر قدر زر که او میخواهد بسپارد اگر آنقدر زر موجود نداری همه زیورهای گران بهائے ما
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح بایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنهار
خواهان گردید دران اثنا منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تاتیا مرهٹه ناظم مرج
باغوای گوبندراو بن امرت راو حاکم گجندر گڈه بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دهاروار است چون نواب را بندوبست
آن ضلع و گوشمال مرهٹه ضرور افتاده بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساخته
دو لک روپیه نقد ازو گرفته اخبار نویسی در انجا گذاشته بیشتر نهضت فرموده از گهاٹ
کرکنات ندی تنگ بهدرا عبور کرده بکوچهای دراز بنکاپور رسیده بود که غنیم از یلغار
نواب آگهی یافته از ترس و سطوت غازیان لشکرش هوش و هواس باخته ناکام راه مرج طی کرد نواب
از انجا مراجعت کرده لیساو نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرچ
دو روزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شد نذر گذرانیده فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری هٹی و ڈمل و کنکگیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجانگر عرف آنی گڈه خیمه و خرگاه بیاراست و تمراجه حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چهتری اند و بکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف
همه ملک کرناٹک و دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاهان اسلام یعنی قطب شاه و عادل شاه و نظام شاه
در نواح نیال کوٹه که بر کنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو هجری
تاخت و تاراج گشته چنانچه مرد رام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عهد فرمانروای
خود سه محل یعنی حویلی آنی کنڈی و درو جی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان
گذاشته بود چنانچه راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
تذکرة البلاد والحکام ظاهر ساخته در انولا او خود را کسلمند سخت وانموده پسر خود را مع چیزی
سامان نذر و لک روپیه فرستاده امان خواست نواب بر عمد گی جد و ابایش نظر غور فرموده معافی
پیش کش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محالاتش عنایت کرده از راه هرپن هلی و جریملی
بنواح چیتل درگ رسید پالیکار آنجا به بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سه
لک روپیه بحضور فرستاده و فدویت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفته به پند
و نصایح او را رهنمای فرموده اخبار نویس و واقعه نگار دانا را بدار المقرش روانه فرموده از راه
بوگا پٹن سواد ها گل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و باحضار پالیکار آنجا
که بارها اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند که پالیکار مذکور بی ریب از عقل و دانش بی بهره و از شعور معرا و افیونی بود همه
محاصل تعلقه خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانه سوار شده
تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه روبروی قلعچه ها گل واری تالابی پر آب و کوهچه
آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید که برابر آن کوهچه افیون خالص و به قدر
آب تالاب اگر شیر بهم رسد مردم در چند روز تمام خواهد خورد او می گفت البته در یک ماه صرف
خواهد شد او جواب میداد شاید که آدم مثل عصفور ست که قدری قدری بخورد

وقطره قطره بنوشند اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بمالیدن دندان وشستن روی صبحی بنشیند بعد دوپهر روز تا هم لبنز اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کردو غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس زنش اغذیه اش نزاینده پرستاری برا طلبش می فرستاد چون پرستار سر و بازویش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت و طعام میخورد و باغچه بفاصله یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لسیر آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته مستعدی می نمود و به سزاولی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از و می پرسیدند چند روز شد که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمحل خاص خواهیم رسید او می گفت البته به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین سرعت پر پرواز کشائیم غرض از کار حماقتش بیشتر است که در حیطهٔ بیان نمی گنجد چون آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیهٔ حالش آثار حماقت آشکار ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور آورده ای او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بربدن کنیز حاضر است اگر منظور باشند نذر می گذرانم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت کرده و دهی بصرف مایحتاجش بر او بحال داشته امینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودند

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والا قدر و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

وصبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بند و بست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته
مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ
امام صاحب بخشی نایطهٔ مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواهش و رغبت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ
ماجدهٔ صاحبزاده و اهلیهٔ مرضیهٔ حیدر صاحب کلان صبیهٔ نامزده را قبول ننموده حسب
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیهٔ لاله میان شهید چپه کولی را که همشیرهٔ
حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب ازاین معنی رنجیده خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانهٔ طرب و کوس و دهل سازتهنیت
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن و طرز
دولتمندانه و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس
و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته و محفل عشرت
مشاکل یا ساز و سامان خوش دلی چنان مهیا گردید که و مه و دانی و اقاصی چه ز ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساختند و سرداران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بلبوسهای
زنگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشه را اول بر در خانهٔ نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه را سوار کرده بر دربار وقار لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیلهٔ مشاطه بلند رتبه ادا ساختند مهر و ماه را قران سعدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار می بخشند و اهانت قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش بر فرو کنایه ادا می کنند بالغرض چون از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجهٔ ناموس موجه را داخل محلسرای صاحبزادهٔ والا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صبیین شهباز صاحب مرحوم که بعد ترقیٔ دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در جنگ انوتی از گلولهٔ توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن مامن حقیقی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجهٔ قوم اجنبی ناکتخدا بودند یکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را لیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بربسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ سید علی خلف شاه صاحب کهنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدرآباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیمابین ناظم حیدرآباد و نواب والاشراد درست و محکم ساخته بلااطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت
وجواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرئت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظرالنور شده بود پسندیده بازدواج صبیهٔ
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون درعرصهٔ یکسال ازین کارها
فراغت دست داد درانتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده شحنهٔ عدالت
و انصاف را بهر جانب و ناحیه روان گردانیده تا هر جا زردی و راهزنی و اُچکه ها و گره برد
بیدا دبرآورده باشد به سیاست رسانیده هرکجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده درگردآوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه درکمتر مدت مردان جریح از هر فریق و اهل
هنر را زیرظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قولنامه
معه مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراق و عمان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبداشته بزر بخشی همراه ام خود کرد و شجیعان چست و
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و نهزار جواسیس و سوانح نگاران باتدبیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه درحیدرآباد و پونه چینا پٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقهٔ پالی کاربا جگذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک برابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره ذره و حقیقت روزنامچه مفصل میطلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از بنادر فراسیس و ولندیز و تکیس مع دیگر سامان ولایت
فرنگ للکوکها زر خرچ کرده فراهم می ساخت ⁂

ذکر فوج کشی تاتیا مرہٹہ ناظم مرچ و گونیدراو بن امرت راو و سبوراو
کهاتکیه وغیره سران مرہٹہ بعزم تسخیر وخرابی ممالک محروسهٔ نواب بهادر
از طرف پونه وتاختن ابراهیم خان دهونسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد
واسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و
ناکام رفتن دهونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داده آنکه ⁂

چون نواب بهادر در پٹن چندی به بندوبست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مامور
بود بسالت جنگ ناظم ادهونی و مرار او فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
وکارپرداز پونه متضمن روانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمت و اقبال نواب
که ترقی جاه و حشمتش را بیقین موجب زوال دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر
وقت بودند اگرچه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت امّا قبل از
وقوع واقعه مزاحم احوال احدی شدن شایان همت والانهمت و مناسب رای جهانگشای
دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت ورزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر
مستعد فرصت صید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتواتر خبر
رسانیدند که ناظم مرچ باز چند سرداران مرہٹہ را با خود متفق ساخته شورش افزای نواح
بادامی و دهاروار است اگرچه کارپرداز پونه برین معنی راضی نیست امّا او خود بخیال

خوبپسندی

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد بر حسب
استدعای ناظم ادهونی و حاکم گتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لاغیری
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم آدهونی لشکر خود را به تسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالارش و موسی لالی فرانسیس که رستم جنگ خطاب
دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و تاکید مخصوص مردانه و ارسعی جمیله در دفع
خصم بظهور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بار جرار و هفت هزار سوار
خونخوار مع فوج باجی راؤ بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهاروار فرموده پیشتر کوچانیده چون
سردار شجیع بر سبیل یلغار بعرصه پانزده روز قایز دهاروار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور ریرو داده اعلام ظفر انجام
نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان نه بزمین نهاده
که سران خصم که دران روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به اراده فرود آمدن در همون میدان که پیش از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند
بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شجیع را که اندک نمابود و اوشان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده باشانزده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته حمله یکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده
در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش افروزی داشت متواتر سر کرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می انداز ند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح
قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند و باندار ان از یک طرف آتش فتنه افروخته
خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزعید برلشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسیم بود بصدمهٔ شلکهای توپ بندوق
از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید
و دیگر سران بی حمیت که از پیچیدن دود توپ و تفنگ راه سلامت از ان معرکه گاه
مردآزمای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر باز تاریکی در چشم بصیرت فراست
آنها درافتاده و به پرتاب نیزه و ناچخ گویا ل تازدیده عقل و هوش دوخته شده بود لیاس
مجروحان برکشیده بر تن های سلامت خود ها بامید جانبر شدن راست کرده آه زنان
برخاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هرچه که خواستند
برداشتند سپهدار شجیع براین فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش
حقیقی موّدا ساخته دوگانهٔ شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سرگروه
اوشان تاتیا بود کشان کشان آورده در خیمه علیحده بمحافظان با اعتبار سپرد و نیجاه فیلان
و شتران و اسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بدست شده
بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی به عمل آورده بودند و بفقرای همراهی
خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازهٔ آن سخی حاضر می بودند یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به جبارهٔ نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

توامان رمحل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت و فرد یاد داشت نصف اسباب غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون عرضی دولتخواه شجیع و افراد حساب استماع فرمود بنجواست سر مجلس زبان تحسین بر کاردانی و تهوراش کشاده همونساعت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سر کنانید و شادیانه بشارت برروی جهان نواخت و شجیع موصوف را به تشریف شاهانه و کمر مرصع و اسپ با زین زرین سرافراز ساخته علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران با تمکین برافراخت بیت

ز اقران فزون پایگه ساختش		بتعظیم و تبجیل نواختش	

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار بسالت جنگ مفتوح کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نگشود و ایک محصور بارها بر مورچال شبخون زده اکثر سپاه مغول را نه تیغ کشیده و دهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری و کوپل رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور و ستمش خایف و هراسان اند نواب بمجرد استماع مضمون عرضیش سالار شجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان ترقیم فرمود که آن شجاعت نشان را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگوشمال وی پردازد انشاء الله تعالی ماهم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم و اسیران را روانه حضور ساز بدبر سردار شجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامهٔ والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا در تاخت و اسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور ببدرقه هزار جوان بار و دو هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دار السلطنت پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول اجلال فرمود و بهیر و بنگاه و گران اسباب عساکر و توپخانه

قلعه شکن متعین پرنیا متصدی توشکخانه که او از همون وقت سردار بهیر مقرر گشت ساخته با سواران
اسپ و پچی و مردم بار و پیاده جریده با توشهٔ خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سیوم چون تیر بهدف بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بهادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حمله صف شکن کرده بریزش بان
و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و نشتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن جماعت
بر آوردند بس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریّا هیئت مجموعی داشته
از چنین واردات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات النعش از هم متفرق گردیدند
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر اوشان سر کوبان و آه زنان پای گریز فشردند و گروه
گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیر دل بسیری
نوشیده دراز خوابیدند و سپه سردار لشکر بتصوّر رستخیز برهنه پا افتان و خیزان خود را
در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کمر همت بر میان جرائت جست بسته لبقیة السّیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست صف زده دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
شبا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
مغول هم دست شمشیر زنان و عدو سوزان نواب بهادر شدند چون صداهای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیرهای بشارت و شادیانه شادمانی بگوش فلک رسید نایک قلعه
هراس بیقیاس مستولی گردید مشعلها و مهتابها افروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاهیکه بر
یلغار کردن نواب و درهم شکستن لشکر مغول را آگهی یافت عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت و
از حملهٔ شیرانهٔ نواب بر خود چون بید لرزیده حواس بشری و همت مردانگی درباخته مع محل زنانه

وچند

وچند رفقا باچیزی خزانہ وجواہر گران بہا از عقب کوہ فرود آمدہ وشبگیر ہا زدہ از راہ کوہ و دشت سمت بجاپور شتافت کہ تا زمان حال سراغش ہمدست کس نشد و ہمہ سامان راجگی و اثاثہ خانگی و الات محاربہ و نوبت و نقارہ کہ فراہم ساختۂ نایکان سابق بود بملاذ مان الاگذاشت نواب بہادر برا این فتح خوشدل شدہ تہانہ معقول در قلعہ گذاشتہ در مرمت قلعہ تاکید آکید کردہ بالشکر خود سمت آدہونی نہضت فرمود و در میدان کلبائین خیمہ و خرگاہ آراستہ بسالت جنگ پیغام فرستاد کہ لشکر سرکار از بس تردد عدو سوزی و فاقہ کشی از دو ماہ حیران است پس مبلغ مواجب دو ماہہ از روی حساب دہ لک روپیہ میشود باید فرستاد ناظم مذکور کہ از فکر تاراجی لشکر وسامان ثروت خود خواب وخور گذاشتہ بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای وقت چیزی زر از خزانہ و چیزی برنج زیور و جواہر گران بہا جمع کردہ دہ لک روپیہ فرستاد و اظہار دوستی بکرک آشتی نمودہ بجای خود آسود نواب ظفرمند از انجا بیشتر کوچیدہ بگو شمال دہونسا کہ ملک کجندرگڈہ و کنگیری بجاروب غارت رفتہ بنواح کپخن گڈہ رسیدہ بودہ سمت برگماشت و محمد علی گہونسا ہم از راہ کڑک و سرہتی وڈمل برعقب لشکرش علم برہمزدگی برافراشت چونکہ دہونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعۂ بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدہونی و رسیدن برای تنبیہ و تادیب خود شنید ہمت مردانگی باختہ بے مطلب و مقصود برجع القہقری مراجعت بحیدر آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کردہ بسا اسباب لشکریانش و دو ضرب توپ و چہل و پنجاہ شتر توشکخانہ و سہ زنجیر فیل خیمہ بردار ہمدست نمودہ برگردیدند و قتیکہ نواب بہادر لشکر مغول را بیک شبخون منہزم گردانیدہ بلاری تسخیر کرد مرارراو دار المقر خود را بجراست بالی خان کارکن خود گذاشتہ نزد دہونسا رفتہ اقامت داشت و ترغیب تسخیر ملک بالاگہاٹ بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کڑپہ و پالیکار چتیل درگ نیز باغوای

ہمون فتنہ انگیز اخبار نویسان نواب بہادر را شہر بدر کردہ با فوج وسامان جنگی بہ دہونسا موافقت کردہ بودند ہرگاہ کہ او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نہ نہادہ راہ دیار خود سر کرد ہر سہ شرارت کیش فتنہ جو نادم بمکان ہای خود مراجعت نمودند و نواب ازان طرف معاودت فرمودہ رونق بخش بلاری گردید

ذکر تسخیر کوہ گتّی وسوندور و اسیر کردن مرار راؤ مردم آزار فتنہ کیش را رو داد ہمون سال ۱۱۸۷ھ ہجری

مرار راؤ بارہا در استیصال نہال حشمت و شوکت نواب جہد بلیغ داشت نواب من کل الوجوہ بطرفداری او پرداختہ از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکہ محض تالیف قلوبش چہا می گفت اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلے بیت نیش عقرب نہ در پی کین است ٭ مقتضای طبیعتش این است ٭ و در انہدام بنیان دولت خداداد از ضرب و کلمات زبان و اشارات قلم ہیچ قصوری نمی کرد بیش ازین ہم در ایام لشکر کشی ترمک ماو کلای باہوش نواب از ترمک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کردہ بودند ہمون عقرب صفت نیش زنی کردہ تحریص استیصال دولت خدا بخش نمودہ صدمہ عظیم کہ عبارت از مقدمہ چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچہ این معنی نمک زخم والا شدہ وجودش را باعث خلل محض و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشتہ در فکر شکست او بود اما چون در میان راو مذکور و لبسالت جنگ رشتہ موافقت و مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باہم شرکت و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشہ مینمود کہ قول دانا است بیت دو دل یک شود بشکند کوہ را ٭ پراگندگی آرد انبوہ را ٭ الحمد للہ شکست لشکر مغول رفع اندیشہ خلش گردیدہ و موافقت راؤ مذکور بدہونسا تمسک نزول دولتش شدہ چون بخاطر خطیر یقین کلی بود کہ تا بودن آن فتنہ بازرا

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواہد بست خواست کہ ہمدران فرصت ورا از میان بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوہ گتی و اسیر کردن آن فتنہ کیش را وجہہ ہمت جہان کشا ساختہ بآن طرف نہضت فرمود و مصلحتاً راو مذکور را کہ از شکر دہونسا بی نیل مقصود آمدہ در دار المقر گتی بہ تشویش و فکر دور و دراز افتادہ بود بہانہ ملاقات یاد فرمود چون او از کردہای نامعقولات خود با وجود سلوک شایستہ و بی فراحمی نواب آگہی داشت ترسید مبادا کہ در عین ملاقات فتنہ برپا شود کہ وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر بار پیغام داد کہ تعلقہ سوندور در و بست بصرف مایحتاج ضروری تو میکذاریم بلا عذر کوہ گتی وغیرہ را کہ بحر است ناپایان شہنشاہی بود بگماشتگان دولت خداداد سپردہ خاطر خواہ در تعلقہ مذکور کامران باش آن بدکیش چونکہ سپاہ و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید رای جہان کشای پہلو تہی کردہ مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران مردم بار و پیادہ از اطراف قلعہ را مرکزوار درمیان گرفتہ جنگ توپ و تفنگ در انداختند و از ہر جانب صلابت کوچہ و سیبہا پیش بردہ کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران قزاق حسب الفرمان والاشان کوہ و جنگل را چنان محاصرہ کردند کہ آمد و رفت آدمزاد را محال مینمود بلکہ پرندہ را از حصار پر پرواز کشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود ہر چند رای متحصن خطوط بناظم پونہ متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشتہ مدد طلب نمود اما طلایہ داران بار با قاصدان را گرفتہ می آوردند و نگذاشتند کہ امرای پونہ ازین معنی خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونہ کہ آخر از نوشتہ بسالت جنگ آشوب آہنگ معلوم ہر کدام شد دو سہ ماہ منقضی گشتہ و درین مدت کار بر اہل قلعہ بغایت دشوار و تنگ گردیدہ بود راو محصور چون دید کہ عنقریب قلعہ از تصرف خود بیرون رفتہ مال و منال اہل و

عیال است مجاہدان لشکر اسلام خواہد شد علاوہ برین آب قلعہ کوہی کہ ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیدہ و ذخیرہ و سرب و باروت مثل ہنگام جوانی وفا نکردہ لاعلاجی
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانہ کردہ اظہار اطاعت نمود و از جرائم ذمائم
سابقہ عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثہ او وقوف یافت نظر نوازش
شاہانہ بر حال بیچارگیش فرمودہ عنایت نامۂ خاطر جوئی و دلداری مع قولنامہ امنیت جان
و مال مصحوب وکیلش ترسیل داشتہ طلبید تا او بسواری پالکی بدو ستہ خدمتگار از فراز کوہ فرود
آمدہ داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمۂ علیحدہ خالی ساختہ او را فرود آورانید و کوہ تھانہ
خود فرستاد و محل خاص یعنی در و لبست زنانہ اش را مع اسباب ضروری و پارچہای مستعمل
و زیور زر و نقرہ کم بہا باو ارزانی داشتہ تمامی در و گوہر گران بہا و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمۂ دولتمندی و آلات حرب و پیکار و اقمشۂ نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورد و سر انجام و
اثاثۂ رقاصان قوم تیلنگہ کہ در عہد حکومتش طوایف بسیار جمع گشتہ بقدردانی و زر بخشش صاحب
زیور و سرمایہ شدہ بودند بلکہ بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشتہ بود و در وقت جنگ ہمہ ہا
بر بالای کوہ در محل راو مذکور پناہ گرفتہ بودند از رضامندی و الیان آنہا بقیمت گرفتہ داخل
ناٹک سال محل زنانہ خود نمودہ منجملۂ آن بعضے طوایف را بہ شہر گنجعام کہ جنوبی قلعہ دار السلطنۃ
بر کنار جوی کاویری آباد کردہ بود فرستاد و بعضی ہا را بہ بنگلور روانہ فرمود ہر چند راو اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد کہ بالفعل فرصت وقت مکالمہ میسر نداریم
انشاء اللہ تعالیٰ بعد مراجعت بہ پٹن بحصول مدعای شما پرداختہ آید پس او را بمحافظان ہوشیار
سپردہ روانۂ پٹن نمود و خود بدولت بہ بندوبست الکہ سوندور ہمت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند کہ چہل ہزار سوار مرہٹہ بکومک مرار راو از طرف پونہ رخصت شدہ در سوا

بالجملہ سال ... زنان نغمہ سرا و رقص کنان ... و سرود نوازان ... گویند ... در ... حیدری ... و امرا و حضور ... شدہ

کوکاک

کوکاک بیٹھ فرود آمدہ اند نواب از بند و بست آلکہ مذکور زود فراغت یافتہ تنبیہ اشقیا وجہہ ہمت ساختہ بھبن پیٹھیہ رسیدہ بود کہ کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن راؤ مذکور و مستعد گردیدن نواب بگو شمال اعادی سرداران مرہٹہ شنیدہ مراجعت بہ پونہ نمودند و ہمدران اوقات نواب بر محمد علی شجیع بنا بر مصلحت مبادا کہ بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راہ شوخی و بیباکی بپایہ برہمی وانمود و بہانہ بخشیدن فیل و شتر بسرداران و فقرای بی اجازت حضور پر نور پیش آوردہ چندی از رسالہ داری معزول ساخت اما در دل خود مہر و شفقت بر او زیادہ تر داشت او ہم از حکومت رسالہ دست بر داشتہ تاج و جبہ فقیری بر سر و تن خود راست کردہ مستغنی بود و ہمدرین ایام کشنپا پر دہان رای درگ قلعچہ ہریال را کہ جنوبی چہار کروہی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود مرار راؤ جبراً و قہراً تسخیر کردہ تھانہ خود گذاشتہ بود بعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان بسعی سہ ماہ گرفت و تعلقہ ونیگٹ گیری کہ سر راہ گھاٹ تیل پلی واقع است و آنہم در ایام سابق زیر حکم پالیکار چارکل بود راؤ مذکور بزور گرفتہ داخل صوبہ گتی نمودہ بود ہمین زمان انضبط گماشتہ سرکار در حدا در آمد

ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بہرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات کہ درسن یکہزار و یک صد و ہشتاد و ہشت ہجری واقع شدہ بودند

چون نواب مرار راؤ را اسیر کردہ بنیاد خلل و فسادش قطع ساختہ خاطر جمع گشت و از بند و بست گتی و سوندور وغیرہ فراغت حاصل نمود در اولا گوشمال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار چیتل درگ پیش نہاد ہمت جہانکشا ساختہ عنان رایات ظفر آیات بدانجانب معطوف داشت زیرا کہ آن غاو ر سرکش ہم بر نواب کہ لشکر کشی نمودہ بتاخت و تاراج ممالک محروسہ ہمت می گماشت و علم حرام خوری بہرج و مرج رعایای این

بلاد می افراشت موافقت و سازش کرده سعی جمیلهٔ بجز ائی آن ملک بظهور میرسانید و ضرر کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف و جوانب پیموده در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و دولتخواهی مینمود لیکن باطنا در ازعاج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع و قمع آن شقی سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برایا لازم بل واجب بود خصوصا کشنپا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیکار مذکور گوشمال خورده و ملک بتاراج پیش داده بود ترغیب و تحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ وجه صرف شرب و باروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را براین عزم جزم آورد و همدران اوقات چونکه نواب بکشایش قلعجات کوڑی کونه و جبر بملیه و ملکال ٹرو که در ضبط و اختیار برادران نسبتی آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیکار هرپن هلی و تسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگهوم هٹه بود شخصی از کارپردازان هرپن هلی که نشو و نما یافتهٔ ظل آن دولت و بجمیع امور ما هر راز دان آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مامور کار فراهمی پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار هرپن هلی چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع براین معنی بیم تاراجی ملک و مال خورده پیش از طغیانی آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقر خود و ایصال مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه برانداز را مع یک ایلچی واله و نکٹ نرسو نامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کار سرکار تاکید

آکید فرموده بود چون نامبرداز شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پدک مرصع و جه مالهٔ مروارید و حلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر و غمخوار قدیم بطرفداری ما پردازد دولت ما را از زوال کو پس دل آبله محض بخبین گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هر زمان		از طعام و از شراب و از خلاع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنانه بار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام و زبانش را چاشنئ حلاوت می بخشید از انجاکه قول بزرگان است ؎ ۵

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است		پروری در چشم عقرب را اگر نیشی زند

نامبرد بغرور علاقهٔ سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم و تعدی بر کارکنان آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا و رعایا همت گماشت و بموجب لهای سکنای آنجا را میرنجانید بلکه هر چه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غربا کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیلهٔ غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشهٔ تاراجی عصمت آنها می نمود پس خلق الله از دست ستمش تبنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزید و الا راه امنیت خود پیش گیرید بظهور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا بر اماکن و او اطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص و عوام پالیکار ند گو نهیچ و متعرض احوال آن فتنهٔ بلادنی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا آنکه روزی صبحی اسپ خاصهٔ با ساز و سامان طلا و مرصع زین طلبیده بجد و کد بسیار او را بران سوار

کنا بندہ رخصت خانہ نمود از انجا کہ نزدیک رسیده بود کہ از ظلم و تعدیش رخنہ عظیم در بند و بست
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
با سلاح در کمین داشتہ او را اندرون دیوان خانہ خاص طلبیده گفت کہ بخلوت چیزی گفتنی است و
بطرف حجره کہ آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت همین کہ نادان اجل گرفتہ با نطرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بمجرد وقوع این قضیہ
پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی والاحضور را
طلبید و گفت حادثہ طرفہ ناشنیدنی دارد کہ با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورش ما
آخر آن لئیم الطبع طور حرامخوری خود نگذاشتہ چہ بی تکلف خواست کہ بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکہ دانی بالفاظ و مضمون شایستہ اطلاع حضور باید ساخت تا مظنہ دیگر
بملازمان حضور راه نیابد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثہ خانہ مقتول هرچہ کہ جمع
شده بود طلبیده داخل توشکخانہ نمود و شبا شب بعزم خودداری و حفاظت حال و مآل تمامی
زنان علاقہ خود را مع خزانہ و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانہ کرده جریده
مع سوار و پیاده خود بکوهستان نارا ین گیر اشتافت و دار المقر را بجراست خیرخواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی ایلچی والا بظهور مقدمہ صدر فائز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود کہ
البتہ پالیکار حیلہ برانگیختہ بہ بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
بغضب تمام و بگرمجوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانہ فرمود فیض الله
خان هیبت جنگ کہ بہ دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچہ مطابق امر جلیل القدر یلغار
کرده بمحاصره قلعہ اوجینی و گوتور پرداخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیہات نامزد ساخت امابہ لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود درکشید و سخنان
معقول متنبہ ساخت براہ راست آورد چنانچہ پالیکار اندیشۂ دور و دراز کردہ بعجز و الحاح
دانایان پیش آمدہ بگذاشت ہفتاد ہزار روپیہ نذر جبریانہ سوای زر پیش کش مقررہ التماس عفو
تقصیر خود نمودہ وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواہ عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
روانۂ حضور ساخت چونکہ نواب را بندوبست بلاد درگ منظور بود بصلاح وقت خلعت معافی
تقصیر و سند بحالی تعلقہ بمعرفت خان موصوف فرستادہ مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبداشت
پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیدہ دو ہزار پیادہ و سہ صد سوار کومک مع مبلغ
مذکور ابلاغ حضور داشتہ بجای خود آسود نواب از تسخیر گوری گوٹہ و گن گپہ و مولکال مرو و دڈیری
وغیرہ فراغت یافتہ تھانجات معقول در ہر قلعۂ قایم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت
دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمتصدیان حضور
قبول کردن نوکری حضور بتقرر جاگیر پنجاہ ہزار روپیہ ترقیم و ترسیل فرمود ہر گاہ قوت
مجادلہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت دستگاہ حیدری در حیز حوصلۂ خود احساس ننمود
علاج واقعہ را دران دید کہ قلعۂ درگ را کہ بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخایر
و ادوات حرب و پیکار و اسباب قلعہ داری مملو و معمور کرد و لغرور و نخوت پوچ گوش
حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکردہ بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گھاٹ ہای
اطراف قلعہ را بہ پیادہای جرار کہ قریب بیست ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار فراہم
کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یک دل و یک
زبان شدہ بر عزم جدل مجاہدان اسلام پیمان را بسوگند موکد ساختہ بر حسب اشارۂ
آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمۂ رزم آوردند نواب با لشکر گران و آتشخانہ

عدو بریان لسعی یکسال گهاتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته
طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال نیز مسلح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند
با و غازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین با شوکت و فوجداران
با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خار اشگاف و شمشیر آبدار
هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا
شان به تیشه های کار آگهی و تبر چابکدستی بتیشه اطراف کوهچه های قلعه را تراشیده خار بند
مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتر بهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه
واقع شده است بنا کرده اتواپ قایم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما
محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده
شور قیامت بر بیلداران مورچه میریختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
کشیده در گلوی خود انداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون
برخاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیله فدائیان
اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را جاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرمود او
در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب چنین
جواب گستاخانه ظاهرا بیش از بیش برهمی خاطر وا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان
و غازی خان را باحضارش فرمان داد تا آنها بخیمه خاصش رفته بسخنان نرم و گرم و را فهمانیده
بحضور آوردند نواب مگر بوفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشد
ما بدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضائے مزید عنایات خداوندی بعفو
جرائمش باید پرداخت که اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ او دهان دریده بملاحظه باوصف
اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان و الا بود
مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش ٭ قول دانا است بخشش جاگیرات و لایات
و نوبت و نقاره و اضافهٔ مناصب موقوف بر ذات والا ست بالغرض بعد ارشادات
کلمات پند آمیز خلعت بجالی سرداری مع پدک و جومالهٔ مروارید عنایت ساخت او در
عوض تشریفات خلعت عرض اضافهٔ ماهیانه مردم متعین خود نمود از ینکه بخوشدلی تمام
در کار سرکار سر موقصور نخواهند کرد نواب بعد ردّ و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه
کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جومالهٔ
خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبید و طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان
خود خورانید همون شب بر بالای که بهنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کوهها
همین جا بود با پیادگان هرپن هلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار
رسالهٔ مردم بار و دو هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم
کرد پس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند
اما هر بار مژدهٔ یَنْصُرَکَ اللهُ نَصْرًا بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر
صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم
بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانه هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بحراست کوهیچه ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
اهل شرک و ضلال را شجیع و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
پنجهزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهیچه های اطراف در کمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصله چهار فرسنگ مضرب
خیام و اعلام ساخت و ارادهٔ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری لعاقب
نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه
قصبات و قریات متعلقهٔ درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها بامید ترقی خود هر تدبیر و حیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب وغیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه
به شوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگ های
عو عو بر داشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانهٔ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
از و دستوری یافته بطرف بلاد کره بشتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
رو داد چه پسران حارس الکه جره میله که او خسر درگ والا می شد و در ایام محاصره او نیز

متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهیچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود گرفته باچند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشارهٔ پدر خود باین اراده که سعادت اندوز حضور نواب بهادر شده سوال و جواب و اگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از انها گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بے گناه خسرش را بریدند و خانه اش را باتش غارت درسوختند چونکه پسر انش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده برنداشته بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر ترگشتند این معنی باعث تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایکدیگر مشورت کرده جست تر از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار هرپن هلی که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر گردید هر دو برادر در ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وهاج را بر آن آورد نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با شوکت و فوجداران باصولت بفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیر دل در مدت یک هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه چشم قیاس و دیدهٔ بصیرت وهم و خیال والا فطرتان جهان پیماگاهی مشاهده نموده بود حملات اعدا شکن بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

وپریشان ساختند وبر کوهچه‌ها بطناب وکمند بیباکانه سوار شده طبل ودف وطنبورهای فتح نواختند وتیغ وسنان کین را چون ارباب ضلال آب داده دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صداهای طبل وطنبور در قلعه گوش کرد وسرهای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بر زمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود وشخص اقبال وکامرانی خود کوچ می کند اگرچه خود هم مستعد با سلاح وچند سپاه بی صلاح بیرون محل سرا شتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشته وخسته ومعدود چند را بی آلات پیکار گرد خود دست ملال وانشک باران دید از پای تدبیر متحیر لبان نقش دیوار درمانده بود که محمد علی شجیع با دیگر سرداران بر سرش رسیده او را در سن یک هزار ویک صد ونود ویک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ساخت نواب بهادر او را مع عیال واطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانهٔ پٹن فرمود وهر یک سپاهی دلیر را بانواع انعام وخلاع نواخته بمناصب ارجمند بمعزز وممتاز نمود ٭

ذکر توجه رایات ظفر آیات بصوب بلادکرپه واسیر ودستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا وتسخیر گنجی کوٹه وغیره که در سن یکهزار ویک صد ونود ویک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ وتسخیر درگ بعد سه سال فراغت حاصل نمود وقلعه معه توابعش بضبط گماشتگان سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را که اصلش از نسل تو م نایار است در حینیکه بندراج در نواح سنی منگل اقامت داشت ونواب بهادر رخش عزیمت به بندوبست پالیکاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش در یافت جوان نو خیز بهمت شده چون فرزندان بناز ونعمت دولتمندانه

پرورش یافته بود بجراست درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
بمختاری کل امور نامزد فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع
ایہ منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هوا خواهی فوجداران و سرداران
لشکر و آرا کین دولت خود و پالیکاران مُطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن
ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صندوقے
پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابۀ جنازه ببدرقۀ مولودیان روانه پٹن فرمود چونکه
شاهد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکرش صدای آهای هوے و
نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر بفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه
جگر سوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران
راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر باوجود پراگندگی دلها
ظاهر بهیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد
صاحب زاده والا قدر بیس از امر نیابت و تبعیّت بامری قدم جرات پیش نهاده بود
اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کڑپه رسید همون زمان
شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نویس حضور را
به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضارا جاسوسان هشیار مغز بمفصل عمل شنیعش
معروض حضور داشتند نائرۀ غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم استیصالش
بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کار خاطر جمع خود
خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکوخدمتی تمامی
دولتخواهان را بانعامات و خلاع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجانب تنبیه افاغنه بر افراخت و موکب همایون کوکب سمت بلاد کڑپه حرکت نموده بود که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کڑپه با انزه دایرهٔ اطاعت و موافقت بر چیده فوج خود را بعزم مقابله بر آراست و سدی از سپاه در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی در ان منصوب ساخته نیز در گرد آوری لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعلهٔ قهر حیدری بیش از بیش ملتهب گشته با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کڑپه از توجه آن هژبر میدان شجاعت و تهور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمهٔ غازیان قوی بازو بیش بر خود لرزیده محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان داشت ادا ساخته دولتخواهی او وا نمود و خواست که بنای عداوت و مخاصمت را بهر قانون محبت و مودت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت بر افراشته طریق فساد و عنادمی پیماید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و ایلچی واله را بمذلت تمام راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد و حقوق نعمتی که ما بدولت و بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش خواهد دید؛ اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کڑپه لشکر خود را ترتیب داده بسرداری برادرزادگان خود یعنی پسر کریمان بن مجید خان که جنیے میان

وسعید میان نام دارند بطرف دھور روانہ کرد وفیمابین افاغنہ و میر صاحب چنان آویزش
سخت روداد کہ دران مصاف افاغنہ غالب بر آمدند بمجرد ورود این اخبار نواب یلغار
کردہ مع پیادہ وسوار و توپخانہ وقت دوپہر شب چون مرگ ناگھان بر سر اوشان رسیدہ ان
تیر و تفنگ و بان وگولہ توپ برق نشان سلسلۂ جمعیت آنہا را از ہم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمۂ تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنہ اگرچہ ناتجربہ کار و کم سن بودند اما بلاخوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقارہ زنان بر فیل سوار شدہ بقیۃ السیف را
کڑپہ گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفتہ تا چہار فرسنگ راہ طی کرد چون
نزد موضع بالسن ہلی رسید شب بسر آمد و سپیدۂ صبح پدیدار گشت تا قزاقان و سلحداران
و دستہ داران لشکر منصورہ حسب الحکم والا پیرامون آنجماعۃ حلقہ بستند و از ہنگام میدن
تباشیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازہ گشتہ تا دوپہر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد کہ بر صفحۂ روزگار یادگار باقیست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیر اندازی نمودہ آنقدر داد شجاعت و مردانگی در
دادند کہ دو ہزار مرد تجربہ کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیہای مخالفان بحدی رسید کہ ناگاہ آثار ہزیمت با فاغنہ نمودار گردید ناچار
سپر انداز شدہ قلعچۂ ہلی مذکور را استظہار خود ساختہ آسودند تا توپ اندازان جا بکدست
حسب الفرمان والا از گولہای توپ حصار قلعچہ شکستہ بخاک برابر ساختند جوانان
سادہ منش چون تاب سیاہ گری و دشمن کشی در خود ندیدند باسدی ہلال بخشی و صید
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعۂ فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانہا
و تانچہ و نیزہا و صمصام و خیام تودہ تودہ بقبضۂ تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد ازانکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرپه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فر
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را دران خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنهٔ اسیر
گرفته بیارید مباد اکه نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مردهٔ یعنی سرگروه یساولان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شمارا ملاحظه فرمایدکه
بهتر و تیزتر ازان از توشکخانه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه ها جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیر های ما همه همدست شما نخواهد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند نبدو قچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند ازانجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزکداران حضور
سه کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
پنجهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان باجرئت

وبدسرشت جا را از وجود با جود خالی دید بر خود لا حول خوانده بر بالش خاصه شمشیر می افشرد
که جلادی از عقب رسیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد ❊ نه که را منزلت ماند نه مه را

سوء الظن از آنمردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنهٔ
بیدریغ وارهٔ جانر ابند دست و پای افاغنهٔ اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران رختیند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضے از آنها بترس جان خود ها را سید و شیخ وانموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد ازان نواب در شهر بنکدار ان کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعه سدهوٹ که حاکم افاغنه در انجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران مذکور
شباشب در تاخته شورش افزای اطراف قلعهٔ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هر گاهیکه
جوق جوق شمشیر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کسی افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر لشکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بظهور
حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنانیده شهر کرٹپه را بایک حمله
گرفته قزاقان را بپیش آهنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده بتجویز
بعضے خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل
درگ شباشب روانه کردند قضارا قزاقان تیز هوش بر این معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راه بر شبگیر زدگان شوند و

کشاکش نخرتیہ دقیقۂ از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت
بعضے افاغنہ را کہ دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیدہ برگردیدند خان نادان
باستماع این حقیقت بر بیخبردی خود افسوسہا خوردہ نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
خود بدولت سوار شدہ با لشکر و توپخانہ بطرف سدھوٹ نہضت فرمود و قلعہ را حلقہ وار
درمیان گرفتہ مقام نمود حاکم مذکور چون تاب محاربہ با غازیان شیردل نداشت
لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانہ حضور کردہ اظہار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
کردہ خود نادم گشتہ از ذمایم سابقہ عذرہا خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
والحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش درحرکت آمدہ لک
روپیہ بعفو تقصیر و قلعہ گنجی کوٹہ درخواست فرمود چونکہ او در خزانہ خود لک روپیہ
ہم موجود نداشت بارشاد نواب متامل گشتہ بود آخر سکوت آن مبہوت
بآن مرتبہ رسانید کہ نواب بہادر بہم برآمدہ میر علی رضا خان را بہ تسخیر گنجی کوٹہ دستوری
داد تا او کہ جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف
شتافت و کوہ گنجی کوٹہ را محاصرہ کردہ بسعی یک ہفتہ مفتوح ساختہ عرضی مبارکباد
فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بہادر امینی کاردان و قلعدار پردل برای انتظام و نسق
آن قلعہ و تعلقہ روانہ کردہ میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹہ
بخان مذکور رسید از اول زیادہ منتشر الحواس گشتہ عبد الرسول خان دیوان خود را
مع محمد غیاث روانہ حضور ساخت تا آنہا بہ تر زبانی عبارتی کہ بہ آراستگی الفاظ
شایستہ صداقت و مضمون بایستہ مودت مملو بود عرض کردند و گفتند کہ عبد الحلیم
سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیدہ عیال و اطفال خود را در یک حجرہ جمع کردہ است

و پیرامون نشیمن باروت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش کشخص کارآمدنی
است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمائید بیت

اگر مرحال کس کردن بزرگی است ❊ مراد کس برآوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر
همایون ما این است که تا دو ساعت ونشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمحض تکمیل
نام نامی ونسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما بدارید تا بر جریده جرایم
قلیل و کثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود
شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطرنشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در
امتثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود برین مژده گوش رضا نهاده
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها
بهر شروع جنگ و آتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خواین
را که قدم جرأت در میدان ممانعت قایم کرده بودند تبر شتروی رخصت بر طرفی داده
منتظر دخول سپاه منظفر نشست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر ملکوت مناظر
زدوده چهار هزار جوان بار سرخ وزرد پوش را با دو علم نصرت شمیم روانه قلعه فرمود و به سرد ار
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمجرد مداخلت در دروازه قلعه نصف
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابه تیر از شست و تیز شتافته
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت و با چند خواص و توابعانش
یعنی مع زنان و مردان حرم سرا وغیره حاضر حضور ساخت تا نواب در و بست شهر و قصبات
کرپه را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرموده

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبد الحلیم خان را مع زنانه و خیلخانه در معمورهٔ گنجام محبوس داشته مبلغ خرچ معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود پیش ازین واقعه سید محمد دامادش مع زوجهٔ خود شبا شب گریخته بپاکٹور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان نامی که همراه خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدرود نموده از کاهش دنیا وارستند

ذکر شادی کتخدائی صاحبزادهٔ کهین در دار السلطنت پٹن از صبیهٔ حکیم خان ساانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد و نود و دو هجری بظهور رسیده اینکه

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار دو صد سوار بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیرهٔ خود از ارکاٹ بعزم نوکری وارد آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از ان عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد دختر مسطوره عاصمه بمرض مهلک متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظورهٔ خاص پسر و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت درانولا چونکه خاطر همایون از رتق و فتق کل مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویز ها نمود پس رای جهان کشای صواب نماچنان اقتضا فرمود که افغان ساونور یعنی حکیم خان به سبب کینه خاطر جمع نیست و اکثر اوقات از جادهٔ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفت و مخاصمت

طرفین بخویشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را العنایت
نامجات تهنیت سمات و معافی پیش کش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بہ شہرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز بساط حضور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامهٔ سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت و بیگانگی برچیده بنای محبت و
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانید تا جمیع کافهٔ اسلام بل خاص و عام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیدهٔ وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو
دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیدهٔ منت نهاد آخر مصالحت بموافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده در آرد
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوکانی بخشند پوشیده نماند
جلوهٔ ظهور این امر خطیر ازینجهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق با وجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نموده کاری نکشادند در اندک روز
بتیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبهٔ در تمرد افگنی
و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد در ان بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را مستحکم

پایه شنید به نیروی تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت
ظفر آیتش بهر ناحیه که سر عزیمت برافراخت جز آنکه اعلام اعادی را بخاک مذلت
و خواری سرنگون بیند از دسر فرو نیاورد علی هذه القیاس خرابی حال مرار او و ناگک
چیتل درگ و افغان کرپه و غیره عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشته خصوصاً
ورود عساکر نصرت ماثر بر عقب و کلا التشویش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خود پسندی
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد بالجمله خان بیدار بخت
صوابدید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات تهنیت
سمات و فقرات عقیدة آیات آراسته بصحابت و کلا مع خلاع و تحایف تبلیغ
داشت و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی همت گماشت نواب باطمینان
خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پٹن طلبیده
باداى رسوم تهنیت پسر سعادت مظهر لشان و مراتب جشن و سور خسروی پرداخته
بساعت سعید ترین سعدین را قران معنوی بخشید و خواهر نوشه ابهون مراسم
و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیر امیان بن حکیم خان
در کشید بعد از انکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و پسر خود را مع
فوج بحضور گذاشته بساونور مرخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمید ا

ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گهاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کار پرداز پونه در سن یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که دران نواح

بدست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه وصولت حیدری در ترقی وتزاید بود هر کس از خوانین وسردار شجیع بمزید جان سپاری واخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل می جست وصیت جهانگیری وعدو مالی وآوازهٔ زرپاشی وغربانوازی حضرت خلیق پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال واحسان آن والاشان بهره مند وکامیاب می گشتند واز باران دست زرافشان او ریاض آمال اصناف خلایق شاداب ریان شده وجمیع قلاع وقری وبلاد محروسه رونق ورواج تازه گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای گردن کشان ورعونت افزایان را به پنجهٔ قهر وجبر وتدابیر عدومالی برتابانید وبصولت حیدری تمامی روباه بازان کفر واسلام را بدام اطاعت وفرمان برداری درکشید باقی نماند پس خاطر ملکوت مناظر بعد از انکه عروس ملک ومال در آغوش دولت عدومال چست نشست از جمیع وجوهات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش وعشرت اشتغال داشت ودر گرد آوری سامانان جنگی ومردان جنگجو واسپان عربی وعراقی وفیلان تنومند همت جهانگشا برگماشت تا بکثرت سپاه واثاثه شوکت وحشمتش خار عناد وفساد در چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان وغنیم یعنی مرهٹه خلیده در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بظهور رسانیدند هرگاهیکه اساس دولت وسلطنت حیدری تضاعف پذیرفت واکثر سرفرازان آن حدود را که در شوکت عظمت بافلک دم مساوات میزدند مطیع ومنقاد خود گردانید بلکه روز استقلال وسمت ازدیاد یافته نزدیک بود که در وبست مملکت تلنگانه ومرهٹه بلا جنگ باو منتقل شود فکرهای

دقیق بکار برده حیله ها برانگیختند هر دو متفق اللفظ و المعنی رسولان را با تحف و هدایا و خلاع
گران بها بموقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبّت و
اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مسلّط شده در و بست مُلک
بنگاله را که خال چهرهٔ هند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرناٹک پایئن گهاٹ را جاگیر
خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مُستاجر داشته خود به پناه
نامش کامرانی می نماید خصوصًا قاتل فرزند یعنی راگهو شقی باعانت شان عزم جزم
تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلمو حکومت مرهٹه مصمم کرده اکثر رعایای
باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت
منزل خود بدر کرده اما بمیامن افضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه
مخذول سزای معقول یافت با این همه آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبّت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد
اعادی این دولت خانه ها را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم
بل واجب است که اهل آن قوم را از میان بر داشته با طمینان خاطر بید خل غیر
فرمان روائی بلنیم و هر گاهیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در آن
باب سعی نمائیم اکنون ما هر دو با یمان موکد بعزم دفع شر انگریزان ببنای نِتاق سعی
بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز
فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یک دل و یک زبان باشیم بند و بست او لکهٔ
پایان گهاٹ بلکه تمامی هند و دکن باحسن ترین وجوه صورت خواهد بست ابیات

بعالم چو گردند یک دل دو شاه	نماند دگر فتنه را هیچ راه

بہ صلح ار فروزند شاہان چراغ	شود شہری و لشکری بافراغ
وگر رو بمیدان کین آورند	بلا از آسمان بر زمین آورند
ہمان بہ کہ صلح روا آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم کہ درین مقام تأمل و تکاہل روا ندارند مبادا کہ فتنۂ انگیختہ شود کہ تدارک آن بسہولت میسر غازیان و فدائیان ناموس دار نگردد ازانجا کہ نواب باصابت رای و رزانت عقل و فہم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار بردہ بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضا نہادہ در جواب ارشاد فرمود کہ این ہمہ مقولات مصالحہ شما از غیب زبانی است نہ قلبی نعوذ باللہ کسی کہ بر چنین سخنان ابلہ فریب خاطر جمع شدہ عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نہ بیند زیرا کہ زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربہ کار و زرپرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم کہ اکثر جاہا بر وقت کار لغزشہای قبیح از اوشان بظہور پیوستہ و نیز خواہد پیوست آنگاہ رشتۂ عہد و پیمان فیما بین شما یکقلم خواہد گسیخت اگرچہ ما بدولت بمقتضای ہمت عاجز نوازم بیت

بستہ ام من کمر جہد درین کار بچست	دارم اسباب عدو مال مہیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید کہ بہ اعتماد لشکریان خود آرا و امرای سایہ پرور شما عزم رزم و خیال نا ورد بشیران جہان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاہش بر خاطر آسودۂ خود گذارد و آن قوم کہ شما الحال از انہا نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط اوشان ہمت گمارید در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک زبان ہستند ازین سبب ہمہ جا در ہمہ وقت روی بہی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید بآراستگی افواج
وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید واینجانب را هم مستعد آنوقت
شمارید والا بار دیگر چنین تصدیع ندهید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را
بخداوندان خود برنگاشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلائظ وشداد ایمان موکد
ومشیّد ساخته حکایاتی که نظام ملک واستحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کرده عزم
مصمم خودها وانمودند پس چنان مقرر گشت که مرهٹه باجتماع سپاه وامرای خود بعزم
تسخیر بمبئی رخش عزیمت برتازد وناظم حیدرآباد بالشکر شهری متوجه بندوبست مچهلی پٹن
وراج بندری گردد ونواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد
چنانکه هر دو دولتمند بهمون عزم خیام واعلام بیرون دار الامارت های خودها نصب
کنانیده باحضار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر
اگرچه یقین تصوّر فرمود که مغول ومرهٹه صادق القول والجنان نیستند آخر درین دعوی
بسر نخواهند برد اما پاس عهد مواثیق وشرائط موافقت مجدّد که تشدید پذیرفته بود
ملحوظ داشته خود بدولت بعزم جزم متکفل این مهم گردید وبعضے برآنند که گورنر بندر چینا پٹن
بمعاندت خلاف مرضی خود که با رئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن ومرکوز خاطر داشت
محرک سلسلهٔ تخریب این دیار شد هر دو دولتمند حارص را که معاملهٔ شان بمصالحت
سالهای دراز انجامیده بود بار سال هدایا وزر وگوهر وخلاع فاخر خوشدل ساخته بهمت
قصا نهمت بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت وبتقریب منازعت بی سابقهٔ
امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامهٔ موسومهٔ نواب محمد علی خان وگورنر بندر
مذکور درباب واگذاشت قلعهٔ تهر نگر عرف ترچنا پلی بموجب قرار نامهٔ او که به راجهٔ میسور

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوح شده باشد ارقام فرموده ترسیل داشت چون ازان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت حسب الفرمان والاشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا جاه شدند بموجب قرار داد با سپاه رستم نهاد رباعی

لشکری ناکشیده قهر شکست
سپهی ناچشیده زهر فرار
بره در زیر شان چو غران شیر
نیزه در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعهدان این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پانزده هزار سلحدار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جرار و هفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند باخیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شد نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند
به نه گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرنده میغ
درخشان تر از برق تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو
پر از بادپا عرصه گاه جلو
نقیبان و سرهنگ در اهتمام
روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا
سرایان به نغمات دلکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان
روان بر عماری ببری نشان
بفتراک میر کواکب سپاه
زده دست از هر طرف مهر و ماه

بدینسان ہمہ کار آراستہ	سرانجام پیکار پیراستہ		
دم تیز پوئے برہ میزدند	بہر منزلے بارگہ میزدند		

در نصف شہر رجب المرجب سنہ الیہ گہاٹ چنگم عبور فرمودہ در حوالی گلسپاک
سراپردہ وخرگاہ بدروۂ مہر وماہ برافراشت و از ہمون منزل صاحبزادۂ کہین یعنی
کریم صاحب را باجمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانہ فرمود وخود بدولت از انجا
پیشتر کوچیدہ بالشکر نصرت اثر کوہیچہ ترنامل را تسخیر کرد وقلعۂ چیت پٹ را محاصرہ
نمودہ فرمان داد تا غازیان جہانگیر بسعی مشکور بعد از انکہ کروبخش نامی قلعدار آنجا
کہ از قوم سکہہ بود دو سہ روز تردد شایان نمودہ آخر در دروازۂ قلعہ کشتہ شد مفتوح
ساختند ازان پس در قلعچۂ دہوبی گڈہ تہانہ گذاشتہ صاحبزادۂ والاقدر را بافوج
ظفر موج بہ تسخیر آرنی وتمری نامزد فرمودہ روی رایات جہان کشا بصوب دار الامارۃ
ارکاٹ آوردہ طرف نمک پیٹہ وغالب پورہ فرودگاہ لشکر مقرر ساخت و قلعہ وحصار
عالم پناہ را گرد گرفتہ در تیاری مورچال فرمان داد و سرداران قلعہ یعنی اچناپنڈت
برہمن عرف راجی نایب صوبہ کہ راجہ بیربر بہادر خطاب داشت وعالم پناہ بنا کردۂ
اوست ونجیب خان سالار جنگ بہادر با پنج ہزار مردم بار و دو ہزار سوار وچہارصد
اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شدہ دار الامارت را بذخایر وآلات حرب وپیکار و
اسباب قلعداری مملو ومعمور گردانیدہ روی بہ ترتیب آلات رزم آوردند و دو سہ
ہزار اشراف از خوشباشان شہر را از ہمہ قوم کہ محض پاس ناموس خود ہا بجنگ برخاستند
بتقرر مدد خرچ روزینہ وتشریفات واعزاز واکرام خرسند ساختہ برج وبارۂ عالم پناہ را
بحراست شہر کا محلہ سپردہ فدائی وار میکوشیدند وکریم صاحب چونکہ بہ محمود بندر

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معمورهٔ مذکوره گرد گرفت و بیک حملهٔ شجیعانه خانهای همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ایجار و بغارت رفت لبسته لبسته اقمشه و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کرورها زر از اطراف طلبداشته اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونره بود و سه چهار جهاز متاع آورداشت و همدران روزها سی و پنج چهاده فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس ٹانگن مینله و بیگو و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور و مچهلی پٹن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بر داشته بر فیلان و شتران و راس گاوان و بهل ها بار کرده نامبردرا مع زن و بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد صاحبزادهٔ والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان نخجشی حسب الامر والا غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلولهٔ توپ قلعه شکن اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده باسلاح بی ظفر خود در آراسته مع کلید قلعه بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید ها بپیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت شان گرد قلعه مع توابع بگماشتگان والا سپردم والا تا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده بر سخنان بی تکلف وی معنیش

متلبس گشته در قلعه ٹهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم حضور بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار اسیر را همراه خود گرفته عازم تمری شد حارس آنجا هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد و پس از انجا نهضت فرموده قلعجه ترواتور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان به بهانهٔ کسل مزاج از جای خود حرکت ننمود و مرہٹه هم بعد تکاپوی چندی آخر بصلح و آشتی راگهورا از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسوده و در هیچ امر تائید نواب همتی ننمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار گنجی و کرنل بیلی از طرف گوتور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعهٔ ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه دران زمان وی نمود و روداد سال مذکور آنکه ﷲ

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جا نبی فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان شهامت جنگ از انجاکه زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهول داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج خبر یافتند و سر از خواب غفلت بر داشته در صدد چارهٔ کار در افتادند و باجتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگالہ استظہار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
که پیشتر باغوای بعضے بدخواه فوج لازمی را برطرف کرده سیبندی ضروری که آنہم چنیم
بند و پیچی نگہداشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتے که موجود داشت بمقابله نواب بر آراست
و جنرل منرو را بہمراه خاش برگزیده با شش ہزار مردم بار و ہزار و پانصد سوار و دو ہزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه جنگل پیٹ و کہستان سیورم
بکنچی رسیده انتظار الجوق جوق کرنل بیلی متعینه کونٹور که به سیاست جنگ ناظم آدہونے
بهر انقطاع اصل دولت نواب بہادر به انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداخته
بخرچ جمعبندی لشکر در و بست محاصل تعلقه ندکور و اگذاشته کرنل موصوف بحر است
آن صوبه متعین گشته بود ہر گاه که ضرور افتاد با سه ہزار جوان بار و بیست ضرب توپ
و چہار و پنج صد فرنگی که از قلعه بندر آمده بودند عازم این صوب شده از راه تنگول
و نیلور بر سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزاده والاقدر را
با سواران خاص پایگاه و سلحداران و چہار ضرب توپ لمچہر بغارت فوج کرنل روانه
فرمود و تمامی قزاق و باندار البسداری سدی ہلال خان بخشی که پیشتر نوکر افغان
کڑپه بود که در جنگ باسن ہیلی اسیر آمده منسلک سلک ملازمان عمده گشته و مرد جری و
دلاور بہر قزاقی کرد و پیش لشکر جنرل و مانع رسد و سد راه کومک دستوری داد چون
صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستوبیڑ با فواجی کرنل مقابله و داد راه ہای سلامت
بر آن جماعه مسدود ساخته بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچه کرنل موصوف
نبرد و خورد ناموس پرستان ہراسان نشده جنگ کنان قریب تعلقه تکول که از کنچی

شش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکر شش نیم جان شدند و عدم گاه و هیمه و آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بارکه در اصطلاح آن قوم گرانڈ یر میگویند از لشکر خود منتخب کرده باستظهار کرنل باچند سر براهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و شرب و باروت وغیره شباشب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل پیشتر نهضت فرماید بارها بسته مستعد نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی قصد میکرد شباشب بی تردد و ریج بکنجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکریانش مستولی گشته بود همونجا آرمید نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته باموسی جانی سردار چیتی کاره و موسی لالی فراسیس که از نزد بسالت جنگ بعد هزیمت یافتن فوجش بر سواد بلاری برطرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بده هزار جوان بار و پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحبزاده پیشتر راند و همون شب پنجهزار سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چیتور و ممستان پالیکاران شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکه سپیدهٔ صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ جهانگیری از نیام افق برآورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجیع و شیخ انصر وغیره رسالهای چیتی کار بود آتش رزم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس بنزش گولهای قطار بند

وصف

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کردہ نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
وسعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ عدو آشوب و تیر
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره و وا مانده سر انگشت خشم گزید و فی الحال در
پناه قریه و قلعچه پیر مبارک و باغ تاڑ استقامت گزید ؎

همه گرم تا رزه احتیاط شود تا نه کم جاوۂ ارتباط
همه پخته مغزان و پیر عقل و رائے خبردار و هشیار بوده بجاے

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامه سپاه
نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پاشنه کوب روان شد چون نیمهٔ از شب
بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سرراه کینجی باید نهاد و بهر طریق
که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سر تافت که مبادا در خیل
شبانگاه سررشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توزک بر هم خورد و مصلحتش
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم
نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز بانگ بلند
کوک آغاز نهاد کرنل باسنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز گامی چند نرفته نمود از فیل علم و
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از بیکار بیکار بودن منافی
ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرده تا دو پاس و چهار گهڑی روز
داد جرائت و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

تزلزلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دوربین عقل و شعور دریافت
گلوله از توپ دورانداز برسند و قبهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد و از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده به ریزش
قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران
چون سیل برخرمن جمعیت خصم برهم زده صمصام های مینافام را از خون دشمنان یاقوت سیما ساختند

نظم

سپاه زره پوش آهن قبای
بسا سر ز گردن به برداشتند
زبس جوش و رزدر هر سوی خون
نهادند زان سر بصحرا بسی

ربودند آن کوه آهن ز جای
بسا گله انبار انباشتند
تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
ستادند ناچار هر جا بسی

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور بمعرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلاتوقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنجی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده برگردید بفاصله
دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که باهنگ یاری کرنل بیلی
فرسنگی راه طی کرده بود در ان اثنا بمعاینهٔ آن دود انگیزی بلاد و باز نشنیدن دندنه توپ
زدنها گمان برد که غالبا چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنجی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پیت
سر کرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا نواح سیوم بظلمت شب عقبش در تاخت اما هیچ

سود ندیده فوجی را بسرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
وحراست قلعۂ گرگت پالہ فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام کنچی خیمہ و
خرگاہ آراستہ آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
و تقسیم افواج بر جہات اربعہ و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحلہ از جوانب شرقیہ
و غربیہ در ایامی معدود و مدتی معہود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از ہر سو باشتعال آمد نظم

دو جانب کہ شد رزم در اشتعال	تو گوئی کہ زد حشر جوش وبال
برانگیخت از بسکہ دود غبار	صفا رفت ز آئینۂ روزگار
چو آوازۂ توپ گشتے بلند +	تزلزل بفر سنگہا می فگند
ز ابر دخان شلک شعلہ بار +	نمودی چو باران قہر از شرار

غرض توپہای شیر دہان ہر ساعت زلزلہ در اندام حصار می افگند و وقوع گلولہای گران
از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جا می برد و عروج حقہ ہای ثقیل و خفیف کز ل
از فراز حصار و نزول آن در مرحلہ و مورچال در شب یاد از شہاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمدمہ مورچال چتری بر ہوا بستہ و غریدن توپ با صدای
رعد توامان افتاده و بوارق ربحکہای آن معنی یکاد البرق یخطف ابصارھم
بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد ہا بمرتبۂ بکار رفت کہ داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچۂ غربیہ بضرب گولۂ توپ شربت شہادت چشید و اکثر
سران وسپاہ لشکر منصوره دران معرکہ جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
کروڑۂ شہر کہ مرد شجیع و باتدبیر بود بہ سینہ کوبی گلولۂ توپ مرحلہ حیات مستعار منقاضی

قضا سپردتا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع واضطرار مخمصه بجان آمد و غوغای های های و نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوهٔ این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ برو بها شکسته از ین رو دهشتی عظیم در دلهای قلعگیان جاکرده آخر کارگذاران مرحله بجناب الامعروض داشتند که امروز نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید و مادهٔ کار آمادهٔ بختگی گردید بیست و دوم شهر ذیقعده سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار در مرحله ها شبانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان همگنان لبسان دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و برج بر آیند همچنان بامتثال مثال اشتغال ورزیدند چون تیغ دو دمهٔ سحر از غلاف شب بر آمد روز چهار شنبه باندازان تصعید بانها مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر از بالین برداشتند و فلک ربا کام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بیحواسی بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار قلعه بر آمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت داد گان زا بسزای بددلی و نمک حرامی بزیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا دران روز طاقت سوز از یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ نشان داد و دُهل کوبی شادیانه چوبی بدلکوبی اسیران شهر میزد نظم

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی رم خورده شیر
دران گله شیران بسی بر زدند	بسر پنجهٔ زور خنجر زدند

بجمعیت

	بجمعیت شان فگنند فرق		تہ آب شمشیر کردند غرق	

اچناپٹن رفت که بخانه خود خوابیده بود وارشد بیگ خان بخشی سوار وحیشتی یار خان سردار بے اسپان وسید حمید خان وتنبوناٹر رسالداران مردم بار وغیره اسیر ودستگیر شدند و درانوقت دشمن کامی نجیب خان درارک قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی ونا تجربه کاری بلکه شدت خوف و بے اختیاری باجوانان انگریز که بیشتر ازین چهار صد جوان بار ودوصد فرنگی بحفاظت قلعهٔ دارالامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت نواب برخرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی از لشکریان خود باز دست جبر وقهر بمال وناموس شهریان دراز نکنند بهر کوچه وبازار گردانده بتمامی غربا ومساکین از جان ومال امان بخشید وبعد دو سه روز باحضار نجیب خان وسردار انگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قولنامه بمهر حضور حسب مدعای شان ترسیل داشته طلبیدند چونکه او براعتماد استمالت نامهٔ حضور مع جمعیت مردم بار وکلاه پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت اورا مع چند جوان بیدرقهٔ قزاق وخلاع خاطر جمع کرده روانه چیناپٹن نمود وراجه بیربر ابر جمیع ارکان وهمگی اعیان معزز ومکرم واستجارت ملک بوی مسلم فرمود وخوانین صدر با دیگر عمدهای انجار افراخور سلیقه وحوصله هر یک خدمات لایق بدر ماهه معقول وعنایات خلاع ومساعده انعام زر وگوهر تفویض نمود وسید حمید رسالدار که مرد شجیع ونامور بود لیسرداری چهار هزار تفنگچی وچهار صد روپیه ماهیانه وعنایت منزل پالکی سرمباهات برافراشت ومیر محمد صادق که نبیسهٔ میر احمد خان جاگیردار تعلقه هلکور واویکی از منصبداران صوبه سرا بود میشد وتامدت میر ندکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

وخبر رسی لبسر می برد لبصوبدار یعنی گروڑ گی شہر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوہاب خان نصیر الدولہ بن انور الدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج بہ تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی کہ دران آوان حاصل غازیان جہان ستان گشت و مع قلع ہمین سال آنکہ

چون نواب بملاحظہ لطیفۂ لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشتہ برواج و رسوم جہانبانی و ضوابط کشورستانی قیام و استدام میساخت و بہ ترتیب بزم و ترغیب رزم با رعایت شدت عزم و استکمال درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت لعضی از اعیان معروض حضور ساختند کہ عبدالوہاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعہ چتپور را اجراست دیوان کہ رای بہوجنک نام دارد و مولوی عبدالقادر و محمد کریم الدین برادر زادہ مولوی مذکور گذاشتہ خود کوہ چندر گیری را بذخائر و آلات حرب و ضرب مضبوط کردہ بنگہداشت سوار و پیادہ صرف اوقات می نماید ارادۂ او این ہست کہ بعد فراہمی سپاہ خود بچینا پٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شدہ بمقابلۂ ملازمان والا ہمت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرر یافتہ بود میر علی رضا خان کہ وقت آمدن خود از بلدۂ کڑپہ مع لشکر در حدود چتپور یک شب مقام کرد و ضیافت از عبدالوہاب خان تناول نمودہ بخیرخواہی تمام پیغام فرستاد اگر ارادۂ ادراک شرف ملازمت نواب بہادر دارند پیش از انکہ فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند و الا راہ

عاقبت خود پیش گیرند وگرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود یقین شمارند او در اندیشهٔ دور و دراز افتاده قلعهٔ چیتور را
بدولتخواهان سپرده کوه چندر گیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفس شماری میگذرانید
و برصوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشده بود محض پاس نمک چست برخاسته بجواب
عرض نمود که عبدالوہاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگرچه ارادهٔ شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد وقتیکه حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زادهٔ میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت
برافراخته بود با جمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود یافت و میر معز الیه مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که
عبارت از نایڑ کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خبر آنست حسب الحکم رخش عزیمت
دوانده و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج وغیره بمعاینهٔ قهر و
سطوت حیدری شیوهٔ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد
مواصلت بستند و باستیلام عتبه علیایش فرا رسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقهٔ خود صلا داده با زن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدار الامان مدراس رسانید و صاحب زادهٔ والا قدر
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیادهٔ احشام و هزار سوار به تسخیر قلعجات غربی و نیز تنبی آن صوبه
و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

گو چیدشبگیر زده قلعهٔ چیتور را گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبرًا و قهرًا
مفتوح ساخت و قلعدار وغیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت پردلان کار آزما
سپرده سمت چندرگیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضارا سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه طرف کوه فرا رفتند قلعدار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگوله زدنها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود
اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز از این تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کارپردازان
ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافته اند پس انمعنی لبسر دار لشکر شاق
آمده یقین انست که او اراده جنگ دارد همون زمان مشروحًا حقیقت روداد آنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپ قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گوله بالای کوه روان ساخت از قضا گوله اول اندرون محل
زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و واویلا از محل برخاست چون خان محصور سبب
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

گرد همت چون و چرا در باخت و چنان هول و هراس در رگ و پیش سرایت کرد که مرض
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجرهٔ نامرادی بر بستر ناکامی
دراز گشته بود که گلولهٔ دیگر بمثابهٔ دود آه بیکسان از زیر بالا رسیده در باورچیخانه
دیگ طعام خاصه شکست غرض از پیاپی پریدن چند گلولهٔ قطار بند خان محصور از
طرف بیگم صاحبه نامهٔ فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است توپچیان
را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مرکوز خاطر به تفتیح قلعه و ضبط
ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید مارا جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
قلعهٔ مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بندوبست آن ناحیه تعین
کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آورد نواب بهادر بعد چندی بیدرقهٔ فدائیان
خان مذکور را مع زنانه روانه سرینگ پٹن فرمود و پسرش را که عبد الصمد خان نام و
دلیر جنگ خطاب دارد بدرماهه سیصد روپیه و داروغگی سلحدار کچهری سرفراز فرموده بود
و صاحبزاده جوان بخت و جوان سال در عرصهٔ یک ماه ماهی منڈل گڈه و کیلاس گڈه
که متصل قلعهٔ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز
جنگ عنان توجه بجانب ساتگڈه که یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گهاٹ مانند
هفت چرخ برفعت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت ولی محمد خان
قلعدار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بحراست
آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگرچه ذخایر حرب و باروت وغیره اسباب
قلعداری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع ع بر مخنث سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند
هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سواره کوس و کرنا و طنبور زرم نواخته دو سه

ساعت بمیدان ایستاد وصف های جوان بار وپیاده وجلوداران خود اگردشهما داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعگیان انداخت بفاصلهٔ یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی صاحب استعداد دبدبه سواری وشان تزوک وصفوف افواج بآئین درست ودرخشیدن بیرقها وعلمهای زرفشان معاینه کرده بے تکلف این رباعی برزبان آورد رباعی

فلک توسنت راته پا است گویا	نشانهای منخیش ثریاست گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا	الف های انا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار وسپاه قلعه شایستگی افواج وآمادگی توپخانه وکثرت سوار وپیاده مشاهده کردند ترس وخوف برآنها غالب آمده همت مردانگی درباختند هرگاهیکه تاب مقابله ومقاتله باغازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده مظفر کرده امان خواستند وهمچنان زنهار خواهان بامن سلک ملازمان حیدری خزیده دلجمعی ظاهر وباطن یافتند وقلاع وکوههای رفیع به نگهبانی قلعدار وپیادگان احتشام شجیع ازسر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبور گڈه که از آنجا سه فرسنگ جریبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص برقتال وتشدد مورچال کرد تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر برکوهچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است مورچال احداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد قلعداری داد بعد شکست وریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت وباچند رفیق خود اسیر آمد وزین العابدین خان دادنی نایطه راکه داماد اسدخان مهکری فوجدار کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا ومرمت حصار کوه بازگذاشته شرف پای بوس پدر

دریافتہ بنوازش وعواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مہم
قلعداری ویلور کہ استحکام دیوار سنگینش سنگی سخت بردل مبارزان باعزم می زد
و دور پرکوٹہ محکمش دست جرأت ہمت را از دور تر کوتاہ می ساخت مشار الیہ و معتمد علیہ
گردیدند و شجیع مذکور بامردم بار و توپخانہ برق کردار بر تسخیر قلعہ کوہ ساجرہ موکل و متکفل
گشت تا کار آزمایان عرصۂ ناورد ہنگامہ نورد گرم ساختہ بجفر مرحلۂ شکم کوہ ساجرہ خالی
و بجمع جمیع مواد قلعہ گیری ممتلی کردند و بتہدیم بنیان قلعہ توپہای گران سنگ در محاذات
برج نہادند اما گولہ توپہای دمدمۂ طرف حصار ہرگاہ از ہدف متجاوز می شد خود را برنگ
شہاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سگنای شہر از صدمات گولہ اوری
خرابی میدیدند تا شبی اہل قلعہ بیباکانہ از کمینگاہ شتافتہ بہر قتل اہل مورچہ دست
سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس از انکہ صاحب زادہ والا قدر بکشایش آن حصار
مامور گردید بیورش قلعہ ساجرہ حکم فرمود ہرچند کہ شاطران زور آور ہمچو پیلان
شکستہ زنجیر و شتران گسستہ مہار ہنگام نیم شب ہنگامہ آراستہ رخ سوی برج منہدم
آوردند و شہسواران بساط عرصۂ مردانگی اسپان گذاشتہ پیادہ در تاختند و منصوبہ
محکم از آغاز این بازی درست کردہ بدیوار بالای قلعہ آویختند لیکن چابک دستان قلعہ
کہ درازی آن برج منہدم آتش خانہ جان سوز جہان افروز امادہ میداشتند بہ برق
اندازی توپ و بندوق راہ جان بردن برپیش آن نہنگان مسدود کردند غرض
عجب مہرہ ہا بہ بے مہری برہم انداختند کہ فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست
یافتہ از ان معرکہ طرح دادند و چندانکہ از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانہ مات
دیدہ پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارس آنجا بود هول و هراس را در دل خود جا نداد صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم دشوار انجام را به سهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت این خبر که کرنل راس و بلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی یعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سپس جوق جوق سوار و پیاده را به بخشیان کار آزما تعین فرموده به تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ و آن فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی بهزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار به تسخیر قلاع کوهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان دسته دار باده هزار پیاده و یک رساله جوان بارو هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پرمو کل مامور گردیده روی توجه بدان جانب آورد سردار انگریز که کیپٹن جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میپرداخت و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه کوه را بی جنگ بما بسپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده لبسرداری فوجی مثل موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش بر ضا لیش نه نهاده در مقام منازعت در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهیچه که بهم متصل است بعد از انکه بیک حمله بر آبادی تاخته با آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن کوهیچه جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی بچمبار ٹیکری بود و تالابی با آن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کردہ بہ شکست حصار کوہی مساعی شدند با این قلعگیان زیر نشدہ بار ہا بر مورچال افتادہ فتحیاب گشتند چونکہ سردار لشکر منصورہ مدبّر بود محاصران چند بار بر کوہ یورش کردہ ہزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کردہ زنان علاقۂ محصوران را در قریہ و قصبات کہ بضبط عمالان حیدری در آمدہ پناہ گرفتہ بودند گرفتہ کشان کشان بہ لشکر خود بردہ محبوس ساخت و بزبان آن زنان شوہران و برادران آنہارا کہ در قلعہ بودند خرابی حال گفتہ فرستاد بلکہ تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم برانگاشتہ بہیچ وجہ التفات بحرام نمکی نمودند و رستم خان کہ با جمعیت گران بطرف چنجی شتافتہ بود بہ سعی یک ہفتہ ہمہ کوہہا یعنی کشن گڈہ و چنید گڈہ و راج گڈہ کہ سر آمد ہمہ کوہہا است چہ از یک سنگی مدور سر بالا کشیدہ و سخت قلب واقع شدہ و باندر نبڈہ و دہوبی نبڈہ کہ متصل یکدیگر اند و کالا کوٹ یعنی پائین قلعہ مفتوح و محافظان آنجارا مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار و الاجاہی اسیر کردہ بمحافظان دولتخواہ حوالہ نمودہ بطرف ترنامل و سلف گڈہ وغیرہ شتافت صاحبزادۂ جلیل القدر ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانہ و سامان جنگی بہ تنظیم و تنسیخ پولور و فتح کرناٹک گڈہ کہ ظاہر ارتفاع کوہ دست تصرف جرات کوتاہ میکرد و مدنگاہ طول امل در نمیرہ راہ خیرہ می نمود بلکہ قیاس ہوس تا ہوای کمر گاہش راہ نمی یافت و تیاک گڈہ و راوت نیلور وغیرہ عنان رخش عزیمت در تافت چون از راہ دہوبی گڈہ و علی آباد و باگ مار بیٹہہ و پولور بہ کرناٹک گڈہ رسیدہ در میدان محاذی باب آن کوہ فلک شکوہ حقا کہ در جمیع بلاد کرناٹک پائین گہاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاہ لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوہ گرفتہ پیادگان تفنگچی و کماندار را محاذی راہ عبور کوہ نشاندو چند گولۂ توپ از زیر ببالا پرانید اما بہ سبب بلندی کوہ آسیبی بحصار

فلک نمون نرسید چون دو سه روز ہمچنان منقضے گردید روز چہارم صاحبزاده چند اسیران
ارکاٹ را که ہمراه لشکر بودند بجہت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
امید کومک و حکم قتل عام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذاران
بر کوه صعود کرده به دروازه درپیوستند ذره بذره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان
و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظہار ساخته ترسانیدند که زودتر قلعه بملازمان
صاحبزادهٔ فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله
در حیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
امان جان و مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود ہمون زمان
قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنہا بود وا رسیده ہمه ہا را ظل پناه خود گرد آورد
و قلعه را به امینے کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بندوبست
آن نواح پرداخته کوه راوت نیلور را که به رفعت سر بفلک میساید بسعی دور و مفتوح ساخته
کوس عزیمت بتسخیر تیاک گڈه نواخت قلعدار آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم بندوقچی
ہمراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیله بظہور رسانید صاحبزاده لشکر را در
تالابی که غربی کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جہانگیری معموره گرفته
بتیری بنا ساخته بکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ اندازی
و منجنیق پرانی در ایام بیست ہشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضارا
آب حوض کوه چون دل مفلس خشک شده آثار گل ہم نماند سردار قلعه اگرچه ذخیره و دیگر
اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بے آبی که مدار زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه دران دید که قلعه بملازمان سلطانی واسپارد پس التماس نمود که یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعه بگماشتگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزادهٔ شیردل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولندازان فرمان داد تا دست از ریزشی حقه های آتشین برکشیدند اگرچه عرق ترحم بر حال سوختگان قلعه بی آب بحرکت آمد اما محافظان مورچال راهمو بخا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض ندکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمان عاشق زار پرآب شدند چون شب سپری گشت و روز بیرق آفتاب ببرج مشرق برافراشت سردار قلعه کلاه گوشهٔ نخوت راهوای جسارت برداشت و خاک ناتجربه برفرق عهد و پیمان خود بیخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سرکرد صاحبزاده لظهور این امر بسیار غضب آلود شده تاکید مزید درباب تفتیح آن حصار فرمود پس گولندازان از صدمات اتواب کوه افگن حصار کوه راچنان در تزلزل انداختند که در عرصهٔ دو سه روز باز حوض آب چون روی بدعهدان بی آب گردید تا هرچند سردار قلعه برکردهٔ خود نادم گردید و بعجز و الحاح بشفیع باهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه بخشش پیش رفت نشد پس همون شب بهادران حسب الحکم یورشی کرده بحلق اکثر تشنگان شربت خون فروریختند و بسیاری بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حاصل کلام آنکه بعرصهٔ دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی وردا چل و سلم و وینگٹا پیٹه و بهونگری وغیره که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده باتفاق خوانین و عمده ها متوجه درگاه الاجاه دید

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

وکشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یک صد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپہ سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارہا از فراسیس پھلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنابر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آنصوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر به تفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته باششش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که ترملکهیری گذاشته در میتال پیٹهیه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار برافتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات بتجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند برآید چنانچه بارہا همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان چرا ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج برطرف کرده مبلغ خرچ ماهیانه سپهیندی بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسهٔ گدائی در پیش غرض سراج الدوله سر تامل در گریبان نزد دزده برکردهٔ خود نادم گشت و دو هزار تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک هون نقد که در خزانه موجود داشت ببار برداری لشکر پیش کش نمود پس ازان جنرل موصوف تنبیه بهادران وجه همت ساخت و تبدیل و تدابیر همون لشکر هول زده را تعلیم شیری نموده در صحرای فرنگی کوه بیاراست و لکوکها زر از خزانهٔ کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بند و بست لشکر و نگهداشت سپاه و گرد آوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنے سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جزان از نواح و نکل و نیلور و مچهلی بٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و سم ستوران غارت سازان مصئون بود طلبداشته بهیئت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون اشتهار خروج نواب حیدر دل از بلدهٔ ارکاٹ در لشکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساخته سر راه جنگل پٹ نهاد جواسیس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد با لشکر گران مردم بار تا به وندواسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطرار بادیه پیمای پهلچری شده است نواب بهادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوهٔ این بشارت اشارت ورود

جهانذات فراسیسان موکد مساعدت اقبال ارجمند و موید موافقت بخت بلند ش
شد پس از آنجا آستین همت بر ساعد جرأت پیچیده و دامن مبارزت بر میان
مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر لشکر انگریز در رسیده و
بانهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی هلال خان و مهامز اخان
و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانه فرموده بود جنرل موصوف از انهانهر سیده قلعه کرکٹ پاله را
که تهانه نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیده صبح بکمند و طناب و نردبانها
بران حصار بر آمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در برجها مانع دخول بودند بقتل
آورد و بعد از انکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده
جام شهادت نوش کرد فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده پیشتر کوچید
و آن روز اچروا کم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
بکشایش قلعه کوه پر موکل گڈه صرف همت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که بتفتیش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعةً مورچال
باز گذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر از انجا کوچیده از پناه جنگل و کوهها به
پر موکل گڈه رسید و در ترفع مراتب سردار شجیع آنجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سرداری دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلچیری سر کرد اگرچه بهادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرل معز الیه فایز پهلچیری
گشت از فراسیس آنجا که سوداگری مستاجر شهر بود غله و آذوقه لشکر به قیمت گرفته

از آنجا

ازانجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑلور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات ہر جنس بجمل سفاین و جواری از مدراس و جزائر نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در انجا متمکن بوده اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرداران لشکر فیروزی بفاصلهٔ دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تیر بہیا بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد بجنگ بودند چونکه جنرل جاگیر شد نواب بہادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید ہلال را با پنجہزار سوار و غازی خان بید را مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت و صاحبزادهٔ والاقدر را با هفت ہزار سوار و چہار پنج ہزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف تجاور و تہنگر بیشتر کوچانید چونکه صاحبزادهٔ ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور پیش نہاد سپاہیان رستم توالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کورم در ہمون سرزمین بجلیتوک زار ریخته شده بدریای شور میرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و تبخانه که غیرت افزای نگارخانهٔ چین و نمونهٔ فردوس برین بود با زمین برابر ساختند و آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم

دران بوم و بر آتش افروختند	ز در حلقه بر زند و در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت	بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر و الا بود روانه حضور نموده و قلعجات ترکاٹ پلی و شاکوٹه را که ضمیمهٔ آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بحراست آن لواحق

برگماشتہ بجانب تتہرنگر رخش عزیمت جہاندہ و در معمورۂ الیانور وڈیارپالہ عاملان و قلعداران مستقل مامور ساختہ شباشب سمت سیرنگ وجہکیسر کہ مابین جوی کاویری و کورم واقع شدہ و دیرستان قدیم و معبد سترگ ہنود است بل بتازگی و نضارت بی نظیر در ربع مسکون **بیت** دیرہا با سنگ صنعت ہم صنم با زین و زیب مہوشان شوخ وشنگ و لعبتان دلفریب درتاخت و قزاقان را بمعانی غارت فرمان دادتا دلیران بی باکانہ اسپان را در آب زدہ بسان تشنۂ کہ کوزۂ آب سرد بخواہش تمام میگیرد عبور کردہ دست یغما بر کشادند و جملگی اجناس نفیسہ و زر و گوہر گرانمایہ آنچہ مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیلہ و کنیزگان ماہ پارہ از قوم برہمن و لولیان وغیرہ مع زر و زیور حسب خواہش و آرزو گرفتہ آغوش عشرت را گرم ساختند و منجملہ اسباب غنایم ربع حصہ عاید سرکار نمودند و روز دیگر صاحبزادۂ تاجور ہر دو جو عبور کردہ بطرف کلی کوٹہ کہ شرقی قلعۂ ترچناپلی شش و بیست فرسنگ رفتہ بود کہ نواب خود بدولت با فوج پرشکوہ بتصادم اطراف ترچناپلی کہ علت غایۂ اینہمہ اعمال جدال و قتال است و برہم زدن نظام آن محل متوجہ شدہ بود صاحبزادہ دراثنای راہ شرف بساط بوس دریافتہ فرد سامان غنیمت نذر گذرانیدہ یک دو اخل توشکخانہ نمودہ سرخرو گشت چون قزاقان و سوار ہراول لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعۂ شورش افزا شدند حتی کہ معمورۂ جوار قلعہ کہ گویا ہر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف بودند بغارت زدہ اکثر زن و فرزند رعایا را بہ اسیری بردند دران حال سرداری مستر ہال نامی کہ رو بروی دروازۂ قلعہ در آراستگی نوملازمان جہد قواعد می نمود بہ ششصد جوان شایستہ و دو ضرب توپ ارادۂ مدافعت خصم پیشوای ہمت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و ہزارہا مردم شہر باقتضای جہل مرکب معاینۂ صورت
محاربہ بہمراہش شدند چون سواران قابو جوقدم قدم راہ چر کل پالہ کہ شرقی قلعہ بفاصلہ
یک فرسنگ جریبی واقعہ شدہ پیش ازان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانہ
رسیدہ آسودہ بود سر کردند چونکہ سردار مذکور سواران را گریزان دید پی ایشان گرفت
وباندازہ پرتاب توپ پیش آہنگ گشتہ ایستادہ بود و باز قزاقان برگردیدہ شمشیر کشتان
ونیزہ بازان بر انجماعہ اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خوردہ اتواپ پیش رو
داشتہ شلک زنان باستقبال ہو دہمینکہ در میدان پالۂ مذکور رسید از یک طرف
احتشام خون آشام در رسالہای تفنگچی حملہ کردہ بتیر و تفنگ و خدنگ خارا شگاف
جرأت دران راز بساط حیات بر داشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار اسپان
جہاندہ در افتادند اگرچہ سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدۂ درست مستعد داشتہ بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالہوس کہ در صفہای افتادند فرصت شلک نیافتہ
دست جرأت بر زمین ناکامی زد و نوملازمین او ہیبت ناک گشتہ بنادیق بر زمین انداختہ
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانہای رعایای آن قریہ پناہ گرفتند پس
باندک زمان سواران بہ شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان بہ سنان یک یک را
دوختہ از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضارا سردار آنجماعہ کہ از چنین دستبازی چرخ غافل بود بلا اندیشہ راہ قلعہ سر کرد
دران وقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کردہ شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً ہوای شمشیر تا موی سر رسید و او بسلامت داخل قلعہ گردید
بالغرض چند بقیۃ السیفان را اسیر کردہ معہ اسباب رزم آنجماعہ حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرہای مقتول بچند سبد کلان بار کرده بنابر عبرت به اندرون قلعه
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سرہائے
قلعگیان در اندک مدت بهمین دستور خواهیم برید پس بهمون میدان پالهٔ مذکور نصرت گاه
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس
این حال نقد حواس باخته باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درہای
قلعه همچنان کشاده بوده و از مبادی حیرانی چنان پنجهٔ تدبیر دور از کار داشتند که باوجود
قریب جلادت پیشگان عرصهٔ رزم نه یارای دفع و انتظام و نه رای منع اقدام همانا
غشاوهٔ غفلت بر چشم شان گذاشته شده بود نواب بهادر که غافل از وقایع چنین
حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دو سه روز مصالحه
مورچال و اسباب یورش یعنی نردبانها و پشتاره گیاه و پشته های شاخ اشجار
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کرنل لکسن بهادر و شادی خان تحصیلدار آنجا
و مستر هال بسبب عدم فوج که از پنج ششصد مردم زیاده نبودند لاعلاج شده همه
شهریان را چه از هنود و اسلام تبقرر ماهیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران
و زرگران را بتوپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب
مفتوحه قلعه را مقفل ساختند و افواج قاهره در ملک بجاور و اقصای نتهر نگر که هجوم آورده
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا به سیاست خصام اشتغال ورزیدند
چون تغیرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوٹ باستماع
این همه خرابی آن دیار بے نظیر و ورود جهازات بنگاله با جمع کثیر و هم بمعاینهٔ تصادم
طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گسستگی طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بربستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات یورش از راه چیر کل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید و از طرف ورور پاله نزد درگاه نتهرولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و جلال رسید که جنرل کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه توجه فرمایند به سهل ترین وجوه برودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت همون زمان باتمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالحه مورچال را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرده هراول لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی هلال بخشی بر آنجماعت اسپان انگیخته در آویخت و باستعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بران آویزش سخت رو داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف درآمدند قضارا بخشی مذکور به تیر و تفنگ و زخم سنان بسیر جنان قدم کشاد و لال خان کامیخانی همون روز از جاده سعادت منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سوار خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد و شب بر قلعچه سلمبر یورش کرد قلعدار آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سیصد پیاده داد قلعداری و جوانمردی داده به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد مردم از لشکر انگریز جانهای مطلب در باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت بے نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده سر راه گرفت و از یمین و یسار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصونے چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سدراه ومانع گذرگاه شان گردانید وخود بدولت در میدانی بر پناه
ریگ توده بکرسئی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یکتنه جلوس کرده بنظارهٔ حسن تردد
وکوشش فریقین همت گماشت ومیر علی رضا خان بفرمان ترکتازی برعقب آن لشکر
مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلا گرد خویش جوشان دید لبسر داران جهازات فرمان داد
تا بمحاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند ودر حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
ساحل روان شد وتمامی بهیر وبنگاه را متصل بموج دریا داشت وبملاحظهٔ عروض
تخلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد وبالجمله بحملهٔ مبارزت مخالفان را
از پیش رانده بران حصارها دست یافت دران حال صاحبزاده وموسی لالی سدراهش
گشته بارسالهای محمد علی شجیع وسید حمید وشیخ عمر وغیره بشکست اعدا سعی موفوره
بجا آوردند تا تفنگچیان وگولندازان راحمی بحال آن لشکر ننموده بانواع آتشبازی
سر وسینه های زمین گیران می سوختند وباندران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیر بانها پرانیده بیچارگان را هراسان و
زیروزبر می ساختند غرض تا دوپهر آتش کارزار سر بشعله کشیده هر طرف از کشته ها
کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل ورایگان وتلف شدن اکثر مردان جنگ واهل
بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید وبقواعد
درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار ورساله های
مردم بارکه بدفعتش سعی کردند آخر تاب حملهاش نیاورده ناکام برگشتند وبضرب گلولهای
انگریزی اکثر مردان کاری مجروح ومقتول شدند نواب چونکه جرأت سپاه خصم مشاهده
نمود ومفت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست ہمچنان بعمل آوردند درین اثنا میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جہانیده خواست که ہنگامه رستخیز
بر سپاه خصم و اہل ہیرش گرم سازد و داد ستیز در دہد ناگاه از جہازی گولهٔ توپ پریده
بازوی ہمتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشتهٔ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت ہمراہیانش ہجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینهٔ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت و شکیبائی عمل کرده جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاہباز روحش بیک جنبش تبسم بسیر جنان پرواز کرد و از کشته شدنش
در حشرگاه نواب بہادر دریک گونه نشری رو داد پس ہمون زمان لاشش بصندوقی
سپرده روانه سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواہر و دیگر اسباب و اسپ
و فیلش بموجب فردیا دداشت حوالهٔ صاحبزاده والاقدر که حقیقی ہمشیره زاده اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش بر او بحال داشت و بنابر
تربیت دستش بدست صاحبزاده والاقدر سپرد چونکه تفرقهٔ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب ینگٹا پیٹھه در تافت و
لاشہای فدائیان خود را بمہد زمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ برداشته
روانهٔ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از ہمون مقام مع دستهٔ خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعجات متعلقهٔ تجاور و تتهرنگر دستوری یافت چون
جنرل ازان رزمگاه کامیاب برآمد باز به پهلچری آمده ازانجا از راه پرموکل گدّه چنگل پٹ
داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسے جا توقف نه نمود و قزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شور زور یاز پرس ریخته ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده از راه ترواڈی و بیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار اصطبل برای کاه و هیمه در حدود
پرموکل گدّه شتافتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری داد
تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعة شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بے خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضے اسپان گذاشته راه عافیت
سر کردند و بعضے بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعة
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکر این خبر بمسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکریان
تصدیع میرساند چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود
و خود بدولت هم ازانجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه و خرگاه
بپا راست چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
و صاحبزادهٔ ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولنداران شکست را به
حصار مامور ساختند پیادگان با وصف ریزش گلولها و تلف جانها از پناه سنگها

صعود

صعود کردہ در پائین حصار قایم شدند اگرچہ در قلعہ سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم و ذخیرہ
بود اما قلعدار آن قلعہ شیفتہ حسن و جمال فاحشہ نامسلمانہ بود بہرام دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکہ آن فاحشہ را مستبد و مصر در صلح دید روز اول از ین معنی پہلوتہی
ساختہ پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التفاتش زدہ گریہ کنان گفت اگر ارادہ جنگ داری اول مرا قتل کنید و بعضی مردم
نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود بہ صلح کردن خواست دران
حین صوبداری کہ شیخ عبدالقادر نام داشت عہدہ قلعداری بذمہ خود گرفتہ شش روز
جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعہ ریختہ
شدہ تاب مردی از دل قلعگیان رفتہ بود سردار قلعہ دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زدہ قلعہ بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت و بہرمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعہ وندواسی نہضت
فرسود مخفی نماند کہ جنرل موصوف خبر محاصرہ پرموکل گڈہ شنیدہ دو رسالہ تفنگچی معہ سامان
رسد و سرب و باروت کومک روانہ کرد چنانچہ آن مردم تا حدود داچروا ک رسیدہ بودند
بر تسخیر شدن آن قلعہ واقف گشتہ از انجا شبگیر زدہ داخل قلعہ وندواسی گشتند و قلعہ
را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت سہ چہار روز مقام کردہ
تدبیرہا بکشایش قلعہ بظہور آورد و حملات دہشت انداز بکار برد سودی نیافت و
بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی
لالی و سید حمید و شیخ انصر را با فتتاح آن قلعہ مامور کرد پس فرانسیس و دیگر سرداران از
اطراف مورچال زدہ توپ قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعہ ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعداشکنی هم بعمل آمد با این سردار قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب برآمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران بتجویز کرده چنان مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کنند و شبا شب بفاصلهٔ یک منزل برراه کرگٹ پاله و چینگل پٹ بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فریبیدن کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریز موسومهٔ قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت که من بجمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر کوشمالی معاندان نامزد شده ام شما خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز برآمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول خط سردار قلعه را ابتهاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران اثار بشاشت ظاهر گردید اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهمی رسد و گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد اندیشهٔ دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است دریافت اغلب که موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبدهٔ تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برراستهٔ مرقومة الصدر برخاست سردار قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز کشاد چه می بیند که شلک ها درمیان دو فوج باهم متصل

می پزید و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاهده کرده نمی شود بلکه صرف صدای بارود بی گلوله برمی خیزد و دود دو برهوا چتر برمی بندد تا رفع مظنه اش گشته شاهد یقین روی نمود و بیقین دانست که فریب ساست پس همه جمعیت ابر همین طرف نشاند و چند ضرب از گولهای انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعۂ مذکوره عنقریب رسید سردار آن جماعة بزبانی هرکارها پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه وا کنید تا ما هم و بجا آمده با شما همکلام و همطعام شویم قلعدار در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا وا کردن دروازه که دیوار مستحکم عقبش برداشته شده است و شکستن آن دیوار از صتی می باید شما هم و بجا آرام یابید القصه چون آنجماعة بجای مذکور رسیده شود سردار قلعه ببرجی آمده حرکات و سکنات لب و لهجۂ آنها بغور مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک ها از بالای حصار ریخته دمار خیرگی و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت برآوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم رو داد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز بشکر خود شدند غرض لبفراست تمام سردار قلعه از اعادی فریب نخورده مظفر برآمد چون لواب خبر بی تدبیری قلعه کشائی و هزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرانسیس را با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلب داشت و محاصرۂ سوار اطراف آن قلعه بود ۔

کیفیت رسیدن فوج از صوبۂ بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد به قلعۂ رای ویلور و تعرضات نواب بهادر و واقع شدن جنگ ها و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگریزان قلعہ چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن زمیندار کالاستری همراج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد دیپا نیلور متعلقہ تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری آنکه

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگالہ جمعیت شایستہ یعنی پنج هزار جوان بارود و رسالہ فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپ کش و خزانہ مع شصت هفتاد کشتی پر غلہ رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفتہ بعزم رسانیدن رسد بقلعہ رای ویلور از راه ترووالور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو پیش آهنگ گردید طلایہ داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر کہ رونق بخش بلاد ولیسور و وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانہ از راه کندلپور عرف کاویری پاک بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از انکه مقابلہ با عساکر نصرت ماثر رود بهر از ترووالور شبگیر ها زده در سواد شمالی معرکہ گاه کرنل بیلی فرارسیده مقام کرد روز دیگر چونکہ شیر فلک رمہ کواکب را بیک حملہ فرو برده بادهان و پنجہ خون آلود از صحرای مشرق برآمد جنرل از جای بیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدائیان لشکر نواب با سمندان بادپیما انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانہ برداشتہ گرد پیش مستعد شده هنگامہ آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دوپاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقہ کہ زبان زبانہ بندوق در اظهار حجت سوختن دراز نداشت

وچه بوارق خاطفه که بتیر اندازی توپ بجز من مستی خان بیکار خنده زد و صاحبزاده از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چندا ول فرنگ انداخت و هزارها مرد و زن را به تیغ و تیر گرده بیک حمله متفرق و گریزان ساخت و بعضی از سرگردهای فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و برسر آن لشکر انبوه بی سروپا تاخته بحقه بازی سوزاندند و به دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ بغر و مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال و شادان بمقام آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر فیروزی گردید و بهم رسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مدت بعد اخری همین نمط پای مردانگی براه قصد اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبئینش به هیئت مجموعی این است نظم

دو لشکر مقابل برآراستند	کمر بسته برکین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد	دران سوی گردان رستم نهاد
دو رایت به هیجا برافراشتند	بخون ریزی یکدگر تاختند
چنان مجتمع گشته باهم سپاه	ممیز نشد از دو لشکر نگاه
به تیغ و سنان بسکه آهیختند	دو سیلاب رنگین خون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند	بسی سرکشان را سر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق	تب و لرزه زان شعله بگرفت شرق
ز بس گوله گردید آتش فشان	که در دشتش جهت داده ز آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از هدف	شدی هستی کینه خواهان تلف
سیاهی ز سیمای اعدا دمید	سپیدی ز بخت بد شان رمید

ازین طرف مستان خمخانهٔ تهور بی کیف و کم بتکلیف نشاء سربازی از شعور بیگانه و ازان سو شیران بیشهٔ شجاعت بی بیش و کم با پیشهٔ پیش دستی آشنا گاهی ازینجانب زمزمهٔ زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پردهٔ سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان صوب برهم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمه زن تار نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری علی السویه بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رو داد چنانکه گلولهٔ توپ ازان طرف رسیده پای تردد کرنل اسٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر را در تشویش انداخت علاوه برین حال آنکه از صدمهٔ گلولهٔ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد و دل دلاوریش دوپاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده جهان را تیره و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب بصد فکر و کاهش بروز آورده صبحی بآئین درست ازان مقام کوچیده خود را باز بسر حد تروالور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمهٔ گلوله هول زده گرفتار تپ و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد ازانکه لشکر انگریز فایز تروالور شد نواب ازانجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و حسب دلخواه مامور نظم و نسق آنجا گردید و همدرین اوقات جواسیس حضور خبر آمد جهازات فراسیس یعنی عبور موسی لهوسی سپه سالار فراسیس و سانحهٔ لشکر انگریز که از ترچناپلی و تجاور جمع شده بفتح قلعهٔ ناگ پٹن و تنبیه

ولندیز آنجا شتافتہ بود یک یک معروضہ داشتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بہادر باسپاہ وحشم متوجہ نواح تجاور بود ولندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستادہ راہ مصادقت و موافقت درست ساختہ مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمہید قواعد عہود در مقام خاطر داریش آمدہ آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازمات آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جزان لقیمت لایق از وگرفت و دو ہزار پیادۂ احشام بکومک او روانہ فرمود ہرگاہ جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب ہم در قلعچہ ترکاٹ پلی و شاکوڑہ و کاٹ منیار گوڑی فوجی قوی دل داشتہ بتعاقب لشکر جنرل معزالیہ متوجہ این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد اثبات تقصیر دلپذیر چونکہ او بحضور سامان جنگی گذرانیدہ بود لفراہمی پنج شش ہزار سپاہی و اتواب گران سنگ در تاختہ قلعچہ پٹن مذکور را محاصرہ کردہ سعی بیشتر بکشایش آن حصار لعمل می آوردند و ہرچند در صدد منع رزم و سپردن قلعہ بصلح بنصایح پیش آمدند پیام شان مفید نیفتاد تا کار بدان انجامید کہ حارس قلعہ دل از ہستی خویش برداشتہ باسپاہ خود و پیادگان مد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو کہ از ایام معطوف کردن عنان عزیمت از سواد پنچی لعبد بر ہم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی نہ شدہ خانہ نشین بود حالیا برحسب صلاح وصوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جہاز متوجہ آنصوب گردید و لعرصۂ دہ روز بعد تلف ہزارہا مرد طرفین قلعۂ مذکور فتح کردہ مع اسیران آنجا باز از راہ دریا مراجعت بمدراس نمودہ بود سید صاحب سپہ سالار اگرچہ بکومک ولندیز جہد بلیغ نمود اما فتحیاب نگردید سپس ازان کرنل برگفڈ بچہار ہزار مردم بارود ہفت ضرب توپ وچند سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشتہ چونکہ آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن با
بهادران شیر افگن بنظامت آنطرف دستوری یافته مانند تیرے که از زه بر جسته بر سر هدف
میرسد بر نزول بدان بلا داند اخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فراسیس بر اعانت
نواب بهادر بتجاور آمده بعزم حراست قلعه گوڑلور مبادا که فراسیس در آنجا عبور نماید
پشتر کوچید و در سواد پپانیلور که شرقی تعلقه لمکرن بر کنار جوی کورم واقع شده در باغ
نارجیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصل این سانحه مبسا مع صاحبزاده رسانیدند تا
آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دویده شباشب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته
مستعد بود صبحی چونکه سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی
فرمان داد پس گولند ازان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از
صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعتیش پامال حوادث مرگ گردید بالجمله بعد
صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از انجا بفرسنگها
شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیهی کهنه را که در آنجا بود مستظهر خود ساخته آسود و مستر
ٹامسن نامی سردار سوار از یک طرف بر قشون نصرت مشحون زده بمردانگی راه بتجاور سر کرد دلیران
پایگاه تعاقبش تاخته چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبدار
هم همون روز دستگیر شد القصه سپاه نصرت شعار بضرب اتواب دیوار دیر شکسته بناه
گرفتگان را بے پناه کرده وقف تیغ بیدریغ ساختند و احدی را زنده از جان نگذاشتند تا صاحبزاده
ظفر آماده جمیع اثاثه و سامان آنها بر داشته از راه لعل پٹهیه بکوڑلور رسیده غربی قلعه بفاصله
یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فراسیس در مستقر لنگر فایز شده استاد سپه سردار

فراسیس بقلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده فرد یادداشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف فرستاده رسیدش گرفت وخود حسب الحکمش سواری کشتی ها راهی شده بر قلعهٔ صدرنگ پٹن که در آنجا تجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دوصد مردم بارود و ضرب توپ وچیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق کرده فرنگی آنجا را که ارادهٔ جنگ نداشت بر صلح باخود گرفته وقلیچه را شکسته بازبه چنگل پٹ مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل ولایت بودند در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دو روز از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود باسپاه خونخوار وحشم عدو گذار متوجه گشته ممد و معاون ما باشید تا سهل تر به قلع وقمع اهل نفاق وخلاف پرداخته هر یک ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپه سالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست ونواب هم از رسیدن فراسیس به گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده والانژاد با آن وترغیب و تحریص در دفع اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلیو بر راه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزاده فائز حضور شده مهلت خواستن فراسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا چندراس گاؤ توپ کش معه دیگر سامان ضرورش روانه داشته مراجعت بطرف ارکاٹ فرمود و بموکلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجامش صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانه یعنی خندق ومسافات قریبه که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار داشتند چنانکه موضعی بیرون دانه غلّه

بستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالای
برقند ازان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایّام معدود چندان قحط دران خرابه روی
داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد
و قحط اجناس غله و غم و غصهٔ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان فی یدند و تنبولیان
از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بٹیره چون بیڑهٔ پان
برداشتند و طبّاخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از
بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گذارش زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حدّاد از سرد
مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان
بر تپک برگزیده و مسکر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست
از ترهات سبزی بربسته سر خود چون کدوی بمغز شکسته و قصّاب به بی پایگی دشنه بر گلو
آورده دوکان خودفروشی بمسلخ واکرده و صیقلی بکردار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقلهٔ
صبر زنگ کلفت دل زدوده و حجّام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر
آینه سراسر چشم حیران گردیده و صبّاغ از شرم بی رنگی و شوربختی رنگ سرشک ارغوانی از پردهٔ
دیده ریخته آب چهرهٔ معصفر چون زرد آب فرو ریخته و عصّار چون کاوش همه روز بکاوش
جگر و کاهش دل بکارگاه گرد شهر میگردید کنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
نمی نمود و باورچی به طمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و بغفان ناداری
دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری نا مستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ
هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون بر جستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

رهنمون شان گشته راه خود ها پیش گرفتند و برخی بسر خوشی بادهٔ بیخمار اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا نشئهٔ همت رسا یافته عاقبت همان مضیق را توشهٔ عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم مطلق که قاضی الحاجات و کافی المهمات است تشبث نموذند و در حینیکه هلال سلخ شهر شوال از مطلع شام غرهٔ ذی قعده نمایان شد فرستادهٔ کرنل ویلور که مهام حکومت انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اهل مدراس گردیده و از احوال زار و نزار منحنیان قلعهٔ ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غرهٔ زاید النور طلعت روشن جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز منخسفان تیره تخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینهٔ اینحال تنگ عیش گردیده در چاره کار در ماند و آن فرستاده دل از دست داده را بابدرقهٔ لبشاشت قدوم لشکر بازبراند و خود پس از اتفاق راه ویلور سر کرد تا رفته رفته از پناه جنگل ناکلاپور و شولنگر و کوهستان چیتور قلعچه چیتور راکه ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف بآن سمت شنیده پیش از ورود لشکرش قلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بوذند مفتوح کرده بود نواب بهادر بقلاوزی همت و توفیق با تمامهٔ جنود بیباک و سفاک برگرد آن گروه پر شکوه برآمد بعنوانی که گوی بحر محیط با تلاطم امواج طوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوه متصادم گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تمکین و هوش یعنی قوم نهور جوش برسر رسید و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینه های اهل زمین می لرزیده و دلهای وحوش و سباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از دندنهٔ این صدمهٔ باکر و فر کوش اهل آسمان کر می گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار و امواج از زمین کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغانان وخیزان بدستیاری استقامت و مددگاری همت بویلور رسید ظاهراً شهرت بی‌اصل مراجعت لشکر انگریز بسمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه اسباب پژمانی پشیمانان لشکر ناکام مدعیان برخلاف داعیهٔ شان گردیده بود نواب بهادر بحزم و احتیاط توزیع افواج باطراف ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید وشیخ انصر و موسی لالی را با جمعیت آنها بحراست ارکاٹ رخصت فرمود و میرصادق را نیز بحفظ و حراست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچهار هزار سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنابر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمرده باراده مقاومت بازبر رفقای آنها تاخت و همچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چند انکه دانست در هوای امکان بچنگل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپهسالار انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی منیع و ملجای رفیع از کوهستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت دید چندی دران محل اقامت ورزید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه یکه تازی یعنی سپاه فیروزی باظهار تردد ات شایسته و ابراز مجاهدات بایسته مزد مردی یافتند توپچیان حیدری بر سر راه لشکر معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار برافروختند و سرداران تفنگچی و پیاده‌های احشام خون آشام نایرهٔ پرخاش ورزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساخته جمع کثیر را دست بدست درسوختند بااین درآن روز اهل فرنگ استیلا آورد ندو زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب گسیختند و آبروی مرافقت و وفا ریخته بدریافت وقت فرصت از عرصهٔ معرکه پهلو تهی کرده به لشکر انگریز ملحق و متواصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و هیچ پروری نظام سمتستان خود ها نکردند سپهسالار موصوف دران حال رای زد که فرا

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاعب نیست پس پارهٔ از بهر خود با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح بمراج پالکرده خود با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی و احوال کوه و دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بیرتاخته مهم ایشان را بانجام رسانید و چندی از اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جز آن و توپهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش پرواری و غیر آن مواشی بیشمار بدستش افتاد جنس روی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن بکارخانها در آورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعچه چیتور بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالاگهاٹ راند ؁

ذکر باز رسد بردن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین و نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگریزی انگریزان بندر بمبئی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سانحهٔ انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی هر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک تا پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و رؤس

مدعیان دولت خداداد یکسر بحجوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
اقران و اماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس بہ اشتہار خبر اصل غارت بہیر لشکر و تاراجی
ملک زمینداران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی وسواس تمام گرفتند
و مشاورت آنہا زنہار رخصت خروج از دیار شان نمی داد و بوسوسۂ عدم رسد غلہ
اندیشۂ مقاتلہ بی محابا و مجادلہ بی تحاشا در خواطر آنہا متمکن گشتہ از آہنگ مبارزت
ممنوع و متعذر میداشت کہ درین ہنگام نوشتۂ از ویلور باز رسید کہ مطبخ سکنای ویلور
بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمہای اہل جنگ با نفاس سرد شان خنک تر از باد
شبگیر و کزند تر از کرۂ زمہریر گردیدہ از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
سیر و مردمان قلعہ بسعی و تلاش برنج وا زدن قاصر ہمت و نارسا تر از زن شدہ اند جنرل
کوٹ بتصدیق واقعۂ استہلاک آنہا رسد گرانبار بر داشت و بار دیگر بر قاعدۂ مضبوط
ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخافت کہ محمل گونہ احتمالات آفت بود بر راہ نہاد تا
چون متصل بہ ویلور بمصافت پنشیین و عربدہ گاہ نخستین رسید ہمان حوادث زمانہ اتش
در پیش آمد و ہمچنان برق کارزار شعلۂ بلا بالا بر افروخت و خرمن ہوس زندگانی لختے از
بوالہوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنگ دو رنگ انقلاب بیدرنگ دران
مصاف گرد ہی از زمین برانگیخت و بہ تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
قتیل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعے از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
دران رزمگاہ محشر نشان بمدافعت خصم کمر ہمت چست بر بست چون نرّاد دہر درین
بازی سر بازی مہرہ پیش دست فرنگیان از ششدر بیچارگی برون آوردہ نقش
جد و جہد شان بر مراد نشست و بہ تحمل چندین ہرج و مرج بہ قلعۂ ویلور در پیوستند و ادای غلہ

اقوات عزیز الوجود کہ از بدایع اتفاقات بوده باہل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب کوفت و کسل راه ہمونجا بر آسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دھوبی گڈه و آرنی در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفرمند با فواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دھوبی گڈه را محل نزول رایات ساخته بود مخفی نماند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را به تہمت اغماض و لپشت دادن ہنگام فرصت دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک اسپ سواری ہمراه رکاب ظفر انتساب داشته بود و ہم درین روزہا بنجارہای لشکر فیروزی بر چہار پنج ہزار راس گاؤ غله بر داشته از راه آرنی بارکاٹ میرفتند سپه سالار لشکر انگریز با طلاع این معنی فوجی را از گھاٹ گنم واڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجارہا فرستاد چنانچه سرداران فوج شبگیر زده آنہارا بیک شلک پریشان ساخته ہمه راس پر غله را رمانیده می برد صاحبزاده خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دو سه ہزار راس ازان گروه مستخلص گردانید و از پیادہای تفنگچی و کماندار راه گھاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنہا نشود بربسته حسب الحکم حضور بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود و ہر روز در اطراف کیلاس گڈه و لشکر انگریز سواری نموده به شکست دولت اعدا تدبیرہا می نمود روزی از طرف وانمباڑی و اینور گڈه غلات رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گنڈه و بلنچپو می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چہار صد تفنگچی بر عزم برگردانیدن رسد دو سه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگہی یافته بصاحبزاده خبر کردند تا او ہمون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سرپنجه دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران جماعه انداخته ہمه را زنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریده گذاشت بعد یک ماه سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دھوبی گڈه بر آمد نواب بہادر میمنه و میسره

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرده و بهیر و بنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان و آتشخانه عدو بریان مستعد بجنگ گردید نظم

چو غرید کوس رحیل سپاه
روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سوی وادی خصم شد قطره زن
ببارید ان ژاله های فتن
بطوفان دشمن کشی در مصاف
برانگیخت چون سیل خارا شگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر
سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق هنگامهٔ رزم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی برکرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیهٔ جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملهٔ آتش شیرازهٔ مجموعهٔ پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت و او راست طرف باغ مذکور مانند گردباد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعه نواب سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کارگذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ برکشیده بر عقب لشکر انگریز آماده سازند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسره شست اندازی اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پارهٔ برق پارهٔ سواری خاص و بر و طلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر با نطرف دوخته ملاحظه فرمود و تبسم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلان تنومند را السلاح گوناگون آراسته پیش روی سدهی کشید تا غازیان شیر سیرت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز و سوار انجو دراه نداده به تفنگ و سنان و هر حمله

آتش فشان ابواب آفت و بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده و دیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجراست تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثرها بمعرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائره غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت نمودند و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خیرال برداران بر رو کشیده آسوده دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را به اندرز و چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او هرجا بناز دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را ببوم و زاغ بازگذارید یک امروز در ساحت آرنی ماهچه رایت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسی بازنجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق نازبرداری و خاطرداری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم و واجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزیده باوصف ریزش هزارها تیر و تفنگ طنبورنوازی و علم برداری را به تیغ خارا شگاف از هم گذرانیده باآنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوکی از سنان بر بازوی صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید و علم را به نذر ملازمان والا گذاشته بزبان بی ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جائزه آن هزاران آفرین و تحسین یافته از پدک گران بها و خلعت فاخره با کمرهای مرصع و مالا مروارید و دوشاله خاصه سرفراز گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت و بدفع غنیم همت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه سالار موصوف برد هوبی گڈه آن روز فرود آمده روز دیگر از انجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده کوشش رستمانه بعمل می آوردند و از قرولی وبان پرانی پای قرار و ثبات اهل نفاق از جا می ربودند بعلی آباد رسید چونکه جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست غالبکه اراده اش طرف گهاٹ چنگم و بارامحل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم ترچناپلی دارد پس خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ ماربیٹه رایت نصرت برافراخت و قزاقان و بانداران را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بمثابه سحاب برسر معاندان ریختند و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد و زن بنگاله و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پربار به بندگی و اسیری آوردند چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته بپناه ساحل جوی اُو منکلم گرفت و تا شام همونجا آرمید و شبانگاه پیشتر راهی شده بر پیش منقلهٔ حیدری که بجانب آرنی احتیاطاً چند رساله تفنگچی با چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و نسب پردهٔ غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها فرو هشته بود یکایک شبخون زده دو ضرب توپ گرفت و از انجمله از جماعت حیدر علی بیگ رسالدار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم درآویخت حرب عظیم رو داده مردم کثیر مقتول و مجروح گشتند و دیگران ازان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیحش پای ثبات درنهاد چونکه رسالهای انگریزی کوشش جمیله و تردد موفوره بظهور رسانیده تلنگ زنان تا دروازه قلعه رسیدند قلعدار آنجاکه سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریزش توپ و بندوق و جزایل و حقهٔ آتشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شمشیرزنان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که داستانهای جرات رستم واسفندیار در پیش آن منسوخ گردید وجوی خون ازان معرکه گاه روان گشت القصه سپهدار موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری وجانبازی شان آفرینها خوانده بغتتاً برگشت وبلا توقف راه قلعه وندواسی سر کرد اگرچه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت وقت اعدا شکنی نیافت بنابرین در میدان تروا تور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد دو روز از وندواسی کوچیده بمدراس راهی گردید ونواب از انجا بصوب تمری نهضت کرده چهاونی فرمود وهدران سال فوجداران ترچناپلی وتنجاور جوق جوق سپاهی را بمواضعات وقریات کوئمبتور وپال گهاٹ وڈنڈکل وغیره فرستاده غلات ومواشی می طلبیدند ورعایا وبرایای آن اضلاع خراب وهلاک می شدند وبعضی از عبدا اوثان واصنام آن مقام در مساجد ومساکن اهل اسلام آتش غارت وتاراجی افروخته اعلام شور وشر برافراشتند وانگریزان بندر سورت وبمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ وتلچیری رسانیده باتفاق قوم نایماران ریشهٔ فساد وعناد تا تعلقه کوڑک که یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بهادر بود دوانیدند ودست تدبیر وتصرف در بیشتر محال اطرافش درانداختند وباختیار شیوه براندازی خانه حکومتش پرداختند ودرین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایمارو پایله های پالکهاٹ هم جادهٔ انحراف بیهوده سرنخوت وپوچ برافراشتند وفوجی انگریز را از مدراس طلبیده گشته در آزار وخونریزی خلق الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال وحوادث اختلال فوج سنگینی بر سپه سالاری صاحبزادهٔ والاتبار تهور نشان بجهت استیصال تدبیر شان برگماشت وانتظام وانتساق آن حدود بر حسب مصلحت دیدوی باز گذاشت وچهار هزار سوار بسرداری لاله جهبیلا رام مع رساله سلطان سنگ سلحدار بتاخت وتاراج بلاد نیلور وگرد آوری رسد غلات ومواشی رخصت

فرمود و مہامیرزا خان بخشی و نور الابصار خان را با پنج ہزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگٹ گری و
بمراج وغیر آن زمینداران منحرف مامور شدند و ہمراہ ان آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
که با یالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت نخستین عزیمت تاختہ بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عزاصدار یافت که بسمع ہمایون ما رسیده که نا یاران شقی سر از حلقہ بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبی از بدبختان گمراه برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و منوا ران بدان صوب توجه فرمود و صاحبزاده
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بر سبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اوتاتور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تجاور جمع شده عزم مستخلص قلعچه تر کاٹ پلی و شاکوٹه
و کاٹ مینا گودی دارد اگرچه سید صاحب بر حسب استعداد مقدور ہمت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظہور میرساند اما به پست فطرتی سپاه نا تجربه فتحیاب نمی شود بلکه بعض نا تجربه کاری از دست کلران
و تونڈمان و مرور و ترب سواران تجاور شکست فاحش خورده ہول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدید عزیمت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگہان در رسید اتفاقا پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروہی بعزم تسخیر تر کاٹ
پلی و جوقی ہمچون قصد از تجاور فرا رسیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور ہجوم
کردند و از طرفین نردبانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت ممانعت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
در جای آسوده ند غرض گروہی از یک طرف بر حصار قلعچه شلاک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش آہنگ اند یکبار ہمه شلاک ریزان بیشتر شدند

چنانکه تا نیم گهڑی بی تیز تکدیگر بایکدیگر جنگیدند وداد بهادری فیمابین خود ها در دادند تا چهار پنج صد سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا سرداریک طرف بآواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت که پیش روید وسپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ برزد که هان دست بردارید ما انگریزان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته آنچه از ذخیره وجزآن در آنجا همدست شد برداشته بطرف شاکوٹه شتافتند صبحی باز پیادگان ٹهانه در قلیچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید وکیفیت شب دریافت مانند صبح بی اختیار خندید و ٹهانه برداشته قلیچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشتند چند کلر تو ندمان را با خود متفق ساخته بر قلیچه شاکوٹه یورش کردند ٹهانه دار آنجا که شجیع حمید نامی صوبدار بد وصد جوان بود برج وباره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعادی فریب وهول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلیچه ریخت که یورش کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند وسرداران منهزم روز دیگر باز با راستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس وکرنای سواری صاحبزاده بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه وجنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزاده در ظاهر قلیچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین وتحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت ودلاوری بعهده رسالداری وزر جوڑ بهای حلقه دست مطلا وپدک دردانه وجوماله سرفراز ساخته همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ میناگوڑی خبر رسید که دیشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه در حالیکه پاسبانان آنجا بگرد آوری مواشی ورسد جز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات النعش متفرق شده بودند وتنها یک آنها با بیست مرد جنگی وچند زنان علاقه آنها در قلیچه ستاره شماری میکرد دلبسان گردش روزگار در تاختند چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن نواح

قصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب جوشانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نردبانها نهاده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
برسر آنها ریختند و سنگ و پارهٔ کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
پاسبانان در صدد دفع و منع آنها آمده سعی مردانه بعمل آوردند و سر و سینهها ی اکثر حمله آوران را به تیر و
تفنگ دوخته بار ی هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادیق لطف قلیچه
شنیده بالیغار رسیدند و بواسطهٔ ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها برهم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبید و همه کس را در جلدوی تردد شایان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف نزر و پاله نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار نزر و با جمعیت خود معه دو صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار الفقر خود شتافته از آنجا سامان رسد و مواشی بسیار بعید فراهم ساخته به ترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب و رتاخت چونکه سران آن جماعة بعزم عبور جو که
آب بطغیانی بود سامان رسد به کشتیها و سبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلاوت کشاده باران تیر و بان و تکرک
قرولی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آن جماعة بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند مگر سپاهیان بمثابه حباب خودها را در آب انداخته دست و پای تردد میزدند
دران حال بعضے شناوران بحر شجاعت چون سیل اجل و بصفت رعد نعره زنان بآب درپیوسته
بعضے ها را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات وغیرہ بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در قلیچه ترورپال ٹھانه معقول لقلعداری محی الدین خان حمن نامی راگذاشته لقطع مسافت دراز در ایامی معدود بر سر مفسدان چیرہ دست وغیره سران نواح کلیکوٹ فرارسیده بسعی مجاهدات باکار در کارزار بآن جماعه البغاوت شعار بمقتضای شهامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم اختیاری دفرزانگی می شنید و سرداریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد اطراف دهاراپور رسیده بود بمجرد دریافت خبر یلغار صاحب زاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شباشب داخل کرتلم گردید و از آنجا شبی باهنگ شب خون بر جماعت طلایه داران دهاراپور رخش جرات تاخته بود قضارا در اثنای راه آتشیکه شخصے حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که برپشت گاو بود درگرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد و قریب هزار مرد جنگی از صدمه آتش چون زاغ و زغن بر بالای هوا پریده سوختند و از صدا و صعود دود وش طلایه داران منصوره خبردار گشته از اطراف انگیز ها کردند و اکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند و بعضے از سردار و سپاهی بهزار خواری و تباهی خود ها را از آن مهلکه بیرون زده به ترچناپلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون با جمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود بهرجا که نزول وارتحال واقعه میشد لغارت و بخرابی مال و ناموس بغیان شقی مبادرت میکرد داثری از ابنیه و عمارات آنها نمیگذاشت و گروه گروه سپاه را لقلعه و قمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف تعلقات اهل شرک و عناد منتشر کرد و خود بمعدودی چند در قلیچه سکونت ورزیده بود که روزی جمعی از ارباب ضلال فتنه مآل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده در تاخت و قلیچه را محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداختند صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود با دو صد جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیم حسب قرارداد خود با او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نماید آن جهان پهلوان که غیرت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه توهمی از آن گروه انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقه کبوتر می افتد بایهین جانبازان حمله آور گشته در اندک زمان به تیغ و نیزه از خون مخالفان فرات روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلدهٔ ارکاٹ و راندن شان ببالا گهاٹ فرمان داد تا سرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلوفشاری ایشان موجب نفس شماری محتضران وطریان شتاب بر اینان شد که بر اختیار شتاب این سفر شداید سقر مقدم می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای این اقوام منشور هویدا آمد و برهم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب و پرکردن باروت شهر پناه معنی اِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ بصورت می آورد و خروش این صیحه از مقدمات اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً عبارت میکرد و دران روزنامچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ بیدین مباد و هیچ شور بختی شور آن روز مبیناد درماندگان بیدستگاه بطالع شوم خود ندیدند و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود ها از دست جابران نه کشیدند **بیت**

نه کسی را مجال فریادی	نه کسی داد خواه را دادی

چون خوش الجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطه گلشن نشان یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغهای مطیبه و یرانی این چمن باکسوت آوارهٔ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته با مشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وحشت درین سرزمین روی نمود که جنبیدن پرکاهی کوه هول جانفرسائی و دهشت هوش ربائی بر سینهٔ بقیهٔ آفت رسیدگان که بجز عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افگند و برخی از اهل بلده که درین صدمات روزگار با حوادث دوراز کار میکشیدند بعضے بوسیلهٔ عجز والحاح و بعضے بزیرشس نقره و طلا شبانگاه از سرهنگان و نگهبانان دروازه رهائی یافته به مدراس راهی شدند و همدران زمانه به مصداق آیهٔ کریمه کل شیء هالک الا وجهه جنرل کوٹ بمرضی از دار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاروانی و دستور العملش معه دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردید و منصوبه گرد آوری سامان جنگ و اشتغال مهم قلعهٔ مدراس تیقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضے منحرفان جادهٔ تسلیم مدت العمر خود بسر آورده ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی منڈل گڈه انتقالات میکرد و انتظار ورود فرانسیسان مو عود و گورٹلو میکشید که ناگاه سرطان بحر محیط اجل لشکستن کشتی حیات آن غواص بحر شهامت و تهور حباب آسا در برابر کتف سر بر آورده روز بروز رنج والم بیشتر مستولی می شد چند انکه اطبای حاذق و جراحان فایق خروش از فساد بخارات معده و امعاد انسته به منضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن مترتب نه شد غرض شدت و جعش صلابت طبعی او مستهلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت انداخت و قوت هممش شکست و کام و دهانش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه منحوس نهضت کرده در ناحیهٔ پونا که شمالی ارکاٹ دو کروهی است خیمه و خرگاه برآراست چون دست

تدبیر و معالجۂ اطبا و فصاد ہند و دکن ازان دملش کہ توجہ بسرایت باطن داشت لبستہ شدہ بود جراح
قوم فرانسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایۂ مواد و بال جان بشگافت و چون شان
عسل چندین ہزار روزنۂ ناسور جگر تراش و نشتر کاری نیش زنبور و رو سینہ خراش در باطنش
پیدا یافت و مرہم کافور نہادن بران ریش سراپایش بسوخت و از ہر بن موی رشتہ شمعی در تن
او بر افروخت القصہ چون حضوریان از زندگی آن سرمایۂ حیات عالم نا امید شدند بطلب داشتن
صاحبزادہ کراۃً و مراۃً عرض کردند جواب داد کہ برای چہ تکلیف این معنی نمائید کہ از طلبیدنش
کار سرکار بی نظام خواہد شد اگر خدا خواستہ باشد بر وقت خواہد رسید ہمدران آوان حجاسیس
معروض داشتند کہ جنرل کوٹ سپہ سالار لشکر انگریز از جہان فانی بجہان جاودانی انگیز کرد نواب
باصغای این معنی بآن حالت تباہ آہی کشیدہ فرمود کہ خوب شخص دانا بود و بتجربہ کاری تمام از
سپاہ نصرت اشتباہ ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرمودہ فرمان جہان مطاع موسومہ
صاحبزادہ بدین مضمون ترقیم فرمود کہ زود بوجہ احسن بند و بست آن طرف نمودہ مراجعت
باید کرد و نظر غور بمآل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
باشد ہمراہ خود باید طلبید زیرا کہ در امور تنسیق و تنظیم کل مہام دولت ما شمارا مختار کردیم زنانی بل
آنی در کار سرکار تجاہل و تغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت در خزانہ وا کردہ تمامی سپاہ
و حشم را بتفصیل ہر کچہری مواجب یک ماہ انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شہر ذیحجہ رسید از
حاضران پرسید کہ امروز چہ تاریخ است عرض کردند آخر ماہ ذیحجہ و امشب شب ہلال شہر محرم است
پس فرمان داد کہ برای غسل آب تیار سازند اگرچہ طبیب درین امر تجویزی نداد او را برون خیمہ
راندہ غسل کرد و لباس پاک و خاصہ پوشیدہ بر تعداد انگشت چیزی خواندہ دست بر چہرۂ
مبارک مالید و ہمون زمان دو ہزار سوار را باز بتاخت و تاراج ملک پالیگاران شمالی ارکاٹ

وپنجهزار سوار بنا بر رعب افزای لطف مدراس راند و بعضے سردار را بحضور طلبیده در بندوبست کارخانجات تاکید آکید ساخت آخرالامر بقضیهٔ کان امر اللہ مفعولا طلوع ہلال سر شب غرهٔ محرم الحرام اول سال یکهزار و یکصد و نود و ہفت ہجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه جانگاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمر شس آ درد و سیه مستی پر کرده دمادم نفس شماری کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری امادهٔ کاریختن میگذاشت تا در آخر شب که چند جرعهٔ او غذاو شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و ہجوم خمار یاس از حیات بوداع این خمخانهٔ بی کیف و نشهٔ بدمستی سراسر حیف چشم امانی و امالش بر بست و مینای بادهٔ عشرت جوشش بسنگ حسرت بشکست آری لمولفهٔ نظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز
بباید رفت زین کاخ دل افروز

تن کز ناز و دولت پروریده
شود در خاک آخر آرمیده

ازین امر اند عاجز یار و احباب
زن و فرزند نی جرات درین باب

اجل از صاحب حشمت نترسد
ز دولتمند با صولت نترسد

چو انفاس کسے تکمیل یابد
بتاخیر دمی قدرت نه دارد

چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت
بیکدم حیدر و ہم حیدری رفت

القصه خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مهامیرزا خان و بدرالزمان خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سررشته داران توشک خانه وغیره که آثار حلال نمکی و دولت خواهی از ناصیهٔ حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان اینواقعه خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صنوابط امر اسم عهد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیه بحال داشتند و سررشته روابط انتظام تو زک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

اسرار را بهر اخفای این سانحه برهمزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در هنگام شب که جز چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گل گون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند
و شبانگاه بابدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده بتودیع مدتی
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
بصلاح جهانبانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از ان محیط مهیب رحل اقامت
بربسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصے غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهره خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سرکیسه خزاین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات
کفاره لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بهر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و مهامیر زاخان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال ثمره شجره
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بوده کرده درباب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر بتعجیل نز شرایط مبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والا صفات از حیطه قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن برحسب ضرور از هزاری یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف ربوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسزد آنچه میخواست خود

بدولت می فرمود دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوشش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس از تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوشرنگ
بود و فراستی غریب ترو پندار سرداری و بلند پرواز بهیاطرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلم و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و مامور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
گردی وقتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بر دال و خشکه ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
بر نخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینٹ برہان پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان لشمار صد دستی بر سر مبارک می بست چون بمسند می نشست نیمچه براق مرصع
قبضه در پیش میگذاشت و مقدمات جز و کل مهمات مملکت به پیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوشش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام قیمت
گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت رسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد
چنانکه احیاناً نادرا اثنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کواغذ اسناد عمالان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میدهانید و ز مساعده اش برنگ
رنگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود وکسی که کار نمایان و نزد وشایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش براو مبذول داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید وشخص کاردان جهان دیده را به عاملی وفوجداری وامینی نامزد می فرمود ودشمن آرام طلبان وآسوده مزاجان ونفس پرستان می بود وپشت وپهلوی ملازمان تغافل منش ورعیت کش بارها از ضرب قمچی ها نرم میکنانید وشخصی را که از یک خدمت بعد اثبات قصور وفتور در کار سرکار وظلم وستم بر خلق الله وتغلب وتصرف او لشواهد کارکنان معزول میساخت باز او را بران خدمت مامور نمی فرمود واهل دیانت وکفایت واشراف کارهای عمده تفویض می نمود ودر هر کارخانه ملکی ومالی در حضور وغیبت اخبار نویس وهر کارها وخفیه نویس بعدم اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک وبد هر امر دریافت می نمود وگاه گاه در پرده شب گلیم سیاه پوشیده تنها بنا بر دریافت احوال اهل لشکر وغربا ومسافران در شهر وکوچه میگردید ودر لشکر هم همین معمول داشت واکثر سال وماه در مهم صرف مینمود بلکه نتیجه زندگانی خود انتظام امور دولت منحصر در سفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت وخواند بهره نداشت لاکن از رزانت رای وفتت پسند خداداد بر دانشوران وشوار پسندان وهر در ترجیح میداشت وور تعلیم وتدریس صاحبزادگان سعی جمیله می فرمود وکم گو بسیار خوش گو بود ومردم باتمیز با تالیقی صاحبزادگان متعین وخدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند وصبح وشام ذره بذره از گفتار ورفتار وکردار وجواب وسوال آن روز معروض حضور میشد چونکه صاحبزاده والا قدر را بدفع اعادی وکشایش قلاع بهر ناجیه که دستوری میداد اور ا بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان ارشاد می فرمود که شما را بجمیع امور لایق ودانا دیده براین کار مامور میسازیم واینقدر لشکر سوار وپیاده وتوپ خانه وخزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده به هوشیاری تمام سرخرو باید آمد ودر غیبتش سردار وسپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

اور انگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبرداری و نگهبانیش بر آن و زنان برذمهٔ
فدویت خود قرار داده باشند و فتیکه صاحبزاده از بند و لبست کار رجوعه فراغت یافته مظفر
و منصور بحضور رسد بازبه همین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و ممیزان
والا فطرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی اراذل بی تمیز و اوباش پرستیز گردیده از مناصب
و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری فرد

احتراز از الست بدبستان کردن خوش است | صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و نازبرداری
پدران و صحبت اهل اسفل چنان از پایه شرافت و عزت برافتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند
الحاصل بعد چهار روز بشبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد و اکثر اوقات
درجه تحمل بر شوخی و گستاخی مرد شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکرهٔ جنگ
چرکولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
نمکی بیموده از رو بروی ما گریختند واحدی دست بشمشیر برده فدای وارنکوشید ازین رو همه
جانهای خود مفت بر دسیاهی در باختند از حاضران آن مجلس یسین خان و بتی کدری که دران معرکه
گاه جادهٔ حلال نمکی پیموده تمام بدن و چشم خود را وقف شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن
بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول
لطف نظارهٔ حسن و قبح جهان رنگ آمیز است درباخته شد نواب تبسم کرده فرمود که با بر شما
ایراد نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت مهمی فرماند اوبسرانجام آن مهم خزانه درخواست
نمود خود براو خشمناک شده فرمود که همراه زر حباب مثل مهادر خود از سرکار میگیری و اصراف

بینائی ما خوب میدانیم بر وقت کار با زر میخواهی نمیدانی زر یکه تا این مدت خراب کرده از روی حساب درم درم باز یافت خواهیم نمود و نزا مغلل و مسلسل داخل حرکه حرامیان واجب القتل خواهم فرمود و شورخ منش روازان طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط بر عقل و رای پیر مرد نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زر باید و الا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که عرض گستاخانه او بسمع شریف میر سید اما بشان سرداری و صفت ناز برداری بر گستاخی دولت خواهش نظر نمی نمود و به متصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او او باش منش می خواهد و امثال این از کار بار ها بظهور آمده و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتای زمانه بود چنانکه از یک نظر و الا فطرت چندین کار ها که مثل مشاهده نو ملازم و ملاحظه اسپان نوخرید و تقرر قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب با صواب بر محل بر خلاف تقرر بر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیکار بی رنج و تردد درست بیساخت او حافظ حقیقی باوصف تحصیل علوم سلاطین عزا و دولتمندان قدر ما اچنین ذهن و ذکا عطا نفرمود بر قوت حافظه و تدبر که اش هزار آفرین بل لکوک تحسین توان بخواند آری **بیت**

هر کسے را بهر کارے ساختند		میل او را در دلش انداختند

روزی فیمابین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه دینی رو داد و کار از سخن و زبان گذشته بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل اینمعنی معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده پرسید که چه بحث دو راز کار می کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید سُنّی عرض کرد که قبلهٔ عالم این مرد بر کین و رجوع خلفا جناب ختمیت مآب صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمْ که نجوم فلک هدایت اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار فرمودتا او بطور مذهب خود عرض نمود که ابوبکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه از مرتضی
علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفه ثانی رضی الله عنه در جناب ام السادات فاطمة الزهره
رضی الله عنها چنین کرد و بارها رنجانید پس پاس خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود به دولت
عدم دل شکنی هر دو صحبت منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانیکه
حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد نه تا بعتاب حیدری خطاب کرد مرد آنست که عیب و هنر
کسی روبرویش ظاهر کند نه که بر قفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرام هستی
که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر در چنین بحث سیئ الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار
شود شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند و روزیکه به محفل حضور اهل هر دو فرقه حاضر بودند یکی از
اهل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسپ سوار شده راه میرفت قضارا در اثنای راه خلابی
بود ناگاه پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت
که باستعانت صدق جناب صدیق اکبر رضی بیرون آئی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق
اعظم رضی پیشتر خرامی حرکتی نکرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان رضی بیرون شتابی از جا نه جنبید پس گفت
بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم اجمعین قدم پیشتر گذاری همون زمان اسپ از آنجا جسته بیرون
آمد سوار شمشیر کشیده گفت ای اسپ تو رافضی شده نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جاهل سخت نه آنست
هر که زورمند بود اسپ را از گل برکشید و نمیدانی که ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان
پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار خجل شد و بعضے اوقات مزاح و ظرافت عاقلانه از مصاحبین
خصوصاً به علی زمان خان می نمود چونکه صوبه سرافتح شد روزی سوار گشته به تماشای شهر از یک
راسته خرامان گردید و در بعضے کوچهای آن شهر اکثر قنبور پیش خانها واقع شده اند از حاضران

پرسید که این قبور بچه سبب در آبادی انداوشان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
ویرانه بود الحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پیین مردم از هر دیار رسیده شهر
آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شمانه میدانید که این مرو زن برای خانهای خود ها
جنگیده مرده اند اما لفظ لونڈی کا یعنے کنیزک زاده که زبان زد اکثر دکنیان است بر زبان مبارک
جاری بود و بر کسیکه خشمناک می شد اورا باین لفظ میخواند بلکه عین الطاف و نوازش و ابتدای این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایه عرض کرد که این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
ذی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
یعنے حسنین علیه التحیته والرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا که القاب مقدسهٔ جناب والدهٔ ماجدهٔ آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برائی
سرانجام مهمی لشکر متعین میساخت از آن لشکر هرگز بیفکر نبود و بانواع لوازمات چه از زر و
چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر و الامیداشت و هر قلعه را
که تسخیر میکرد بمرمت آن قلعه و بنای حصارهای تازه لکهوکها زر صرف مینمود چنانچه اکثر قلاع
زمین دوزی و کوهی پایان گهاٹ و بالا گهاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
واچکه گره بُر و دزد و حرامی از صفحه شهر و قصبات و قریات قلم و خودحک ساخته احیانا کسی جا
قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمد و کاولی گر یعنے نگهبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجا می گماشت و لشکریان را بداد و دهش و رعایا را بمدار قول
بی کاهش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
یکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواج شهر
اینکه یون گیج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلد و منظور نظر

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد
تا شغلش بهر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و همدران روزها روزیکه بر عهده
داران و حوالداران کارخانهٔ دولت به تخریب امور غضب آلود بود قضارا داروغهٔ دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل کیر خر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنج هزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همهٔ آن فلوس را جمع کنانیده گداختند ولشب یکشنبه
در سفر و حضر رقص زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل مرهٹه است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن به محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت از اولاد
چک کشن راج وڈیر و کارپردازان آنجاست بنابراینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد ده یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و نندراج را به محل عالی بار داده دو سه
ساعت اوقات همایون به نظارهٔ آتشبازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوامیس و حملات
فیلان کوه شکوه بایکدیگر و پنجه بازی مصادرت یلان تن و مند که در دکن جهٹی نامند صرف میفرمود
خران را بجای آب شراب خمر بسمری تمام نوشانیده در تپش صحن جهٹی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حملهٔ شیر و لگد زنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با کتکهای صندلی از خرسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را حسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در همین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر درآویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بخشت و او را بانعام زر و خلاع و اضافه از آز و نیاز دنیا مستغنی میساخت چونکه شیر غالب گشته

مرو را بر زمین آورد و تفنگ بر داشته چنان میسوخت که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سلامت بر میخاست و در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنابر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹ و دیگران فرمان میداد و در مہم ارکاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجه سرایان مردم آزار و عاقبت خراب اکثر دوشیزگان شکیلہ ہر قوم را خواه برضامندی وا لیان آنها خواه بجبر طلبیده آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کنیزکان مه پاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بہم رسانده داخل ناٹک سال محل زنانہ میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام گفته اند و قوی جثه و میانه قد بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود بیت

بهر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لافتا الا علی لاسیف الا ذوالفقار ✣

نقش مهر جیبی بنام فتح حیدر بود و به محنت شاقه یک حرف حا و اثر گونه بنابر دستخط که لازمه ارباب ریاست است مشق کرده بود باین شکل سے غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در ہوشیاری و حزم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسر برده شخصی تاریخ رحلتش درین فقره یافته۔ آه مردے حیدری دل رفت ✣ و دیگر باین فقره که جان بالاگھاٹ برفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر جلوس خدیو[۱۱۹۶] والاشان سموالمکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق[۱۱۹۶] مهام سلطنت خداداد و بیان لشکرکشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوٹ سمت وندواسی و مراجعت

شان بمدراس و روداد سن یکهزار و یک صد و نود و هفت ہجری آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی جها میرزا خان خایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پر اختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط وربط لشکر در خلوت مفصل معروضداشت وباقسام قسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را آلمدر کرده بود حاصل گردید ومبشر اقبال بگوش هوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

مشنو از کس پای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح وظفر
شاهباز از صعوه نهراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یابد از روباه شل هرگز ضرر

برحسب معروض دولت خواهان صمیمی که بدرجهٔ اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم به لشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بهجت اثر را بدولت خواهان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید نظم

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح وبشارت به مهر وماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
فلک نوید همین داد اهل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر سرداران وعهده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند وبتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعد روز شنبه بستیم شهر محرم الحرام سنه یکهزار ویکصد ونود وهفت هجری صدر آرای جاه وجلال ووساده پیرای عز واقبال گردید چون اورنگ حشمت ومملکت از مین قدوم آن خورشید اوج سلطنت وفرمانروای درعلو قدر ومنزلت از سپهر برین برتر آمده وملک ودولت رواج خسروانی ورونق جوانی یافت بجهت نیکوخدمتی وهواخواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات شاهانه بنواخت وبه مناصب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلس جشن وسور فرمان داد فرد

بیار است بزمِ ہمایون کہ او را	بہشت وبہار است مولیٰ وچاکر

دوران مجلس شعرای فصیح زبان وندمای ملیح بیان از ابر طبع در آبدار نظم ونثر نثار کرده از خوان احسان سلطان کشورستان بہره مند میشدند بعد ازانکہ بساط مجلس سُور وسرور ور نور دیده شد قدم با میمنت بر مسند انتظام امور جہانبانی نہاد وفرامین ضبط وربط بہ جمیع قلعہ داران وحوالہ داران و تحصیلداران ممالک محروسہ فرستاد وبر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل ونصب کارپردازان ملک ولشکر آغاز نہاد وہم کنان سر بر خط فرمان والاشان گذاشتہ بتقدیم خدمت کمر سعی بر بستند ہم چنانکہ حلقہ بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیہٴ انقیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الاآن یک نمک حرام ایاز نام کوتہ اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد وباسردار انگریز کہ بجوار بلاد نگر باتفاق قوم نابکار ریشہٴ فساد وشرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر قلعہٴ بندر کوڑیال ترغیب نمود پس ازانکہ سردار انگریز قلعہ مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور باقتضای نقاص دلی وبیوفای قلعہ نگر بوی سپرد وہمدران زمان سپہ سردار فراسیس ودو ہزار فرنگی بسرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانہ کرد بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان کہ از سردار وسپاہ حبش وعسکر خاطر جمعی دست داد معہ لشکر نصرة پیکر کوچیده ساحت کاویری پاک را از فر نزول رایات واعلام ظفر آیات رشک افزای سپہر بوقلمون ساختہ بود کہ جنرل اسٹوٹ وجنرل لانگ از راه چنگل پیٹ بعزم مقابلہٴ سلطان گیتی ستان تا وندواسی لشکر کشیدند خدیو مظفر باستماع این خبر بسان غضنفر باتمامی عساکر ظفر ماثر از راه دوشی مالور بدفع اعدا نہضت فرمود وبفاصلہ سہ کروہی وندواسی محل نزول رایات جاه وجلال نمود روز دیگر فرمان محاربہ داد تا سپاه داران میمنہ ومیسره وقلب باآہین ودرست آراستہ توپخانہ پیش رو گذاشتہ معہ فراسیسان صف آرای جدال وقتال گردید وسرداران انگریز باسپاه خود بمیدان

هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ رسیدند می که الحاق جمعیت فرانسیسان بہ جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین
دانستند پا برجا ماندن نتوانستہ آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
حال و رعایت آل شمردند و ہمون شب از گور بندر راس فرمان مراجعت رسید بنا برین صبحی فردای آن
روز قلعہ وندواسی شکستہ با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب
کوچ کردہ بر سواد ترو انور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند کہ بلاد نگر و کوڑیال بندر متصرف
انگریزان بندر بمبئی رفتہ بہر قریہ و قصبہ آن نواح انگریزان مسلط شدہ اند و بعضی فتنہ جویان
نیز کہ منتظر فرصت بودند از ہر گوشہ سر نخوت بر داشتہ در مقام عناد و فساد پا فشردہ اند چنانکہ
ایچی شامیا زناردار سر دفتر اخبار نویسان کہ در دار السلطنة است با قلعہ دار آنجا یکدل و یک زبان
شدہ در فکر خرابی خانہ جاہ و جلال مخدوم جہان در افتادہ انگریزان مسلط آن نواح را طلبداشتہ
است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپہ وقت را غنیمت انگاشتہ چند پیادہ
و سوار جمع ساخت و عہد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مچھلی بندر بارادۂ تسخیر حدود کڑپہ
با ایشان موکد ساختہ رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجہ رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر وغیرہ و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنابای بدست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیما بین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع بظہور جہالت نامطبوع و

روداد ہمین سال آن کہ

چون علی التواتر اخبارات بغیان و فساد است فتنہ انگیزان و تسلط انگریزان دران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع و قمع بنیان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنحدود درست کردہ بدر الزمان خان بخشی را با ہفت ہزار تفنگچے و صلابت خان بخشی را با شش ہزار سلحدار و میر غلام علی بخشی را با دہ ہزار پیادۂ احشام بسر جبلی و سپہ سالاری میر معین الدین عرف سید صاحب در پایان گہاٹ گذاشتہ و خود بدولت با تمامی سپاہ خونخوار و فراسپسان تہور شعار باستیصال ریشۂ خس و خار بنواحی نگر نہضت گماشتہ و مسا لہ در پاداش عمل آن شور بخت کہ لاخیر فی عبیدی صفت کاشقہ او بود بعید از آئین ہوشیاری و دور از ضبط سرداری دانستہ بطریق یلغار دویدہ و در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور بریدہ و ہمدران بہ حیل اشارت بر آوردن صندوق جنازہ نواب مرحوم از مدفنش کردہ بودند نزولش بہ مقام معلوم و ورود صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا معتمدان بارگاہ حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازہ را بسر رنگ پٹن بردند و در لال باغ کہ جنوبی شہر کنجام بر ساحل این طرف جو واقع شدہ نواب مرحوم وقت لشکر کشی بہ تسخیر پایانگھاٹ بہ تعمیر مسجد و مضجع منورہ فرمان دادہ قلعدار آنجا با آئین ہمین احداث کردہ بودند اندرون مضجع مذکورہ بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش بہ بندوبست دار الامارۃ و عزل بدخواہان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر بر صاحب مرحوم بدفع فتنہ اسید محمد خان مختار کل کردہ سمت کرپا بہ رخصت فرمود و خود آعنۂ ہمت ہای بلند و ازمۂ نہمت ہای بار جمند بآن موکب کوکب شکوہ بصوب ولایت نگر معطوف گردانیدہ از راہ دیون ہلی و مدگری و صوبۂ سرا حد و د چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و ولتخان فوجدار آنجا از راہ دولت خواہی مع توابع حاضر حضور شد و شرف زمین بوسی حاصل ساختہ مورد الطاف و نوازشات سلطانی گشت و ازسر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیدہ

ببادیه نوردی راه دور و دراز بازمنه مقصور اعلام استقلال و رایت استیلا در فتح تنبیه ایاز برافراخت
و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سه مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر بآسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات گم کسی دیده هر
قدمیکه فرا پیش می نهاد بنیان سبقت جسارت بدخواهان اعنی جماعه ایاز مردود بر باد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سدراه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال منهزمان مقبوح ساخته پرتو
نزول رایات زیر گهاٹ سیورم انداخت و پیش ازین لشهرهٔ قدوم لشکر نامعدود آیاز مردود با
سرمایهٔ مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائرهٔ کوهستان مضیق المحال برآمده بقلعه
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنة گرفت بر سبیل الیلغار از راه بنگلور
شتافته در دامن کوه پچه گری کنطه بر کنار جو فرود آمد و بر مضمون این بیت

	ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم		وگر با چو او صد برآئی بجنگ +

مد نظر داشته بمقتضای دوراندیشی از راه گرگ آشتی جادهٔ یگانگت و مصادقت با قلعدار
یعنی آنجا پیمود و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
الفرمان والاشان به بندوبست خطهٔ نگر از راه کوڑک میشتابم قلعدار مذکور لسخنان خوش آمد
وابله فریب شیح مزبور از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هرگاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره بیرک بندی
نمائید پس خود ببدرقهٔ پنجاه مرد کارگذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

وبلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نموده مجرد اصغای
صدای ترهی کمین داران چابکی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یزک بندی نمودند
خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعدار و نایبانش و آنچه شامیاو شریکانش رفته تا و اکردن
چشم بغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده محبوس ساخت صبحی بتجویز و الدهٔ
ماجدهٔ سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شر کار شامیا بدار کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم در قفص آهنی که جزای بدکرداریش همین بود بند کرده قلعداری دار السلطنت به سید محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بذمهٔ اسد خان رسالدار که مرد شجیع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچهای دراز معه خطوط
والدهٔ سلطان و کیفیت نامهٔ بند و بست دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود بعنایت پدک
و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والاشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ داد تا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ
سر راه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و بر عقب محافظان آن طرف فرا رسیده
شلکها ریختند و جماعت فرانسیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازهٔ اخیر گهاٹ
هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق باهم جنسان افگندند و خود بدولت بدریافت سراغ
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال بر آمد و بغتةً بر سر آن اجل
گرفتگان چون مرگ ناگهان بر آمد و چندانکه دست یافت جیوب همت خصمان بشمشیر بران بشگافت
چون جماعت انگریزان و جوانان بغی نکبت نشان از عرصهٔ معارک واقع دروازه پهلوتهی کرده
بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر راهی مستعد قتل و حرب شستند و توپچیان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه بهمت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب منهوران پای استقامت و مردانگی کرده با شکوه انگریزان و جماعهٔ منحرفان از جا نرفت اما نزد دخاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان در غایت نامیدی و نهایت زبونی آوارهٔ وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر به لب و دهان تحسر آنها میگذاشت و حال به یمقال انجا میدبیت

نه یارای رمیدنها نه رای آرمیدنها | مرشک چشم حیرانم نه میدانم چکیدنها

علاوهٔ این حصار نایابی جرعه آب که چاهی مدار زندگی قلعه گیان بدان وابسته در پائین دیوار بروجی واقع شده بود بصدمه سنگی که از مورچال بمثابه شهاب ثاقب بر همین دیوار واقعه چاه نزول نموده حصار از پایهٔ خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران سرالبستان بی آب آبدیدهٔ جرات الیشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد کوچهٔ مذلت بر فرق متردان سیر از جان بیخته جز کباب جگر سوخته سیخی بر شسته نمی یافتند و کارد باستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند و برای یکدانه برنج باریک و کنده در حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابه خمخانهٔ غم نادیدنها می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی باد و سه هزار مزدور و دیگر سکنای آنجا باخمهای مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از توپ و بنادیق و جزایل بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه گیان را از آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند بامید آب چون ابر گرد نده قطره زن ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برق ازان رعد صولت یعنی غرق بحر خون شدند و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود با سنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند چون عاقبت الامر سردار قلعه و نایبش به گرفتاری پنجه قهر و غضب خود ها را رنجه دیدند مضطربانه بتشبث

ذیل عافیت دویدند یعنی بوسیلت محمد علی شجیع شهر و قلعه بتسلیم گماشتگان درگاه والا کردند چون بیاوری طالع روز افزون جناب والا به هجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیهه گفت که - حیدر نگر گرفته ۱۱۹۷ سلطان رحمت جنان مکافات اعمال منحرفان بدشنام قبیح و نفرینهای وقیح رسانیده همگنان را در سلاسل اساره سلسله بر پا و مسلسل گردانید و جماعهٔ انگریزان را علیحده در اماکن محروسه محبوس فرمود ایاز که از سر حد خصال محمودهٔ وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار غرق شدن فرعونیان بی سامان آگهی داشته خود مع عیسویان غریب الدیار در نیل ناسازی نیل مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز از بندر کوڑیال سمت بندر سورت و بقول بعضے بندر بمبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت دران حال جاسوسان هشیار مغز خبر رسانیدند که جوقی بسر خیلی کرنل کیمیل نام بکومک قلعه مع رسد گران می آید بسکه نایرهٔ غضب سلطانی مشتعل گشته چون برق خاطفه در تاخت و سواران پاگاه را به معافی اموال غنایم آن جوق پیش آهنگ ساخت و قزاقان و سلحداران را صد روپیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براند و به میدانیکه دو تالاب پر آب بفاصله نیم فرسنگ بود حسب الحکم والا رسالهای تفنگچی و پیادگان شیر توامان و بانداران برق نشان توپخانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم درداد و سواران چیوو دکاکر اگرچه این قوم داخل گروه پنڈاره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می برند و در فنون مردم آزاری و غز باکشی مشهور دهر اند چنانچه با خدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود میبازند و دیگری را هلاک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر هلاکت و غارت گرد خویش متلاطم دید برای آب نه کرده بد لااوری و آب و تاب تهور پا در معرک ستان رزم قایم داشت آخر بسبب کمی شرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد علیخان بیگین پلی والا که در شروع این جنگ دو ضرب توپ به مخالفان سپرده بعد تلف اکثر مردان کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج وهاج والا را برا بمعنی ناخوش و برهم دید باز بپاس ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ابتدای آن لشکر بظهور رسانیده بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده بود لبسکه شعلهٔ قهر و غضب سلطانی بجنبش تندباد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانهٔ خصم سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش باهره چون صاعقهٔ شربار ناگهان بر سر قلعهٔ کوڑیال بندر در آمد و لسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پرانیدن خس و خار آفات غضبی دیدهٔ خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس نوازی رعد و تیر باری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز لبسر و قهر جوشید که دران خطهٔ زمهریر آسا تابش مهر در مدت دراز کسی بچشم تصور نمی دید و دران ساحت برابر سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر بمعاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز و جریات انهار عظیمه طلاطم انگیز شد و کثرت عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی و الایام مجال انتقالات محل جدیدهٔ تنگ آورد و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیه السلام بر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر ارزاق و قبض ارواح متوجه شدند معهذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با تهور جهد بلیغ نزبذل کردند و جهم مرحله و مورچال بانهدام حصار بروج قلعه بکفایت رسانیدند و بچند منزل کشتی که بهمت نموده با آلات حرب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کومک مسدود ساختند و قلعگیان نیز که

بتحمل شداید مجادله وصعوبات محاربه مشهور بودند بر برج و باره هجوم کرده داد دلیری بهادرے و کوششهای مردانگی داده چندماه جنگیدند عاقبت الامر از فرط امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به ذروهٔ حصار انتصاب یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برتافت بکیر محصورین چه از اهل آندیار و چه از اهل فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب درخزیدند و هر یک فراخور حال خود منصب نوکری عمده یافته ناصیهٔ ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعهٔ منگلور و هناور وغیره بسهولت وجود مستخلص و منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خود پسندی و بجرکت و لغزش نابخردی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعه نگر مامور بود دران حال که ایاز نا محمود الخصال از جادهٔ حلال نمکی برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز از بنای بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعدار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور در آمده بامید امان جان و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعدار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان مبارک ارشاد فرمود قلعهٔ نگر با وجود پری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن تو که اشراف و بجراست چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر

بیشمار بود لاکن نایکواڑیان و هزاریان احشام باشارهٔ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساختند
وخفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا لاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش از آن هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی درین صورت صریح حرام خوری هستی الحاصل بر حسب مشاورهٔ دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسد خان جهکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز برین کار مامور شدند
چون همه بموجب معهود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شجیع بود
طلبداشتند او جاهل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفتهٔ من است او را
باید بخشود و بعدم مقدور این امر اول مرا باید ارکشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که امروز بپاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و به نیز کداران حضور
بسپارند ایشان هم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
اصرار بیشتر نمود و فرمود بچنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنهٔ
عظیم و قصور فخیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعداران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نمیدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیغرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس رحیلش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمهٔ خود گشت آری

فرد

نصیحت را بکج طبعان اثر ہرگز نمیباشد | کہ ممکن نیست باران سبز سازد شاخ آہو را

اگرچہ سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نمایش اغماض بر گستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تامل وتحمل سر بر آورده بہ بخشیان ہمون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بہ قتل گاه بروند جاہل مذکور بہ محض نادانی وجہالت بیجا بدانست کہ بیت

خلاف رای سلطان رای جستن | بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان مہلکہ بر آورده بہ فیل خود نشاند و بانگ برزد کسیکہ شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگچے از رساله متعینش با و ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگ پٹن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضے معاندان کہ از مدت العمر در شکست قدر و منزلتش بہانه می جستند اینمعنے را بالعکس معروض حضور داشتند کہ محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفتہ بطرف کچی بندر راہی شده است یقین کہ از آنجا بصوب بنبای خواہد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اغنش روانه داشتہ خود بدولت ہم مضطربانه سوار شده متوجہ گرفت و گیرش گردید و سید حمید سپہدار رکاب را کہ شخص قوی ہیکل و زور آور و مدبر بود مع غازیخان باحضارش فرمان داده پیش راند پس ہر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاختہ بر تیلی کہ چہار کروہی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوستہ بسخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفتہ براه راست آوردند چونکہ جاہل مغرور از فعل خود نادم گشتہ ہمینکہ از فیل فرود آمد سپہدار مذکور دستش گرفتہ مع مجرم واجب القتل و شرکا دبید الش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراستہ در پالکی برقع پوش نشانده روانه سرینگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمہ خاص فرمود و بعضے شریکان او را باثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضے را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شرر آتشش بخرابی رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده براسیر مطوق و مقید با نکها برزوند کرای
خانه برانداز لبساوش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی باختیم هرگاه این شور و غوغا
بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ
صبحدم زبان خود کشیده جان داد و بعضی گفته اند که در انگشتش حلقه طلائی الماس چسپیده بود برآورده
الماس بر یک سنگ کوفته فرو برد و مرد و شخصی تاریخ بدیهه چنان گفت که - رکن دولت به افتاد - چون
بدرقه صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته از آن صندوقچه مقفل که در آن
چند خطوط سرداران انگریز که در مهم پایانگهاط بنابر الحاق موافقت با خود و تقرر جاگیر عمده ترقیم
و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت برآمد اگرچه آن دولت خواه باکراه اینمعنی جوابیکه
شایان حلال نمکی بود بایشان برنگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک ننموده بود ناگاه قرطاس
آفت اساس بنظر قهر منظر در افتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و تهمت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنی منکوحه اش را بزوجیت یکی بندۀ پاکدل
و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادت
مند بجا می آورد و والدۀ سلطان باستماع این خبر افسوسها خورد و برزود رنجی آن حضرت
نفرینها کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بحرم سرا طلب داشت اگرچه کمندان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی بصرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیده او را از فقر الغنیمت گرفته باز برویت کار او عنایت میفرمود وصیت داد و دهش

بحدی رسید کہ اگر گاہی بر دیوڑی خاص نواب بہادر درویشان جمع شدہ آواز میکردند تا حکم
میشد کہ ایشان را بگوئید کہ نزد آن اوباش منش بروید و او از این معنی بسا خوشدل شدہ از نقد و
جنس و ظروف و پارچہ ہر چیکہ موجود میداشت بآنہا می سپرد و بعد فوتش چون جستند در صندوقچہ
خاصش با وصف موصول ہزار روپیہ ماہیانہ از خزانہ و دو ہزار روپیہ از موضع جاگیر بغیر از چند
پارچہ مستعمل و یک کلاہ و دلق فقیرانہ کہ بخشیدہ امین شاہ صاحب مرشدش بود و چہل کاس
فیلی چیزی نیافتند القصہ بعد از انکہ قلاع آن نواح بحراست دولتخواہان ناموس پرست سپردہ شد
و بدر الزمان خان کہ از لشکر سید صاحب بعد جنگ بندر گورٹور حسب الحکم حاضر گشتہ بود
بفوجداری و ایالت الکہ نگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویہ عالیہ خود را بصوب
قلمرو کورٹک کہ نایاڑان و کورٹکیا شقی و رآنجد و دلیر شیخی مرتکب جرات بودند و بعلت فساد
انگیزی تمامی سواد آن معمورہ خراب نمودند متوجہ فرمود چون بلای ناگہان آسمانی بر سر اہل فساد
جنگل سرحد بل و شقیان نواح کورٹک کہ در خلال جبال شامخہ مختفی و متولد می بودند تاخت
آورد و چندان کہ دران دشت و کوہستان دستگاہ رسائی یافت سرہای منحرفان وقاحت
دثار چون مار بہ نی نیزہ و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنہ آن ملک پاک بروفت
و قلعہ بل را بمنظر آباد موسوم ساختہ حوالہ قلعدار دلیر نمود و بایالت در و نسبت بلاد کورٹک زین العابدین
خان مہدوی را کہ دولتخواہ قدیم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیہ و تادیب و عزل و نصب شرارت
کیشان و طغیان آن نواح موکد و مکان صوبہ نشین را کہ مرکرہ نام داشت بظفر آباد مسمی ساختہ
مامور فرمود و خود بدولت بجاہ و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگ پٹن رسید تا اکابر
و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافتہ بسعادت تقبیل رکاب ظفر
انتساب فایز گردیدہ بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضارت پذیرفت بعضی مفسد انرا که بانی مبانی فساد بودند بفدای قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید و بتوپ پرانید و ربقه بسیاری از نایاران بلاد بل و کوڑک که متدین بدین ترسا بودند در ربقه اسلام در آورده بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا برافراشت هر گاه که کوکب دولت و حشمتش در عروج به معارج رفیعه فر و شوکت و ترقی بمدارج علیهٔ فتح و نصرت بود نقش انتظام در چارسوی مملکتش بر مراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم و نیز شجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی و حساد در جیب عدم در کشید هیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبازرت هر ذی بالی چون دراج بال و پر طاقت دعاوی مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست قدرت بسته و بهمه جهت سر پنجه زور شکسته میداشتند قطع نظر ازین در وجمعیت کران فراسیسان بندر مورس باستعانت آن خدیو دادرس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود را بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مستر ٹلیز و کرنل ڈالسن بطریق ایلچی با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والا شان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحریک سلسله مصالحت بر روی خلایق کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صد آفت شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافته و ودایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و بسخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و نزاع شست و شو داده استخلاص اسارهٔ انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و قلاع مضبوط باشد استدعا نمود چون التماس سعادت انفاس ایلچی بعز اجابت رسید بمیر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان داده وکسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهاٹ
رخصت اقامت بربستند وگروهی از اسارهٔ پایان گهاٹ مع عبد الوهاب خان ونو العانش از قید
رهائی یافتند وبسیاری از صناعت پیشگان آن حرکه مغبون مغضوب گشتند بعد ممهد قواعد مصالح
وشرط وپیمان برهنمونی فکر رسا باحداث اختراعات کاربست ودساتیر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا
هر سر کرده متکفل نظام ومتعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق ودر حین حیات
نواب مرحوم دستور جنگ وآراستگی مردمان بار از اصطلاح وآئین فرانسیس بود در عهد خود قلم ابراد
بران رسوم برکشیدند وبتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابو القاسم خان
حیدر آبادی المخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی وترکی بدل
نموده کتابی مسمی به فتح المجاهدین ارقام فرمودند ومنجمله سپهدار خطاب دادند وفی قشون چهار رساله
پیاده ویک رساله سوار مقرر فرمودند وجماعه صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رسالدار
وسردار جوق جوقدار نامیده شدند ودر یک جوق دو سرخیل وده جمعدار وده دفعدار مقرر گشتند
بدستور چند سوار را بر قاعدهٔ ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند وبشمار سی صد مردم از ان جدا
کرده به ٹیپ ولود سوار آنجماعه را بیوز مسمے ساختند تا سر کردهٔ ٹیپ ولود ٹیپ دار ولیوزدار ونقیب
آنجماعه که در اصطلاح فرانسیس وانگریز مسٹر واجیٹن گویند برخلاف نقیب قشون ورساله به لیساقچی نامیده
شدند بشیر باشرن موسوم وحاکم چهار ٹیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
باختراع وترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بر محل لاحقه خود مذکور خواهند شد وشستری مذکور
سپهدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بچپ گیر دمک زبان زد عالم گشته بود
همدران آوان بار کچهری بخشش کچهری وسوار کچهری وبه عسکر کچهری وبنده کچهری باسد اللهی کچهری
نامزد گردید وهمدران سال طرق وشوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ هایل وحد فاصل بوده از همه

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهاٹ بود و کیفیت جنگها که فیما بین سپه سالار موصوف و انگریز و فرانسیس پیش از تقرر صلح رو داد در یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری و حضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر و ارفاع قلاع پایانگهاٹ در سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور و ڈنڈکل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رسالهای تفنگچی و اتواپ بدفع شورش خصم پیشتر براند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده فایز تر و پال شده بود خبر رسید که عثمان خان نزین قلعدار کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپٹ راو دسته داران که بجهت تنبیه نابکاران شرارت کیش نواح پالگهاٹ نامزد شده بودند رفته است کرنل مذکور ٹهانه دران قلعه گذاشته پیشتر کوچ نموده قلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بکشایش آن سعی می نماید خان سطور از آنجا شبگیر زده بر سر ش رسیده این طرف جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور آن روز مقام کرد چون روز دیگر بنظر دوربین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ ازینجانب برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و بنیری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جوقداری را مع جوقش باآلات حرب و پیکار وانتخاب و مستعد به تعیین قلعدار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقهٔ رسالهٔ همت خان بخشی که همشیره زاده پاینده خان می شد و رسالهٔ بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالدار رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعدار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بهر کومک قلعه خبردار نموده و ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هرگاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دوپهر روز دیوار قلعچه از یک جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هرچند بر دفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت فیحتاب نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور رو آوردند دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدررو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در همراهیان خود مشاهده نکرده شبانگاه سمت دهارا پور خود شتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده عثمان خان ترین قلعدار کرور را باثبات تقصیر بام جنگ و حرام نمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند بیار است دران اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرانسیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑ لور

میرسد شما مع جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش ما و شما باتفاق متوجه بند و بست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار بمجرد وصول نامه هر دو دسته
دار ابدان صوب باز گذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد از ان آسیبی از سپاه خصم برعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تاتنکارپٹی به توپم مسلی رسیده
یک روز مقام کرد در آنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرتلم آماده است و معدودی چند از کداران نگهبان آنجاست تا قفطار رسالها را با بندوق سنان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که لبلب روان بود
واقع شده و چلتوک زار باخلاش بسیار پیرامون آن حصار سرسبز گشته پای تردد حمله آوران را به کل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا الظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب لفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
باز رسیده حصار را التسخیر نمایند و بعوض ٹهانه داران ارواگرچی انگریز انرا نه تیغ کشد گذاشته بود چهوان
چون عاقبت خود فردا اینکو ندیدند همون شب برحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچناپلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورد اچل فایز گوڑلور شدند و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواب بکومک موسی بهوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر انگریز بسرجیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فراسیس
پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بردست راست منقلگاه فراسیس بتیر بهیا احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت جهازی از طرف مدراس
رسیده سلک گولا جانب قلعه پرانید و اهل بتیر بهیا بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه
اتواپ و مادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فراسیس و پلٹن ها بر رسالهای حیدری
شلاک زنان در تاختند بوقوع ایحال جمعیت فراسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رسالهای
مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بار نکشیده طرف دریا رو بگریز نهادند
و بهادر خان نامی رسالدار و بر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رسالهای خود گرفته
پس پا شدند و بر خندق قلعه رسیده آسوده ندو انگریزیان بتیر بهیا گرفته مظفر بر آمدند دران حال سپه
سالار فراسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گون تپلیس و موسی لرمیو
کرنل به محاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فراسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته
و بنادیوق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً سه چهار هزار بودند
صف بسته بریزش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه
فراسیس هراس را در خاطر خود راه ندادند نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس
کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کیشان و جانبازان
طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان بسنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش
سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک بیهر آب شد و از صدمه تردد رستانه آن فولاد تنان
زمین بستوه آمده زمانه باوجود جفاکاری تپ کرده بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و بهرام خون آشام
از بیم خونریزی دلیران در پچم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک
بچشم و گوش نظارگیان خبر رعد و میغ مسموع و مرئی میگشت و مردمان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران

دران حال پلٹن ہای کرناٹکی از میمنہ و میسرہ سبقت کردہ پشت آنہارا باعانت خود گرم ساختہ مردانہ
وار بازی بردند تا فراسیسان کہ چہار پنجصد مردم باقی ماندہ بودند برگردیدہ فایز قلعہ شدند و ہزار مرد جنگی
کہ در نخوت و شوکت دم مساوات با فلاک میزدند دیگر بار مستعد رزم بعزم مدافعہ خصم از قلعہ برآمدند در آن اثنا
سپاہ انگریز معاودت بفرودگاہ خود نمودہ جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیس بفاصلہ
پرتاب تیر از قلعہ قیام ورزید و بعد دو سہ روز کہ انگریزیان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
آنہا نزد و شایان بعمل می آوردند صلح نامہ کہ فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شدہ مع فرمان
بادشاہ فراسیس کہ مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بہوسی بولایت خود بود رسید
پس ہر دو سپہ لاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاستہ سردار و سپاہ طرفین بریک شیلان
و میز باکل طعام و شراب پرداختند القصہ بدر الزمان خان و سپہ لار ملحق شدہ متوجہ تعلقہ نزد وادی
گشتند و بعد سہ چہار روز سپہ لار معز الیہ باجازت سپہ سردار فراسیس پیشتر کوچیدہ حد و دیل پور
رامضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماہ باز از آنجا کوچ کردہ بر جوی دال پندل کہ آب و علف
بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاہ باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت
و آب جو از یک طرف طغیان کردہ تبلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداختہ خاک یاس در چشم
حرص و نفع آنہا بیخت بلکہ چند مرد و زن رابید ریغ آب کشیدہ بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشہ
ازان صدمہ فقیر شدند بالغرض ہمون زمان عازم پیشتر گشتہ شمالی قلعہ آرنی فرودگاہ مقرر ساخت
و ہری سنگ نامی رسالدار سلحدار ہمونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر زر مشاہرہ شان بقتل رسید
و بدر الزمان خان حضور طلب شد و ہمدران روزہا محمد مراد عامل رای ویلور شصت ہفتاد سوار و دو سہ
صد پیادہ جمع ساختہ در اطراف شش ہفت گروہی میتاخت و دست تخریب و غارت برکشادہ بارہا
آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسہ

عمال حیدری و سلطانی باخاک راه برابر ساخته بسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈھ یلغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تا دروازه قلعه رسیده بودند قضارا
دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برنج شسته بر فصیل دروازه ایستاده آبش از حصار
فرو میریخت ناگاه صف حمله آور دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف برنج بر سر آنها
شکست پس خفتگان از خواب غفلت بازجسته به تیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به معموره بلنچ پور رسیدند
و بر دیر آن معموره که چند طلایه دار شام راو رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا
هم محروم بر آمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده بر جوی بلنچپور چندی
توقف ورزیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈھ سکونت میداشت
به آواز شلک با سواران خود مستعد شده بسراغ آنها دتاخت و بر کنار جو کرد گرفته بیک حمله
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم در انداخت و اکثر ایشان را تہ تیغ کشید و همه سامان فراهم ساخته
آنها بتصرف خود در آورد پس محمد مراد نام او با پانزده بیست سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران
اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت
کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعداران و هزاریان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضے قلاع کوهی و زمین و روزی را شکسته با تمامی سپاه
و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و بنگلور رفاہ حضور
ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق بسبب خبر رسی و کفایت شعاری که در ایام کوتوالی
ارکاٹ و لشکر بظهور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران
اوقات خطوط کار پرداز پونه و ناظم حیدر آباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر لعل بهای

دو سال مع خلاع و جواهر گران بها بصحابت وکلای دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلا را مخاطب ساخته ارشاد فرمودند تا بدانید که حضرت مرحوم باغوا و اشارهٔ شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل سالهٔ ممالک محروسه در مهم پایانگهاٹ صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله بظهور رسانیده آخر الامر از سریر سلطنت به تخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرارداد خود بهیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند الحمد لله والمنة تا اینمدت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر و منصور داشت و لبعد وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرورده قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار تمام یافته آری طریق نامحمود بیموده بمقتضای بدطینتی و حرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواسته و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدرنگر با انگریزان سپرده بود ماخود بدولت و لعون و عنایت ایزدی باندک سعی آن بلاد سراسر آباد باز به تسخیر خود در آوردیم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم چنانکه بر همکنان اینمعنی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود نداریم تا بادای زر بغل بهای شما پردازیم آئنده اگر خدا خواسته باشد بعد آبادی و بند و بست ممالک محروسه البته بار سال زر شما به خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد بعد این ارشادات هدایت آیات بنابر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس و آئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که به کرناٹک غنیمت یافته بود به محض استحکام بنیان خلت و وداد عبرت نامی همراه ایلچے به پونه رخصت فرمود

ذکر اداى رسوم شادى کتخدائى برهان الدین سپه سالار که از ارشد پسران

لالہ میان شہید چہ کولی بود و برادر نسبتی آنحضرت بیشلر صبیہ بدرالزمان خان فوجدار بلادنگر روانہ کردن او را بتسخیر کوہ نرکونڈہ و بیان شرارت پالیکار نکپنور و متعین شدن قشونات بہ تنبیہ و استیصالش و مرمت یافتن حصار رحمان گڈہ ورود داد ۱۱۹۶ سنہ یکہزار و یک صد و نود و ہشت ہجری آنکہ

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتخدائی برہان الدین رای عالم آرای زدہ بتجویز و مشاورۂ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیۂ بدرالزمان خان نایطہ صوبدار ملک نگر را کہ دولت خواہیش منظور ملازمان والا افتادہ بود پسندیدہ مقرر فرمود و خان مسطور را از سمت نگر طلبداشت چون او فایز لبساط حضور گردید بہ تشریفات شاہانہ نواختہ در خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاہر نمود خان مسطور در عدول حکم جہان مطاع کساد منزلت و کسر شان خود تصور کردہ باوجود عدم رضامندی زوجہ و فرزندان و اہل قرابت خود باقبال آن مستسعد گشت تا متعہدان کارخانہ طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب دادہ در اندک مدۃ بتقدیم مراسم میمنت و تہنیت ممنون و مشکور گردید دران اثنا جہ اہیس و سوانح نگاران ساحل جوبی تنک بہدرا و غیرہ معروض داشتند کہ اکثر باج گذاران درگاہ دین پناہ طریق بغاوت بیہودہ مترصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنہ انگیزی اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد بر آوردہ کافۂ عباد اللہ را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیدہ اند بلکہ از غایت شقاوت جبلی خیال حرام خوری در دل دارند چنانچہ کالپا دلیایان یعنی سرگروہ بلاد نرکوندہ الواب مکر و غدر و تخریب بسر

برروی غربا و رعایا کشاده و دود آه و فغان اہل آن سرزمین را بآسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار رنکپنور باغوای شیطانی آتش شر و فساد را در آن نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعچه سدم که داخل سرکار کرم کنڈه است بی مهابا در تاخته دیهات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلعچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود فرار داد و همون زمان سید غفار سپهدار رامع قشونش بدریافت ماهیت کالپادلیسا این آلسمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کماهی احوالش دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پر سرام غنیم ناظم صوبه مرچ که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار بافلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهدرا در سر دارد و چون نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بداصلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر بالات حرب و پیکار بیاراست سپهدار سطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپه سالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک بودند بتسخیر کوه نرکونڈه و اسیر کردن حاکم شر بر آنجا راد ستوری یافته کو حمید و شیخ عمر سپهدار رامع قشون دو دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار رنکپنور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی نندی درگ است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال و زمینداران و مینواران سرکار شنید که درین کوهستان
کوهیست رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمهٔ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بر آن
کوه پایهٔ دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه بزمان سابق قلعه بوده و از مدت ممتد خراب و
ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستقر سپاه منصوره گردد هر آئینه بند و بست این
نواح بواقعی صورت بندد تا سپهدار مذکور مع چند خواص و ملتمسان بر بالای آن کوه رفت و بچشم
خود ملاحظه کرده جا را پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیرخواه آن نواح معروض
حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسرحد بنکنور رسیده هر چند به پند و نصایح او را رهنمونی
فرمود آن شقی نگون بخت سر انقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدو از ده
هزار پیاده سر راهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سندرم که سرحد او بود
بین الفریقین آویزش سخت رو داد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع بر خرمن
جمعیت کفار زده بقطرات تیر و تفنگ و سیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
بالاخرت سپهدار شجاعت آثار بیک حمله سردار آن جماعهٔ مقهور را بالضرب تیغ اژدها پیکر از پای در آورد
و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهدهٔ این حال پای ثبات و قرار کرده مشرکین
از جای رفته رو بوادی فرار نهادند و کوهچه بهوی کنڈه را که پیرامونش بیابان عظیم و سخت قلب
است مستقر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام
سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنڈه روی توجه آوردند پس بسعی پنجروز آنجا را هم از حصولان
گرفته سرخرو گردیدند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنک رایل
نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعچه بنکنور را بدولتخواهان دلیران خود
سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروهی دار المقر در جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پژده فتح یافت تعاقب آنها کرده به محاصرهٔ قلعه ننگنور پرداخت و در اندک مدت به حفر صلابت کوچه و احداث مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی به تسخیر کوه مسطور همت برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبهٔ که هر جاندار را عبور ازان طرف صد بیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته با تیر و تفنگ مستعد و آمادهٔ جنگ شدند و از هر درخت و سنگ صدای بندوق کاری بمینجاست سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و تردد کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاهد مراد رخ نه نمود ناچار تا بحضور عرضداشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپهدار مع قشون خود بکومکش نامزد گردید بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپهدار مشورت کرده برهنمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان در خزیدند و بر سپاه غنیم شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام بجماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد گرفتند و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بیشمار در عرصهٔ هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده در تعلقهٔ پالیکار علاقه چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان وارست چونکه بعرصهٔ سه ماه هر دو قلعه مستحکم پالیکار مغرور یعنی قلعه ننگنور و اول درگ مع قصبات توابعش بضبط در آمد بذریعهٔ کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوسی مباهی اندوختند و سایر غنایم و فیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوار از روی عرضی سپهدار سابق روشن جناب شده بود دران حال رای والا به ملاحظهٔ آن کوه

اقتضا فرمود فوراً اسواری خاص معہ چند خواص جلودار رونق افزای بنگلور شدہ بعد یک ہفتہ
از آنجا پرتو نزول بر آن کوہ انداختہ بنظر ہمایون مشاہدہ فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
بیلداران سنگ تراشان معماران چیرہ دست را لتعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرمودہ
برحمان گڈہ موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کردہ بفر نزول قدوم میمنت لزوم نندی گڈہ
را رشک افزای سپہر برین فرمودہ کوہ گردون شکوہ نامیدند و روی توجہ بجانب قلعہ دیون
ہلی آوردند ہرگاہ کہ مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی کہ **بیت**

خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر	حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر

آن مکان را از ہمہ بلاد برگزیدہ یوسف آباد نام نہادند و قلعدار دولتخواہ را بہ حراستش
بازگذاشتہ درمرمت آن حصار از سنگ وگچ وتعمیر عمارات موکد ساختہ بر سبیل تفرج در عرصۂ
یک ماہ و پانزدہ روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار بنگپور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون **بیت**

گر سپہر لائے تو سرنگون آئے	باولی نعمت ار برون آئے

بدست سپاہ منصور سزای معقول یافتہ آوارۂ دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود
نیکو ندیدہ ہمون زمان طریق فرار پیمود پس تعلقات او ہم ضمیمۂ ممالک محروسہ شد ❊❊❊

ذکر افتتاح کوہ نرکونڈہ بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان وحضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات رُوداد ہمون سال آن کہ

چون برہان الدین سپہ سالار سلطانی از حضور مرخص گردید از راہ چیتل درگ وساونور راہی شدہ
درحدود دہاروار بسید غفار سپہدار ملحق شدہ میمنہ ومیسرہ لفدائیان باجرات سپردہ درحدود

کوہ

کوه نرکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نموده و سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
آن محال بلا توقف متنبه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر هوس امنیت ملک و مال
داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه دار سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
عقیدت را بسجدات بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو وانموده
از سر نو ملک و دولت برتو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را بمالک یزدان
بسپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپه سردار یش باشتعال
آمده پیشتر کوچیده بر نهر یکه غربی و جنوبی کوه بفاصله دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
فرمان داد تا سپهداران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری و تدابیر اعدا
شکنی سبقت و چستی بکار برده کوه را نقطه دار درمیان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و نوکرانش
بارها بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
پیادگان باجرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپه سالار که زیر دامن کوه بودند
شبخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپهداران
شجاعت توامان هر چند بکشایش کوه تدبیرها انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار
حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود و قحط آب به مرتبه
انتهی چنانکه سقها بر گاو و اشتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب بعد مسافت
وقت کار مدد نیز از لشکر باهل مورچه نه میرسید با این سپهداران کارآزما و سرداران احشام
نزدد شایان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده
بناظم صوبه مرج و کارپرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجہزار سوار روانہ داشت چون سواران مسطور بر نہر آبیکہ در طغیانی بود مقام کردہ انتظار دہ ہزار
سوار کہ از پونہ بکومک ہمین کوہ رخصت یافتہ بودند میکشیدند سپہ سالار باستماع این خبر از غنیم
زور آور اندیشہ کردہ مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی کہ در
پونہ سکونت داشتند نیز از ہمین معنے بعرض حضور پرداختہ بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور مشعر روانہ شدنش مع جمعیت خود بمدد سپہ سالار و تنبیہ فوج غنیم وکشایش کوہ شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکہ سید محمد پیرزادۂ داماد عبدالحلیم خان حاکم کرپہ وقت فرصت یافتہ
برہمن زیور گران بہا مبلغ خطیر گرفتہ بفراہمی چہار پنجصد سوار و دو ہزار پیادہ پرداخت و بہ انگریزان
مچھلی بندر موافقت کردہ یک پلٹن و دو ضرب توپ از گورلور ہمراہ خود گرفت و لعزم استخلاص
بلاد کرپہ و تسخیر قلعجات آن نواح ہمت در گماشت و در قلعچہ کہم ٹھانہ گذاشتہ دست قتل و
غارت برکشاد ہر گاہیکہ بہ بدویل رسید بزکداران سرکار خداداد را کہ در قلعچۂ بدویل بودند بانعام
زر خوشدل ساختہ بر صوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود دران قلعچہ فرستادہ بیشتر بطرف کرپہ
راہی شدہ بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافتہ وارد آن نواح گردید و بدو
کروہی بدویل در سواد پہل ماڑ ما بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت روداد و از صبح تا
دو پہر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بہادران ہر دو طرف سعی مردانہ نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا ہمت گماشتہ یکایک با سپاہ خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی کہ بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوہچۂ در وسط او واقع شدہ پنہان گشتہ بر فرصت وقت نگاہ میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شدہ ہمونجا خیام و اعلام لشکر خود مضوب کنانید و سردار
انگریزی ہم خاطر خود از وسوسۂ تردد غنیم خالی کردہ بخیال اینکہ غنیم تاب مقابلہ در خود نیافتہ
رو بگریز نہاد عقب آن جماعت آرمیدہ بود لعد دو سہ ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح سهر نوشانیدن آب بتالاب آمده باب خورانی و بدن شوئی اشتغال داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته در آویختنند و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند و صدای آمد آمد بر داشتند و قزاقان پاشنه کوب در تاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی ازان معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهزار محنت ازان مهلکه بر آمدند جان خود بسلامت نبردند و خان ظفرمند قلیچه بدویل و کهم باز بضبط خود آورده و بند و بست واقعی آن نواح نموده باسامان حرب و ضرب مستعد گوشمال اعدا بوده بمجرد رسیدن منشور همایون با جمعیت نصرت مشحون یلغار در تاخت و با چهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک شبخون لشکر مرہٹه را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظفر و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار خود را بکومک سیدان دولتخواه فرستاد چون سرگروه کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهسردار گرامی و شکست مرہٹه خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات بآتش غم و هراس بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند و دیگر قوت محاربه و مقابله بالشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بجان مذکور فرستاد و او برهان الدین را برا ینمعنے اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز گروه عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده از کوه فرود آورانید پس همون زنان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته ببدرقه قشون احمد بیگ و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضے گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سر آمد وقت بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط در آمد قلعه و التعلقه بحواله امینی دولت خواه شد سپه سالار مذکور ور ظاهر اگرچه با خان دلاور موافقت و مخالصت داشت اما به سببی که از دست سعی لشکر یانش با وجود افواج کثیر سردار مرهٹه شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش بظهور آمد خود درین امر با وجود سعی شش و هفت ماه بی ظفر بر آمد نقاض دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه و حشمتش حیله بر انگیزد دوا ورا با نخراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمر الدینخان نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسے خان عرف عیسی میان مهدوی که دیوان و مشیر کار و بار اوست بناظم حیدر آباد و مشیر الملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد سوای این علانیه در چدر کهاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بدریافت معاملات دوست و دشمن بمجرد وصول عرضی سپه سالار خان مذکور را مع دیوان و لشکرش بحضور طلبداشت او نادان دیوان خود را در حضور آوردن مناسب ندید زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاری و غرباکشی بمرتبه اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بدیار دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا حسب خاطر خواه خود به فیصل میرسانید و از ینمعنے سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه اورا انعام داده بلا اطلاع احدی شباشب رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد چونکه آنحضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و برادران خود بحیدر آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر

ذکر مخالفت وطغیان اہل کوڑک و توجہ رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بہ تنبیہ شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن ہشتاد ہزار مرد وزن مع دیگر کیفیات کہ در سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری واقع شدہ آنکہ

چون کہ زین العابدین خان مہدوی فوجدار بلاد کوڑک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنہ ساخت و مہمات ملک داری را بمدعای ہوای خود انتظام میداد بلکہ از لوث سیرت و خبث طینت دست شہوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجبر اُناث شکیلہ را ہم بستر خود می ساخت و لظہور چنین عمل ناشایستہ تمامی اہل کوڑک قدم بمیدان مخالفت و مخاصمت نہادہ منحرف و مستعد جنگ شدند و مموتی نایڑ و ربکانایڑ کارپردازان پالیکار آنجا کہ فرصت وقت می جستند ہمہ رعیت را فراہم ساختہ ظفرآباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نمودہ احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند کہ ایشان روز و شب ہرگز طاقت و مجال بیرون قلعہ آمدن نمیداشتند چونکہ ذخیرہ و اسباب جنگ زیادہ فراہم نکردہ بودند بس ہراسان شدند تا خانہ بانی فساد کہ بوقوع این واقعہ از کردہ خود پشیمان شدہ قلعہ بند گردیدہ بود جاسوسی را بہ تبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانہ حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیدہ مفصلاً کیفیت فوجدار مایوس معروض داشت سلطان گیتی ستان سزای اہل کوڑک را کہ بارہا از سرکار منحرف شدہ طریق فدویت را نجارہای فساد و شرارت مسدود میساختند و سپاہ منصور را بار بار تصدیع میدادند بر ہمت قضا نہمت خود قرار دادہ فرمان دادند تا امیر منزل خاصہ اعلام بری و خیمہ زرنگار گون بسان فلک بوقلمون بدالضوب بر سواد سلطان

پنہٹہ کہ بفاصلہ یک ونیم فرسنگ غربی دارالامارۃ احداث میفرمود برآراست وزین العابدین خان شستری سپہدار رامع قشونش بنابر عبرت بوفور سامان رسد ودو ہزار پیادۂ احشام نصرۃ انجام بدان ناحیہ پیش رانده ارشاد فرمود کہ شما بلاتوقف وتامل بایلغار داخل قلعہ ظفرآباد شده شرارت کیشان راچنان تنبیہ نمایید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود وفوجدار ناتجربہ کار آنجا را ازمژده توجہ مابدولت طمانیت ظاہر وباطن بخشد سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راه گیر گردیده اگرچہ تادروازۂ گھاٹ رسیده بود اما مردمان لغی برا ایشنے اطلاع یافتہ ازاطراف ہجوم کردند وبہ تیر وتفنگ حواس مردانگی اور امنتشر ساختند ازآنجاکہ او گاہی جنگ مردان نیازموده وتمامی عمر بہ ملاگیری صرف کرده بود نقد ہمت درباختہ زیر کتل سداپور جای بند گردید ہرچند رسالداران وسپاہیان ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار مسطور ہول زده عارضہ تپ ولرزه وپیچش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاہگری ازآرام طلبان ونفس پرستان کجا بظہور میرسد چون این سانحہ معروض حضور گردید بربی حوصلگیش نفرین نمود بعد دو ہفتہ خود بدولت ازآراستگی لشکر وتقسیم ماہیانہ فارغ گشتہ باجمعیت بیست ہزار مردم بارو دوازده ہزار پیاده ودو ہزار سوار جرار وبیست ودو ضرب توپ بہ پانزدہم شہر ذیحجہ سنہ الیہ کوس انتہاض نواختند چون متصل خار بند حد کورگ نزول رایات فتح آیات گردید ہمہ سوار رالطف پر یاپٹن وسداپور ومنظرآباد گذاشتہ فقط باپیادگان و قشونہا وسامان جنگ عبور کرده چون شیر غران وہژبر ژیان قدم صولت شیم در آن دشت

وحشت ناک نہادند **بیت**

چہ گویم ز احوال دشت عجیب	کہ لرزد قلم از ہجوم نہیب

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان وراه ہا ہمچون نشان پریشان کہکشان بیوه کان ونشیب و
فراز آن سرزمین چون ہمت ارباب سخا وبخیل ضد ہمدیگر ولسپت وبلند اطراف جوانب ہمچو
اوج وحضیض عروج ونزول ناہنجار تر ودر نشیب آن ہمہ مرز وبوم شالی زار تا کمر بالیده چنانکہ
فیل خیال واندیشہ دور بینان بہ گل ولایش تا سینہ چسپت فرو رفتہ وشاخہای اشجار
اقسام دران نواح مثل ساکوان وصندل ورال سفید وعود خام وغیرہ سر رشتۂ رفعت نخل
طوبی رسانیده وپیچاپہای مرچ سیاه دام فریب بر بالای ہر درخت وشاخ گسترده وزراعت
قاقلہ یعنے الایچی ہمچو جوار وگندم اطراف کوه ودشت سرسبز گشتہ ودرخت دارچینی چون طارم
افلاک سایۂ طراوت بر نباتات زمین افگنده وثمرات باغستانی مثل فالسہ وموز وسدر وعین
الناس بہتر ونغرک وجام بوقلمون وسفرجل وکٹل وبہل وجامون وغیرہ در مذاق تلخکامان چاشنی
شہد وشکر ریختہ وانہار دران سرزمین چون چشمۂ چشم غمناکان ہمیشہ جاری وآبشار
حوضہا وآبگیر ہا در اثنای راه بمثابۂ اشک مہجوران لیل ونہار ساری وعروس بسیط زمین
غرق عرق حیا گشتہ حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو ہشتہ وتختہ تختہ بوٹہای گل
مہندی ومخملی وصد برگ ہمیشہ بہار ولنسرین وسوسن وچنپا ہر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا
از پیش نظر برداشتہ وفیلان کوه پیکر چہ از ماده ونر بر نک جوامیس گلہ گلہ جمع شده وبچۂ
فیل چون زنگی نژادان ودیو ہیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیده بچو کان خرطوم کوئے
بازی ربوده ومعمورجات آن دیار وبلاد زیر کوہچہ ہا واندرون اشجار پنہان وپیرامونش
حصار استوار معہ فصیل وبروج کشیده وخندق عمیق بہر حفاظت سقف وحجرہا کہ اکثر اوقات
در شب تار فیلان در تاختہ مواضعات را خراب وتاراج میکرده کرده آن حفره کرده شده تا ذکور
واناث مع اسباب زندگی دران خانہا سکونت ورزیده ہمہ ذکور گندم گون وبعضے سیاه فام

بلند وبالا ولباس شان یک پیراہن دوتاست از گلو تا شتالنگ دوختہ شدہ وجز پارہ پارہ
گشتنش کسی فکر پیراہن دیگر نکردہ ہمہ در سپاہ گری دم مساوات با بھیم وارجن ورام و
لچھمن میزدند چرا کہ سوای تفنگ فتیلہ دار ودشنۂ پہناور کہ کٹر کتی نامند بر میان می آویزند
بیرون حجرہ وحصار نمی آیند وکلاہ چرم بر سر نہادہ یک رومال سیاہ یا سفید در میان
می بندند واناث پری تمثال با حسن ولطافت جمال کہ رشک مہوشان چین وچگل اندو
براستی قامتی وسیم تنی ونزاکت لب ولہجہ آن فتنۂ جہان باج از خوبان ترک وتاجیک میگیرند
دران ویرانہ فردوس نشانہ ہمرنگ حوران میخرامند با اینہمہ خوبی آہ بدلباسی وبی تمیزی کہ
یک پارچۂ پنج شش دستی از ناف تا زانو ویک رومال سفید دو دستی بر سینۂ مہر گنجینہ
دارند رونق ورواج حسن روز افزون آنہا شکستہ الحق اناث بہ نسبت مردان آنجا کہ
ہمہ کور بار دمزاج اند حرارت غریزی زیادہ دارند وروایتی از مورخان پیشین رسیدہ کہ در ایام
سابق بنواح عقرب ناڑو غیرہ رسمی قبیح ودستوری قبیح در مذہب نامعقول آنہا جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چہ اگر درخانۂ کسی چہار برادر حقیقی باشند یک را از انجملہ
باز نی کتخدا می شد دیگران یک یک شب بآن زن ہم بستر شدہ آغوش مباشرت را
گرم میساختند بعضی کس مقر اینمعنی اند کہ ہر شب یک بعد یک ہمین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشید تا تسلی خاطرش می شد ودر اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب
مرحوم بر آن مرز وبوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنہا برداشت واکثر زنان
آن قوم را گرفتہ برشگریان خود بخشید القصہ شرح وبیان برودت وسرما کہ سر تا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمۂ زمہریر غرق میشود وزبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزہ ہئیت حیرت یخ بندد نظم

بزم

زبیم برف آن طرف خطرناک	رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان در وی برودت پا فشرده	که آتش در درون سنگ مرده

چه برطرازد که هر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان با استر ابر بر سر کشیده ازان وادی زودتر عبور کرده و هر شام ماه سریع السیر باندیشهٔ سرما در بارانی نیلگون یعنی فلک زمردفام سر و تن پوشیده فی الحقیقة این همه ذکر تابستان است که مرقوم گردید معاذ الله از هنگام زمستان و فصل باران که تا ششماه ابر آذری بساط تقاطر امطار بر بسیط آن سرزمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیدهٔ ستم رسیدگان ترآمده و از سر شام تا دو ساعت روز برآمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فراگرفته می ماند و بسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باخته برنگ حلقهٔ کمان پا به سینه کشیده در حجرهٔ تنگ تر از زه می خوابند علاوهٔ آنحال تا مدت ششماه مَشی کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچهٔ گنده یا جامهٔ گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوها از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیدا شده تشنهٔ خون بیگناهان می باشند چون ملخ برجسته ترین آدم و دواب می چسپند و تا سیری بطن از خونش هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی بانسان و حیوان میرسد و اثر دم مار مردم ربا و کژدم پر زهر و تیز نیش زدن تن بالحاق روح چنان گداز که همدست قبر و قابض جان نشود دران وادی از شمار مور و ملخ تجاوز کرده اند الحاصل چون سلطان دین پناه در آن جنگلستان از راه تنگل عبور کرده این طرف دروازهٔ خاربند که رن منڈل نام دارد محل نزول اعلام و خیام ظفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپهدار را فرمان دادند تا هر دو مع فشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش آن خندق

۵۷ زلو بفتح زاء معجمه ولام وسکون واو دیوچه است و آن در آب میماند و بعضے آن را زرک میگویند و در هندی جونک مینامند ۱۲ —

عمیق حفر کردہ بر رویش دیوار کشیدہ بہ تیر و تفنگ سر راہ بستہ بودند حملہ کردہ آغاز جنگ نمودند
و دران روز اہل شرک بہ دلاوری و جانسپاری کوشش مردانہ نمودہ تاب حملہ آوردند بلکہ
سپاہ ہر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاہ منصور از راہی کہ گذر باد و سیل دشوار مینمود بسرعت برق و صرصر
بر خرمن جمعیت کفار حملہ آوردہ خلقے بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالہای اسد اللہی یعنی بندگان کہ پرورش یافتۂ نواب مرحوم و تربیت
کردہ شاہ دین پناہ بودند ارباب ضلال را طعمۂ نہنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلودار شجاعت تمام یک یک خصم را بر سر نیزہ بر داشتہ سرنگون بقعر جہنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیدہ چند مرتبہ حملہای کوہ شکوہ
بر سپاہ منصورہ آوردہ متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل و بعضی سپہداران چون
جرات کفار مشاہدہ نمودند با بقیۂ فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانستہ فدای وار بر ہم ریختند پس بطرفۃ العین شیرازہ جمعیت کفار از ہم پاشیدہ
چنان شد کہ پای قرار و ثبات از جای رفتہ قدم در بادیۂ انہزام نہادند فورا سپاہ نصرت انتباہ
تعاقب آنجماعت مخذول نمودہ گروہ انبوہ از ان تیرہ روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناہ بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیدہ بر سواد ہلگلی نار مقام فرمودند شستری مذکور چون میدان
از سپاہ غنیم خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاختہ غارت ساختہ
آتش زدہ جمع کثیر از اہل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کردہ فایز حضور شدند پس از انجا
حسب الحکم حضور چہار رسالۂ مردم بار با وفور سامان رسد و ذخیرہ و اسباب جنگ بہ قلعہ
ظفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیز دہم شہر محرم الحرام بر سواد مسطور آسودہ

به پانزدهم شهر صفر که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از راهیکه امرا و خوانین بموجب
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل بریده از آتش
سوخته باند که روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند و اهل
ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دار المقر خیمه و خرگاه بپا داشتند چون کارپردازان مذکور یعنی مموتی ناڑ
و ورنکاناڑ علامت عجز بر ناصیهٔ حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله بالشکر
اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران بقصد گوشمال و تسخیر بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون ششتری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقرب ناڑ
وغیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخش عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آرا شده در عرصه
قلیل بتاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمه گوسپند و گاو از وحشی سیرتان
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت بیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصور
را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور بیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
بیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال ومآل دانستند وبکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
عرصهٔ هفت ماه وچند روز هشتاد هزار مردم بازن وبچه اسیر گشتند وهر دو کارپرداز مسطور
بدست سعی موسی لالی برکوه الاچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته درحلقه
فدویت در آمدند سلطان والاشان بعد بند وبست آنجا وتاسیس وتعمیر چند قلعچهٔ
چوبین که لکر کوته گویند بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر ومنصور معاودت بدار السلطنته
فرمودند مموتی نایر کارپرداز اسیر در عرصهٔ قریب رخت حیات بربست ورنگانایر بدست
حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام ومختون وبشیخ احمد نامزد گردید وبه عهدهٔ
رسالداری سرفراز شده به نسبت فرزندی پرورش می یافت وبلیا بانو حاکمهٔ نواح
کینانور که از قوم ماپله است برسواد تهل کاویری شرف ملازمت دریافته زر پیشکش
دوساله مع افیال واسپان ودیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع وتشریف
شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنته گردیدند منجملهٔ اسیران اهل کورک که همه
بتلقین دین اسلام مشرف وباحمدیان ملقب شدند وهشت رساله مقرر ساخته تربیت
وآراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب
وتربیت آنجماعهٔ وحشی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند همدران اوقات سلطان
جهانگیر پدکهای نقره وطلا ومرصع تیار ساخته لبسرداران جیش عسکر واسد اللهی علی قدر
مراتب ومناصب عطا فرمودند ولباس آنمردم از قسم پارچهٔ ببری که باختراع تازه بافانیده
بودند دوزانیده بخشیدند واسامی دوازده ماه وشصت سال برخلاف اسمهای اهل عرب
بتعداد حروف تهجی برخواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد ونامهای
چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل درک فرخیاب حصار

ـه یعنی کانور وخاندان ایشان با وصف مو [illegible] وراثت دولت وریاست ملک است ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمرپٹن پنوکنده فخرآباد پاوگڈہ ختمی صوبہ سرا رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بحال داشتند نندی گڈہ گردون شکوہ دیون ہلی یوسف آباد بنگلور دارالسرور ماکڑی درگ ساون گڈہ قلعۂ بل منظرآباد کوڑک ظفرآباد کلیکوٹ اسلام آباد کوہیتور سلام آباد ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درگ مظفرآباد کشنگیری فلک الاعظم میسور دارالسرور نظر بار وامثالہ آن مقرر فرمودند و ہمدران سال از سایر ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ وسید منتخب کردہ بہر آبادی الکۂ کوڑک روانہ نمودند و ازانمردم بسبب اختلاف آب وہوای آنجا بعضے گرفتار تپ لرزہ گشتہ بارہا بحضور عرضداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہمونجا کہ آب وہوا بایشان موافقت کرد بسر بردند ؎

ذکر طغیان مرہٹہ وناظم حیدرآباد و لشکرکشی اوشان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح ومتوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبۂ آدہونی وافتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری روداده مع دیگر کیفیات آنکہ ؎

چون وکلای سلطانی کہ بیش ازین باسامان تحایف و دہ لک روپیہ نقد بہ پونہ رفتہ بودند بملاقات سرگردۂ آنجا و نانا پھرنیس کارپرداز رسیدہ اسباب وغیرہ گذرانیدند اوشان باقبال آن نپرداختہ یک مسترد ساختند و جواب دندان شکن

سلطان کہ چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیدہ با نظام علی خان درین مشورۂ یکدل و یک زبان گشتہ بفراہمی امرای خود تاکیدات روانہ داشت چون در اندک مدت جمیع امرای پونہ با سپاہ و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان ہم بحسب قرارداد با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیرہ امرای دولت خود و سائر لشکر کہ چہل ہزار سوار و پنجاہ ہزار پیادہ مجتمع بود از حیدرآباد کوچیدہ از راہ شہر بیدر بطرف بادامی کہ قلعۂ سرحد سلطانی بود رسید و مرہٹہ با ہشتاد ہزار سوار و چہل ہزار پیادہ و پنجاہ ضرب توپ کلان و وفور سامان جنگی آمادۂ رزم شدہ رخش ہمت را مہمیز نہضت زدہ پس وکلای سلطانی از انجانب مطلب رخصت گرفتہ فائز حضور گشتند و ہر دو دولتمند بملاقات و مشاورۂ یکدیگر پرداختہ بہ تسخیر قلاع سلطانی ہمت برگماشتند و قلعۂ بادامی را کہ محاصرہ مدور کردہ بہ تفتیحش فرمان دادند تا امرای ہر دو سلطنت سعی جمیلہ بگشایش آن بظہور آوردہ مورچال مرحلہ احداث کردند و بشکست و ریخت حصار اشتغال ورزیدہ بیورشہای چند بعد تلف ہزاران ہزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نہ ماہ تاہم بصلح تسخیر کردند پس ہر دو دولتمند چون بادام توام خود ہمونجا سکونت ورزیدہ امرای خود را الفتح قلعجات و ضبط قصبات بہر جانب و ناحیہ کوچانیدند چنانکہ امرای مذکور بالشکر کثیر در تاختہ قلعۂ دہارواڑ و جالی ہیل را بگذاشت سی ہزار روپیہ انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند حارس آن ہر دو قلعہ و قصبہ حیدر بخش نامی رافضی کہ پیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا بن نواب محمد علیخان سراج الدولہ بود و اعتبار تمام بہمرسانیدہ آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات سرکار کردہ و مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تمام بہ دست خود نمود باندیشۂ گرفتاری تلف جان گریختہ بہ پناہ دامن دولت ملازمان سلطان خزیدہ بایالت آلصوب نامزد شدہ بود او

طریق حرام خوری بیہودہ قلعہ باخذ مبلغ مذکور بمخالفین سپردہ خود معہ اعمال و اثقال بہ پونہ رفت غرض
بہمون دستور کجندر گڈہ و نولکنڈہ و نرکوندہ وغیرہ بلکہ تمامی قلمرو آن طرف جوی تنگ بہدرا را
کہ قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمدہ وچیزی نقد نمایان باخصم یک شدند
بضبط غنیم رفتہ بود و پالیکاران آن نواح مثل سرہٹی والہ وڈونل والہ وکنکگیری والہ وراجہ
آنی کندی باغنیم سازش کردہ بودند چون جاسوسان قلمرو خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امرا و خوانین و تنخواہ بمدافعۂ خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناہ
باجتماع سپاہ و ادوات حرب و پیکار فرمان دادہ بہ ششم شہر شعبان المعظم سنہ الیہ
بالشکر جرار یعنی شش قشون مردم باروسہ موکب عسکر و دہ ہزار پیادہ و شش ہزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعہ شکن رونق افزای بنگلور گشتہ باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست والا فطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان باسامان جنگی و آذوقہ
لشکر بمعافی پیش کش تا انقضای ایام مجادلہ و مقابلہ باغنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ والہ و ہرپن ہلی والہ وغیرہ جمعیت خود موافق معمول روانہ حضور ساختہ
خودہا بہ بہانہ مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلۃ البرات از تقسیم ماہیانہ تمامی
لشکریان فارغ گشتہ از راہ بالاپور کلان و ہندوپور و پاؤگڈہ برجوی ہکری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرمودہ ہمہ بہیر و اسباب لشکر و جز آن وغیرہ بحراست پرنیا سرشتہ دار توشکخانہ گذاشتہ باتمامہ
سوار و فیل و شتر برہ گذر یلغار پیش آہنگ گردیدند و آنروز بر سواد ہنور مقام فرمودہ روز دیگر از آنجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را کہ دو کروہی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت فرجام
آراستہ از آنجا درتاختند چون ناگاہ بدمیدن صبح چہارم در ظاہر کوہ ہای آدہونی ہراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلبا این آسودہ مہابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شده بود مع زنانه بحکومت آنجا مامور بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین فرصت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض فسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
هرگز بشما نقاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نوابصاحب شما بموجب بسبیل خصومت
و کین بازنار داران متفق گشته درمقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذاشته بخصم قدیم این دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسانیدند که عهده عباد اوثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور در قتل و خدا دا دبرافراشتند صلاح آنست که ما و شما
سررشته یگانگی را مستحکم ساخته و مجلس یکجهتی آراسته بی میانجی غیری بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسلهٔ نفاق اند متعهد شویم درینباب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متین و
خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و امنیت خلق الله کمر غزا و
جهاد درمیان همت عدو سوز چست بسته ایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کاربند
نگردید و بشرف ملازمت فائز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عبرت نمای و اظهار عیب صبح
فردای آن روز فرمان دادند تا سپهداران حمله کرده شهر را بجوزهٔ تصرف خود درآورده
بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصادقت و مخالطت نه پیموده لیس از هر دو جانب
آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور و داروغهٔ آتشخانه روی توجه به تسخیر آن حصار گردان

آثار آوردند و از دو جانب مرکزوار در میان گرفته مورچال احداث کردند و صلابت کوچہا پیش برده از طرف باغ مقبرۂ بسالت جنگ و از تالاب دروازۂ تُمل ہجوم کرده بتوپ اندازے و گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما ہرگز ارادۂ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان گیتی ستان نبود بمحض اشتباه ناظم حیدرآباد بمحاصرۂ آنحضار سپہر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه خاصش محصور گشته است راه آشتی بپماید و از غرور باکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند ہمون روز اول بی تردد و تامل محصوران را زیر میکردند و حاکم آنجا را بطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمودند زیرا که چون صبح سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازۂ قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن صدای فغان و هاى هوى بر داشته بر در ہجوم آورده و اثری از محافظان قلعه به برج و باره نبوده و ترس محاربه غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاہدۂ آن حال بعضی ہواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت ہمین است دشمن را تا فرصت بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود می آریم و مهابت جنگ را جبراً و قهراً حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فرانسیس ہم درین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که ہرگز اقدام ننمایند + انشاء الله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار ہفته بعرصۂ یک ماه دست بسته خواہد بر آمد فرد

شکستن کمر کوه قاف چندان نیست ؎	بمور ہر که مدارا کند سلیمان نیست ؎

چنانچه راقم سطور ہم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه فرمان داد تا ملازمانش که قریب ہفت ہزار مردم از سوار و پیاده بودند عہدۂ قلعداری بذمۂ

خود گرفتند و لعل خان و اسد اللہ خان سرخیل کایم خانی چہار صد جانباز ہمراہ خود داشتند دروازہ را
قایم کردہ بدفع حملات سپاہ منصور مستعد گردیدند چون از ہر دو جانب کوشش اعدا فریبی بظہور میرسید
ناظم حیدرآباد بر این معنی وقوف یافتہ خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
شیر بیشہ شجاعت و دلاوری و محاصرہ آدہونی ہوش و حواس خود در باختہ کارپرداز پونہ را از
انیمعنی آگاہ ساختہ ہر دو درین باب مشاورہ کردند بعضے عقلا و اذکیا گفتند کہ ہرگاہ یک قلعہ
سرحد یعنی بادامی کہ چندان استحکام نداشت بسعی نہ ماہ کہ با وصف ہجوم سپاہ دو مملکت
و ریزش گولہا کہ از دود توپ و بندوق دماغ چرخ خشک میشد تاہم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یک سال ہیچ بندوبست واقعی خود صورت نہ بست آیندہ چہ خواہد شد چونکہ سلطانیان در
غیبت پادشاہ خود در امر محاربہ و مجادلہ قصور نمیکردند در حضورش چہ سعی جمیلہ بظہور نخواہند
رسانید انسب آنست کہ چند امرا با فوج شایستہ بہ تہذیب آن ملک نامزد فرمودہ ہر دو
دولتمند والا شان بدار الریاست ہای خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پسند ایشان گشت
بر فطرت آنہا آفرین خواندہ ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیرہ را با لشکر گران
بکومک ادہونی نامزد ساختہ و کارپرداز پونہ لبسونت راؤ ہولکر را با پرس رام بہاؤ ناظم
صوبہ مرج و ہری پنت پہرکیا درایتہ مرہٹہ با دیگر امرا و تمامی سوار و پیادہ و توپخانہ بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری دادہ ہر دو دولتمند بہ بہانہ کسل مزاج
بدار الریاست ہای خود ہا معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شدہ عزم تسخیر قلعہ
ادہونی کردہ و گوشمال حاکم آنجا کہ گوش رضا بر ارشادات حضور ننہادہ بود بذمۂ خود قرار دادہ تاکید
فرمودند تا عہدہ داران از یک ماہ و بیست روز اگرچہ بشکست حصار از گولہای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار کہ بنا نہادۂ مسعود خان عادل شاہی بود چنانچہ راقم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکرۃ البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساختہ است از انجا مبرہن خواہد شد بنوعی واقع شدہ کہ از صدمۂ توپ قیامت آشوب گردی بدامن استحکامش نمی نشست و فصیلش بہیچ حربہ از منجنیق وارابہ شکستے نمی دید تا شاہد مراد رخ نمود بعد از انکہ بعضے جا قدری حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگے نہاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران بیشۂ شجاعت از اطراف جنگ انداختہ حملہ کردند چنانکہ از طرف مقبرہ بسالت جنگ نواب سید صاحب و قطب الدین خان دولت زای میرلشکر و از طرف دروازۂ تمل موسی لالی و امام خان سپہدار و از بالای کوہ ہزار زینہ حسین خان بوزی و محمد حلیم نردبانہا راست کردہ آہنگ تسخیر حصار کردند و مردم حصار کہ بتحمل شداید و صعوبت اعدا شکنے موصوف بودند بعد منع دخول خصم ہجوم آوردہ بہ نیروی شجاعت کوشش ہای مردانہ نمودند چونکہ نردبانہا کہ بتجویز و اشارہ ہرکارہا تیار ساختہ بودند از بلندی حصار کمی کردہ سپاہ منصورہ نردبانہا گذاشتہ بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض ہزیمت افتادند آن روز اہل حصار بضرب تیغ و تیر و تفنگ سر راہ عبور شان گرفتند تا آنکہ قریب دو ہزار سپاہ رستم اشتباہ را از ہر سہ جانب بمعرض تلف آوردہ ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان حضور نشستہ چند ہرکارہ را بہ تیغ انتقام مغالطہ کشیدند غرض چندی دیگر سپاہ منصور را جزافروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نایرۂ جدال التہاب داشت ہرگاہ کہ نردبانہای بلند و مستحکم بہم رساندہ با طناب و کمند مستعد یورش گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرہٹہ بکومک قلعہ رسیدند بدریافت این معنی سلطان والا فطرت جنگ و طرف مناسب ندیدہ ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا حرکت نمودہ کوہستان سیاہ ڈونگر را بر پشت لشکر دادہ خیمہ و بارگاہ بیاراستند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلہا و طلایہ قوی داشتہ مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیما بین طلایہ ارباب سلطانی و غنیم آویزش سخت روداده حیدر حسین بخشی سلحدار بسبب ناتجربہ کاری وخود پسندی دو ہزار و پانصد سوار غازی خان وولی محمد بید و رستم خان وغیرہ بی تجویز آنہا بر انبوہ کثیر دلیر در تاختہ بود آخر تاب محاربہ نیاوردہ پس پا کرد ند ضرورتا غازی خان ہمون جمعیت کہ حاضر داشت میدان را قایم کردہ در میان دہ ہزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد وکوشش رستمانہ بی یار و مدد بجا آوردہ مجروح گردید لاعلاج از معرکہ گاہ برگشت اہل غنیم تعاقبش کردہ چندر رفقایش را از جان بودند و دوسہ صد راس اسپ مع سوار اسیر کردہ مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد جانباز بعد فایز شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر بر اہل خصم در تاختہ ہفتاد سوار از برادری خود و پنجاہ سوار غنیم برگردانیدہ بحضور رسید وہمراہان زدوخورد ولیم محمد قزاق ومناچودھری چیپو قزاق کردہ دو زنجیر فیل وہشت مہار شتر و پنجاہ یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاہ کوس جنگ نواختہ پاشنہ کوب در تاختند و اتواب پرانیدند کہ طلایہ داران خصام بلشکر خود در خزیدند چنانکہ ہردو لشکر از صدمات توپہای سلطانی زیر و زبر گشتہ پناہ بشہر و قلعہ در گرفتند یا از روی جرات بمیدان معرکہ نہ نہادند آنحضرت تا شام افواج آراستہ انتظار مقدم خصم می کشیدند چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند دوقشون ظفر شحون را بطور پیش منقلہ بروی اعادی گذاشتہ بفرودگاہ معاودت فرمودند وصبحی فردای آن روز شیر الملک وغیرہ باہم مشورہ کردہ حاکم آنجا را بعد رد و بدل بسیار راضی ساختہ مع زنانہ و سامان ضروری بقلعۂ رایچور بردند چون جاسوسان این خبر بحضور رسانیدند ہمون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعہ و اثاثہ دولت آصفیہ رخصت فرمودہ خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بہدرا کہ ہشت فرسنگ فاصلہ داشت بسراغ آنہا یلغار نمودند و چندو اماندگان و جزوی سامان پس ماندہ را گرفتہ معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه وجلال ساختند میر مذکور قلعه و حویلی خاصش را ضبط کرده
همه اثاثه ولوازمه حشمت و ثروت که گذاشته حاکم منفور بود مع چند صندوقهای مقفل بر شتران و
فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها واکردند جز کهنه پاپوش و
چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم مینمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت یا بلاغ حیدر آباد جمع
کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میر مذکور
بهم بر آمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموال و اثاثه آنچه که
لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس ذره
بذره اسباب توشکخانه و سلیح خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه ها شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایالت
آن صوبه مقرر ساختند ✿

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرہٹه که آنطرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنچن گڈه وکپلی و عبور جو کردن سپاه منصور و محاربات با غنیم مقهور رو داد همون سال آنکه ✿

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرہٹه از راه کنچن گڈه
نهضت فرمودند و چند سوار را بنابر اسیر کردن زن سرکردهٔ آنجا که شوهرش پالیکار قبل
ازین درگذشته بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجامی پرداخت و دران آوان
پا از دائرهٔ اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقهٔ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت هری پنت پهرکیه درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدرا بدر زده جان بسلامت برد و پسرش که دوازده سال سن و
مدکم کوره نام داشت در قلعچه سرکپه که دار المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام و مختون
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ دوهم علیحده ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گوپند راو نامی برادرزادهٔ مرار راو که بعد اسیر شدن راو مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه وانموده التماس نامهٔ سفارش موسومه بلازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تبرحم ذاتی و نظر پرورش و
پاس خاطر ناظم پونه منظور داشته بعد گرفتن مچلکه که از سرکار هیچ امر منحرف نگردد تعلقهٔ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادهٔ صواب انحراف ورزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر یلغار
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت پسرش آگاه شد هوش و حواس درباخته مع
نوکر و علاقه داران خود بسمت لشکر مرهته رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی درآمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاه انجم شمار سمت کپلی نهضت
فرمودند قلعدار آنجا که از خویشان پالیکار لغی کنکگیری بود قلعچه را مضبوط کرده بجنگ مستعد
گشت هرچند امرای سلطانی به پند و نصایح او را رهنمونی نمودند لاکن او لغو و بیمعنے از
طریق فدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپهداران تهور نشان و موسی لالی فراسیس
از دو جانب حمله کرده جبراً و قهراً قلعچه را تسخیر کردند بنابر عبرت دیگر شقیقان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بسیار از خانهای بیوپاریان و ساهوکاران

وحلاجان

وحلاجان اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند واکثر زنان آن قوم باندیشهٔ تاراجی عصمت خودها را در آب جوی تنگ بهدره که طغیانی تمام داشت زده ازجان درگذشتند وقلعدار نیز کشته شد وآنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را سزای معقول دادند و آینده ازینکار منع فرمودند وازانجا پیشتر کوچیده برسواد هس پیٹهه متعلقهٔ پالیکار هرپن هلی چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف درهمون مقامات تمام شد بعد ادای دوگانه عید الفطر ومراسم سور وسرور ازانجا طبل نهضت کوفته برساحل جوی تنگ بهدره دربرابر گهاٹ کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم بارش وهنگام طغیان آب بود چندی درعبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی ملک آنطرف جو را بحوزهٔ تصرف خود آورده بعزم مقابله دررسید وبرساحل آنطرف جو نزول رایات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور وگذر اسلام توپ وتفنگ ورگرفت وسرداری را باجمعیت گران بهرافتتاح کوه کوپل وبهادر بنڈه نامزد ساخت چون سرداسطور درتاختنه بمحاصرهٔ هردوکوه پرداخته بسعی دوماه بهادر بنڈه را که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه وارمی جنگید وبارها بر مورچال زده اهل شرک را پریشان می نمود اتفاقاً دران سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبد بران یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لهذا محل عبور سپاه اسلام نیامد پس ازطرف تعلقه هری هر وهورل وغیره سی منزل کشتی وچهارصد عدد سبد کلان فراهم کرده تا دوماه انتظار پایاب جو کشیدند تاهم آب جو کم نشد بلکه روزبروز ترقی می نمود درآن زمان آنحضرت فرمان دادند که بیست ویک ضرب توپ گران برکنارهٔ آب داشته ده خریطهٔ باروت از یک یک ضرب بپرانید چون گولندازان حسب الفرمان عمل کردند ازهمون زمان

آب جور و بکجی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز بآنقدر کهٔ کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سرشدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک از دریس فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند پس اقامت آنجا را مناسب و شایان همت خود ندیده از انجا کوچیده و ده دوازده سوار را بر ساحل جو گذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان به عبور آن فرمان دادند اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با دبر مراد بود مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده بر تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس روز دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبر بپا بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه رسد غله و توپخانه و سامان جزو کل لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با اسباب رزم و توپها بر امتحان زورمندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دو فرسنگ پیش آهنگ گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گذاف بر روی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در شیب زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

وتجمل ها بسواران پایگاه وجلوداران شجاعت دستگاه برفراز زمین استاده بود پس سرخیلان
بیدها یعنی غازی خان وولی محمد وابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والاصفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کارنا کردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند وبی تمیزان راپیش رهروی آتشبازان
رسانیده خود از یک طرف برپشت شان عطف عنان نمودند تاکمین داران برخاسته اقدام کردند وبریزش
توپ وتفنگ وبانهای جرات اهل خصم را ترش وکند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سروسینه
مخالفان را با سرگروهای آنها علف تیغ بیدریغ ونیزه جان ستان نموده از پشت زین
برروی زمین غلطانده اسپ ویراق همه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند در عین گرمی پیکار
باندا ران آتشبار بهوای تهور بانها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق وپریشان ساختند
وتوپچیان از یک طرف جمع کثیر الضرب توپ ها چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر هزیمت اثر چون آثار عجز وعلامت شکست برناصیه حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند وسپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
ازان تیره درونان را اسیر وقتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر ومنصور پیشتر
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت وخیام ظفر اعلام برافراختند
ونقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ ودر قلبگاه
خیمه خاص وبارگاه ودر میمنه موکبهای عسکر ودسته ها ودر میسره سلحدار وقزاق وپیادگان وپیرامون
سراپرده وبارگاه قشونهای اسد اللهی واحمدی ودر خندق اول پیادهای کندا چار وبیلداران
ولشکر پالیکاران وغیره وسواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ بامر تیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام وشیخ عمر وامام خان

سپہداران را با سامان جنگ توپہا و باندار و غازی خان را با دو ہزار سوار بسر داری حسین علی خان بخشی و مہا مرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت ہم مع سوار پاگاہ و عسکر در وسط دو لشکر آرمیدہ بودند چون سپہداران و بخشیان از راہیکہ ہرکارہ نمودند جادہ پیما شدہ بوقت سہ پہر شب اگرچہ متصل لشکرش رسیدند اما راہ غلط کردہ بر طلایہ داران غنیم کہ جا بجا آتش افروختہ بپاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپہدار کہ پیشتر و صفوف بود ہمون لشکر غنیم انگاشتہ بی اطلاع دیگر سرداران توپ سر کردہ و بانہا پرانید پس از صدای توپ و بان تمامی سپاہ خصم خبردار شدہ راہ عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر حملہ کنان در تاختند بایں حال بخشیان دانا فوراً برگردیدہ از پناہ جنگل و کوہ اعدا را فریب دادہ فایز حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایرہ غضب سلطانی ملتہب گشتہ شیخ مذکور را معزول ساختند و قشونش بفاضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیدہ جوی بالاپور را کامیاب نزول جاہ و جلال ساختند غنیم ہم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصلہ سہ فرسنگ جنگل بر پشت دادہ فرود آمد بعد دو روز شب دیگر امام خان و فاضل خان و میر محمود سپہداران را با سامان جنگی مع دو ہزار سوار قزاق و ہزار باندار بسرداری قمر خان بن غازی خان بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپہداران با ہوش سپاہ ہمراہی خود را اکمل پوشانیدہ چون مار سیاہ پیچ ہا خوردہ بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و بطی مسافت بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایہ داران خصم خبردار شدہ سد راہ گشتند ایشان بزبان مرہٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وا نمودہ اندرون لشکرش خزیدند و ہنگامۂ نبرد گرم ساختہ از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرازہ جمعیت آنہا را از ہم گسیختند و بریزش شلکہا کار بران مخذولان چنان تنگ ساختند کہ سردار و سپاہ برجع القہقری

برپشت اسپان بی زین و نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از آنجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح اکتفا کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات یدک و جوماله و حلقهٔ دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را باخلاع و چادرهای عصمت پوش در پالکی ها نشانده ببدرقهٔ باندااران به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ صبا رفتار با نقد نمایان بر سبیل اخفا بنام هری پنت و راستیه و مادهو پانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه

غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهٹی برافراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و بضبط آوردن شانور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که درمیان لشکر کفر و اسلام واقع شده درهمون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جهی تنگ بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام نموده شب دیگر نیز کوچ کرده بر سواد یکه جوی بالاپور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب ازین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ و گاو سقط شده و چپقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر سردار و سپاه وقت شب هم از پختن
و خوردن باز ماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه ها قند و انگبین در آب حل کرده
باندازند پس همه ها حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته
پیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوٹی مع لشکر خود فایز حضور گردید
و بدالزمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی
دریافت چون خبر کوچهای متواترهٔ سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که بهجوم سپاه ما
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار
تعاقب کرده بفاصلهٔ دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
بفاصلهٔ پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعداکوب فکری کرده قشونها
را به بهانهٔ آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر می کنانیدند از صبح تا
یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق
معمول بهیر و بنگاه و اسباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب
دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب
توپ و رسالهٔ فراسیس بطرف میمنهٔ خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون
نصرت مقرون و شش ضرب توپ میسرهٔ غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر
شیون و سواران پاگاه و پیادهای احتشام خون آشام همت تصا نهمت لشکست قلب
معاندان برگماشتند چون شب در بحور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبهٔ اتم باری بهزار
محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از همه سبقت کرده بر فوج بهری پنت
و راسته ابواب بلا بر کشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بر وقت رسیدن

محال بود عقب گذاشته با دو ضرب رہکلہ فراسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
که میمنه آرای آن لشکر ہزیمت اثر واز بازی شب غافل بود ہنگامہ رستخیز برپا ساخت و
خود بدولت بسرعت ہرچہ تمامتر روی توجہ بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف
بر غنیم تنگ گردید سرداران مرہٹہ که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
از ان معرکه بدر زدند دیگر سرگروہان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصلۂ یک فرسنگ
داشته بودند رو بگریز نہادند و لشکر مغول بالتمامہ تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران
مجاہدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غلۂ اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر
و افراس مع رسن و میخہا ہمدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
بر جای سکونت حصام آرمیدند اما بعد دو پہر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرأت پرداز
گشتند و توپہای کلان بفاصلۂ یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی
نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردرا یگان شکست
یافت نایرۂ غضب سلطانی بر جرأت آنہا مشتعل گشته بتنبیه شان فرمان داد که سید حمید
و شیخ انصر و احمد بیگ ہر سه سپہدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانۂ غنیم
آوردند و از راه شیب زمین راہی شدند قضارا در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً سی ہزار
سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنہان شده بغارت و تاراج مجاہدان
ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد لغتةً سپہداران دلیر فراسیس بنادیق
راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکہا ریختند که اہل
خصم بسبب چپقلش فوراً بر گشتن نتوانسته لاچار سینه ہای خود را ہدف تیر و تفنگ و سنان
ساخته چون پنجرۂ سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین بطعمۂ عدم شتافتند ما بقی

بهزار ترددو دست از سلاح و اسپ برداشته فقط جانهای خود از ان مهلکه بیرون بردند غرض در طرفة العین فتنه هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس و از ان معرکه بر تافت و توپ کشیده با نفس سوخته پیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند مخفے نماند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواز بموجب تقاضای ولی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه تبرقی جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بحق مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان منوط و مربوط بود نفرستاد و چنتو پنڈت ایلچی او محض بخوشنودی خاطر همایون از طرف خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه از این معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسید اما بسبب استحکام سررشتهٔ خویشی آنجناب فلک رکاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ مزاحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضے حرکات ناشایستهٔ او اغماض صریح می فرمودند با وصف این سلوک او نگون طالع از آنحضرت خاطرجمع نبود دران زمان با مرہٹہ درساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود متوجه دید و کردهٔ خود در نظر و خیال داشت از دبدبهٔ سلطانی چون بید بر خود بلرزیده مع چند خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بچیزی خزانه که موجود داشت شبا شب گریخته به لشکر غنیم در پیوست و عبد الخیر خان عرف خیر میان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصے این فقرهٔ بعبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم خان میانه سبکو چھوڑکے آپ بھاگا

ہرگاہ آنحضرت بر فرارش و موافقت با غنیم واقف گردیدند متعجب شدہ وقت شب سید حمید و
سید غفار سپہداران را الضبط شہر رخصت فرمود صبحی خود بدولت ہم کوچ کردہ در محاذی معمورہ
ساو نور فرود آمدند و میر صادق را با مہدی خان بخشی فرستادہ تاکید فرمودند کہ ہمہ اثاثۂ
دولت و ثروت کہ خوانین پٹیین بصرف لکوکہا زر جمع ساختہ بودند و حکیم خان آنہمہ بہ بدلحاظی
خود مفت برباد دادہ یک یک بحضور سیل دارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچہ کہ از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلح خانہ وغیرہ کہ در توشکخانہ خاص پنجاہ عدد
دستار زرنگار از قسم چینٹ برہان پوری پیچیدہ بر میخہای دیوار چسپیدہ و خلعت ہای
فاخرہ ہمرنگ و ہمزیب و دستارہا در آغوشی ترتیب دادہ بود سوای این اشیای نفیسہ
و فاخرہ ہر بلاد بستہ بستہ و تودہ تودہ و دستہ دستہ فراہم شدہ بود بموجب فرد یادداشت
علیحدہ فائز حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر ہمایون گشتہ داخل توشکخانہ گردید و توپہا
بتوپخانہ پیوست و یک ضرب پنجر س کہ بطولانی دوازدہ گز شرعی بود شکستہ بہر مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مہرہای حقہ ہای نادر اسلوب
کہ از نقرہ و طلا و بدری بہم رسانیدہ بود چہار پنج شتر و یک یک عدد قالیچہ و شطرنجی کلان کہ بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد سپس خیر امیان بر یک اسپ سوار شدہ یدوستہ خدمتگار و
سعادت ملازمت دریافتہ سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید کہ پدر شما را چہ پیش آمد
کہ خود بخود آوارہ گشت ما ہیچ نوع متعرض احوالش نشدہ بودیم بلکہ بہ نسبت خویشی مراعات
بیغایات بحالش منظور داشتہ بودیم الحال ہرگاہ او با وصف عدم زحمت و بدعہدی
بغنیم این دولت موافقت کردہ نرد مخالفت با ما باخت آیندہ ہرگز روی بساط آرام و بہی
روزی نخواہد دید او در جواب عرض نمود یقین است کہ ایشان بیخردی بکار بردند

ونان قسمت دولت خود را با آفتاب مخاصمت و یاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوفی نداشت القصه او را نزد خیمهٔ خاص فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بحزم احتیاط برابر قمر الدین خان در نظر بندی داشتند

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه و محاربهٔ دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعهٔ ساونور در شهر تهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه را مخیم سرادقات عز و اجلال میساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمهٔ برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصلهٔ دو کروه مضرب خیام و اعلام سازند پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات نزاع و تهیهٔ اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت با دو قشون جیش

وسته قشون اسد اللہی واحمدی وسته موکب عسکر وہشت دستۂ پاگاه وچہار ہزار قزاق
ودہ ہزار پیادہ احشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند ودران زمان
شہرت یافته بود که سپہ سالار اول بضبط بلاد متعلقۂ حیدر آباد مقرر گشته وثانی بہ تسخیر
ملک پونہ دستوری یافته ثالث به تنظیم وتنسیق الکۂ رائچور وگوٹور وغیرہ نامزد شده
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بہر حراست وایالت قلعجات وتعلقات پالیکار وغیرہ رخصت یافته
خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سرکردۂ لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین بترغیب سید حمید وسید
غفار شجاعت شعار بافوج ظفر موج در شب تار بر مندرکے درگ که در آنجا تھانہ غنیم بود
در تاخته بیک حملۂ مردانه جبرا وقہرا کوه را مفتوح ساخت ومردمان غنیم را یکسر تیغ کشیده و
معموره را بجاروب یغمار وفته بوفور سامان رسد وغلات وزر وزیورات مراجعت کرد
بدستور برہان الدین بطرف نیکاپور ومصری کوٹه که در ضبط غنیم بود بنوعیکه ہیچ کس را
بر رسیدن خود وقوف نباشد علم جرأت برافراخته تزلزل بیش از قیاس بر اہل فساد رسانید
وآتش قتل وغارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقا دران روز غنیم بر جنبڈ اول لشکر فیروزی
جرأت پرداز گشته چیره دست بر آمد وطوفان بلا بر اہل بنگاه برانگیخت وده ہزار جوال
پرغله از بنجارہا غارت ساخته بر دلپس رگ حمیت وغیرت جہانکشای آنحضرت بحرکت آمده
بسرکردۂ گروه شقاوت پژوه خصم پیغام فرستادند که بموجب وبیگناه بار بار خلق الله ورعایا
را رنجانیدن مناسب وشایان ارباب ہمت وشہامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد اراده فدائیان نصرت توامان

آنست کہ دریک ورق ظفر نامہ مجادلہ و محاربہ کہ آغازش بہ بسم اللہ تیغ وشمشیرست از اقلام
تیر و نیزہ وشنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاہگری باقی نماند چون غنیم را
بہادری سپاہ خود معلوم بود و بجز مصالحت ازان تہلکہ بجات خود تصور نمی کرد از نیمعنی
پہلوتہی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضے دولتخواہان خود کہ مشورت رزم دادند
بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت و شان بر سواد نہر کدک ہرچہار
فوج را جمع ساختہ بآئین حرب صفوف ہا بیار استند وقشونات را بر چپ و راست بر
گماشتند و خود بدولت فیل سوارہ با جلوداران استادہ اول شجیعان پاگاہ را حکم
محاربہ در دادند تا دستہ دستہ اسپان انگیختہ میدان را قایم کردہ بودند غنیم نیز مسلح و
مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقرر یافتہ بود کہ یک یک دستہ و رسالہ
نیم گھری داد شجاعت دادہ پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی
تمام سپاہ و سردار بتقدیم رسد پس ہر ہر شجیع در وقت معہود فدائی وار کوشیدہ
ناسخ کارنامہ رستم و اسفندیار گشتند ہمچنان تا دو پہر بازار شپا شپ تیغ و چقاچق تیر
و کہپا کہپ نیزہ گرمی تمام داشت تہور کیشان لقوت ترکتازی خود از شمشیر و گوپال
گذشتہ دست و گریبان بخنجر وجمدہر گشتند پس طرفین از کشتہ ہا پشتہ ہا نمودار شدند و
سلحداران خونخوار بہر مجرای خود بازوی مردانگی کشادہ چہرۂ میدان را از خون اعدا چون
افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاہ و سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان
سلطانی نیاوردہ بغروری کثرت سپاہ خود خواستند کہ جملہ بیکبار حملہ کردہ سلطانیان را
زیر کنند چنانکہ بہمین عزم ہفتاد ہشتاد ہزار مردم ہمچا با از جای خود حرکت کردند چون
سلطان گیتی ستان اہل غنیم را از اقرار خود برگشتہ دید سپہداران را اشارہ فرمودند

تا از هر دو بازوی ایشان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را شربت هزیمت چشانیده آوارهٔ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راه تعاقب گرفته بہ شمار سه هزار اسپ و سامان بنگاه و تیر و شمشیر و سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سه منزل باز نیاسودند و خود ها را بمکانهای صعب المسالک کشیدند و بهری نایک پالیکار کنک گیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقهٔ ندامت را زیب ناصیهٔ عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا بر آمد و مستسعد جناب عالمیان مآب شده حلقه بگوش و سرخرو گشت بعد ازان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف نبکاپور نهضت فرموده هجده کروهی شمالی سا ونور خیمه زده بارگاه ساخته بودند و چند قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به ارادهٔ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع در تاخته بودند قضارا طلایه داران غنیم ازین معنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر بار احدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر برخصت نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت بابلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع و بخششهای تحایف الانواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرهٹه را مطیع و پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کاربند می شدند تا آنکه روزی بر حسب اشارهٔ مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شبخون مستعد ساخته روانه فرمودند چند هزار لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین بپیشیرو هر فوج کرده بود طلایه داران غنیم که ملازمان هری نپت پهرکیه بودند حسب الاشارة سردار خود

ازان امر اغماض کردہ راہ گذاشتند چون سپہ سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصے بر تمامت افواج قاہرہ واقف گشتہ بہ ہولکر خبر رسانید کہ سلطانیان لفتور وقصور طلایہ داران درلشکر رسیدہ اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر باپیادہ از خیمہ بیرون شتافتہ بود چونکہ آتش افروزی بان وشلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این و آن نکردہ سروپای برہنہ بر بادپای برہنہ پشت سوار شدہ فرار را وسیلہ راہ نجات خود ساخت و دیگر سران آن جماعت مضطربانہ حتی کہ محبوبان خود رابعیاشان لشکر منصور سپردہ ہمچنان راہ فرار گرفتند ہر گاہ یکسر لشکر غنیم بجاروب لیغار روفتہ شد و فوج مغول کہ نیم جان بود تمام بتاراج درآمد وچند مرد وزن عمدہ اسیر آمدند سپہ سالاران مظفر و منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم واعلام وخیام وفیل وشتر وخزانہ وچہار ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچہ غنیم باجتماع بقیۃ السیفان خود پرداختہ سرراہ شان گرفت وسعی مردانہ بظہور رسانید اما ظفریاب نشدہ ناکام برگشت سپہ سالاران مع الخیر بشرف محفل ہمایون مشرف گشتہ اسباب غنیمت بہ نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان تمامی سردار وسپاہ راکہ درغیبت مراسم جانسپاری تبقدیم رسانیدہ بودند مواجب وماہہ انعام بخشیدہ بمناصب ارجمند خوشدل وسرفراز فرمودند وچند مرد وزن اسیر را سراسامی دو روپیہ ویک چادر دادہ روانہ لشکر غنیم نمودند اگرچہ از سرکردہای لشکر مخالف از دست جرات سلطانیان کہ ہر بار کارنامہ رستم وافراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ہا خوردہ پای تردد خود بر رکاب ہراس وگریز می سپردند ونظر بفرمان حاکم خود ہنگامہ پیکار خواہ نخواہ گرم داشتند اما بہر جانب کہ سپاہ نصرت اشتباہ روی توجہ می آوردند ومصاف آرا می شدند ایشان ازان معرکہ گاہ بر می گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت وطاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدرالزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامجات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که از آنجمله یک عدد گلوبند مرصع بقیمت پنج لک
روپیه بود روانه پونه فرمودند و هولکر وغیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصوره
گوشمال خورده مال و ناموس و دولت خود بغارت داده دست از جنگ بر داشته بودند مفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت برنگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپرداز آنجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را آب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را برشحهٔ اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی المرام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست استیلا
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضهٔ تصرف خاندان مرهٹه بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده باقبال مراسلهٔ سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه از انجانب بخاطر خود داشت بآب وداد شست و از طرف خود نیز
رسولی با سامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقهٔ نرگونده

و نولکنڈه و جالی هل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافه
انام بمضمون اینکه **مصرع** لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش × التماسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقهٔ کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید همدران زمان هری پنت بحضور فیض گنجور التماس ها کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبهٔ ساونور باز براو بحال کنانید چون خاطر اشرف از
مهم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور بسا و نور رسیدند و هری پنت پهرکیه را که حلقهٔ اطاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گجندرگڈه مع توابع آن و چند قریات کنچن گڈه
بخرچ پان خوری جاگیر داده پیشتر نهضت فرموده از راه کوپل و بهادربنڈه عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی کندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر مهمی همونجا سکونت داشت درانوقت پالیکار
رای درگ و هرپن هلی بچند خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسرکرده های لشکر غنیم راه رسل و رسایل
و اشیرباد[1] و نمسکار[2] مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشهٔ کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود نظر به تنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نا منظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آوردند
مغلول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان بضبط درآمد
و تعلقات و قلعجات آنها بعاملان با هوش و قلعداران پردل حواله گردید مگر برادر پیاده

[1] آشیرباد زبان مرهٹی دعای خیر و خیرخواهی را گویند ۱۲ ابن حسن — [2] نمسکار این هم لفظ زبان مرهٹی است بمعنی تعظیم و تسلیمی ۱۲ ابن حسن

پالیگار ہرپن ہلی کہ در دیہی اقامت داشت چون نیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن محیط دید مع توابعان و زن و فرزند خود شباشب گریخت و در جدہ و دمل توابعان را گذاشتہ خود مع پسر بصوبہ مرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد ازان آنحضرت فلک شوکت با سپاہ انجم شمار از انجا کوچیدہ داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسہ و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلاء مرسولہ آنحضرت از حضور سلطان روم کہ در سن یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری روانہ شدہ بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدر آباد با دیگر کیفیات کہ در سن یک ہزار و دو صد و دو ہجری رو دادہ آنکہ

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضارت پذیرفت رای جہانگشای بانتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و ہمدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان ملک یعنی میر صادق کہ در صوبہ ادہونی و ساونور حسب دلخواہ مردم آزاری و ظلم بعمل آوردہ مبلغ خطیر ہمدست کردہ بود معروض حضور گشتہ از پایہ خدمت در افتاد یعنی معزول شد چون اثاثہ خانہ او حسب الحکم بضبط در آمد دو لک و پیہ نقد رایج ادہونی کہ چلاونی گویند و لک ہون محمد شاہی بر آمد پس ہمون زمان معزول محبوس گشت و مہدی خان نایطہ صاحب جاگیر اول کنڈہ بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی کہ در سن یک ہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری در قلعہ دار السلطنتہ بنا گذاشتہ بودند تاکید فرمودند ذکرش بر سبیل اجمال آنکہ مخفی نماند در حینی کہ کہنڈی راو مردود و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شقی محل زنانهٔ نواب را مع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازهٔ دیواری
پنیٹھه که بزمان حال بدروازهٔ گنجام مشهور است در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازهٔ حبس خانه تشریف داشته مشاهدهٔ بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
درویشی صاحبدل ازان راه وارد شده مژدهٔ جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدی بنا ساز
تا ابد الدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه بیمن قدوم شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک و
مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبداشته بنقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
به دیواری پنیٹھه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دار السلطنت بیجاپور
که بنا نهادهٔ علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کوڑک و مرهٹه و پالیکاران پیشنهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بندوبست
پالیکار فراغت دست داد باتمام کار مسجد همت گماشتند تا داروغهٔ عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف سه لک روپیه در دو سال باتمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک ہزار و دو صد و چہار ہجری در آن مسجد ادا ساختہ مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود سہ طرف مقرر کردہ طرف ساحل دریا را بصوبہ یم و شہر و مواضعات جنگلستان
و کوہستان را بصوبہ تون و ملک میدان و صحرای و سیع را بصوبہ غبیرا و عمال پرگنات
را بہ لقب آصف ملقب فرمودند و ہمدرین روزہا پیرامون ہر شہر و قصبہ و قلعہ
بفاصلہ یک فرسنگ خاربند مستحکم کشیدہ چہار دروازہ مقرر نمودند نیز کداران سنگین دل و
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند کہ احدی را سوای منشور حضور و نشان قلعدار
آنجا بار و دخل ندہند پس آمد و رفت سوداگران ہر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
گردید و این عمل ازین جہت بود کہ نواب مرحوم اہل اسلام را از ہر دیار طلبیدہ ممالک محروسہ
را بر خلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کردہ بود چون ایشان بداد و دہش و نوکری عمدہ
و بخششہای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساختہ بدون
اجازت روی بہ دیار خود می نہادند آنحضرت خواستند کہ ایشان را از جای خود رفتن ندہند
و ہزارہا موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتہای حدود ملک خود کہ پیش
ازین خاربند کشیدہ شدہ بود برگماشتند مجدداً بعدم واگذاشت بنی نوع بشر تاکید
اکید فرمودند و ہمدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیہ کہ امامی نامند و پیش ازین
یک طرف آن این مصرع ع دین احمدؐ در جہان روشن ز فتح حیدرست ٭ و دیگر
طرف فقرۂ ہو السلطان الوحید العادل است ٭ بسن محمدی کہ از ہجری سیزدہ
سال زیادہ می شود و از ان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
مرتبت صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و سلم تسلیما برشمردہ مسکوک ساختہ خریطہ خریطہ پر داشتند
و رواج در دادند و ہمدران سال غلام علی خان و ننہو میان وغیرہ کہ آنہا را در

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب با شمشیر و سپر مرصع و اتحاد نامجات مبارکباد وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در ادوات حرب آنها که دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده در تیاری اتواپ پنچرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ و پنج ضرب بندوق تیار می شد و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت پٹن و دیگر در بنگلور سیوم در چیتل درگ چهارم در بلدهٔ نگر همگی اوقات بها بود در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار درانداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت
فدائیان ناموس پرست شمشیر بازه و سپر انداز بیدل گشتند و بعضی سردار سوار را اجیر الفر اهمی
مردمان حبشین و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و معزول نمودند
ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داد و همدران
روزها محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلت اسلوب متضمن استحکام بنیان
اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سر رشته
یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بمحض پاس اسلام و امنیت کافهٔ انام با خلاع فاخره
و تحایف نادره روانهٔ حیدر آباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی
خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض
نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان
باهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند بهمن نژاد بود و پیوسته
از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود
حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای
ایشان را بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را
به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد
بلکه این معمول و تهاون در درگاه آلهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر
که غبار نفاق و انتقام بزلال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان
امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطهٔ ملک و ملت بساط
مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی متشید سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان
و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام
روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا او را چون گل شگفته و خندان ساخت
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات
هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر بلقب نایکواڑی باقبال مضامین
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی برهمنان کاروبار
و اناث حرم سرای خود از طریق راستی برکشیده ایلچی را بی مقصود روانه نمود مخفی نماند این زعم
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتمندان دکن بیشتر قوم
نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید درینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
راجهای دکن سردار ذی شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر ازین
نایکواڑی قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارزال میتوان
شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارزال
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیاداری و جاه و مکنت ید طولی
و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایرادمی نهند
صریح مغالطهٔ عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر برحق عظیم است هر کسی را
که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد اغلبکه ایشان از
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف
نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامهٔ بهمنیه
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گرد مرقدش طواف نموده

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارزال قوم دم صحیح النسبی میزنند و کم قطرتان و کم ظرفان بنخوت پوچ دعوی سیادت و مشیخت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

زشتی ظرف و اصالت هست در کیسه و نهان | عیب پوش قحبه بد شکل زرین چادر است

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کالیکوٹ و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجهٔ ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطهٔ هرکارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رود داد سن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان مایل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که نایماران کالیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنهامی پردازد و بانعام دستار و شیله ها تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد استماع این سانحه باحضار فوجدار آن صوب مع چند سر کردهٔ نایمار فرمان دادند چون او حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبداشت آنها باندیشهٔ سزای حرکات خود طریق تساهل بیموده وعده های امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایمار و راجهٔ ملیوار یک دل و یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را ملکہ ساختہ بود مضمون جاسوس برہمن
بی ناموس مطابقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چہار
قشون و سہ موکب عسکر و توپخانہ متوجہ آنصوب گردیدہ قلع و قمع شجرۂ بدخواہان و شرارت
کیشان مکنون ضمیر ساخت آنہا بہ یلغار سلطان جہان اندیشناک شدند و بیم تلف جانہا
و آبروی خود خوردہ بکوہ و جنگل آوارہ گشتند و فوجدار باستقبال شتافتہ سعادت ملازمت
دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت کہ شما بہ بند و بست این نواح نامزد شدہ بودید
چرا رعایا را آوارہ و ملک را ویران کردید سوای این حکم شدہ بود کہ سرکردۂ ملیوار را بہر حیلہ
و فریب مطیع و منقاد ساختہ ازو پیشکش گرفتہ ابلاغ حضور سازید این معنی ہم بظہور نرسید
او در جواب عرض نمود کہ بندہ را از بند و بست نا یاران این ضلع فراغت دست نداد
تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر ازین او باجگذار صوبۂ کرناٹک است ہرگز فریب از ما نخواہد
خورد اگر حکم شود مع فوج شتافتہ او را زیر کردہ پیشکش نمایان گرفتہ خواہد شد آنحضرت فرمودند
پس معلوم شد کہ بند و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواہد بست بعد از ان او معزول
و مہتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرمودہ
بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوٹ کہ در تکیۂ قادر ولی
پیرزادہ سکونت ورزیدہ بود بعد چندی ہمونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود
سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصہ مہتاب خان بخشی ہر چند
رعایای آن ضلع را کہ چون تاب آفتاب منتشر شدہ بودند بضیای دلدہی قولنامہ
ترقیم و ترسیل نمودہ طلبداشت اما آن گروہ سیہ درون اعتبار قولش نکردہ بہ اغوای
اہل کوچی نبدر سر فتنہ و فساد چون غبار تیرہ از ہر گوشہ برداشتہ در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت بالشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوٹ نهضت کرده سپاه را بجزای آنگنه اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم

دران سرزمین چون گذر ساختند	بسا طرح بی رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند	همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز هر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه	بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفته شد و جمعی کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستی رفتند بقیة السیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی در تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان فریشان عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است درینولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقهٔ اینصوب را غارت ساخته میخواهند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض داشت سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند اغلبکه پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین وقت بودند جرارت پرداز گردیده باشند ما بدولت به بند و بست قلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یکماه رتق و فتق مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب وجه اسیس کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیرافگن واقف گشته سه چهار بتیری

بر رودخانها بنا ساخته پیرامون تیرہا خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند و جمعی کثیر سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تیرہا مفتوح ساختند و روز دیگر جنود فیروزی پیشتر رخش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون پیش روی لشکر دو رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اہل خصم بر ساحل محل عبور آنطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه سیل ساحل دریا که آب از انجا بر رودخانه میرسید بند ساختند لهذا رودخانها پایاب شده بود و همونشب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان تیاری در دادند اگرچه بعضے هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رودخانها عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند در ان حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت بشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعدا شکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده بطنابے و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره ها را با حضار قشونها و توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیاره میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر ازین مسدود کرده بودند در شکستند پس آب دریا جاری ورودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود شد

ومفقود گردید ہمگی اعادی دفعتہً براطراف لشکر منصورہ باتیر و بنادیق محیط شدہ تزلزل بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچہ سلطان ہم ہرچند بدفع اہل ضلال ہمت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نہ ساختہ گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند بااین سہ چہار صد سوار جابنا زکہ اشراف قوم بودند داد مردانگی دادہ روبروی خسرو عالیمقدار مجروح و جان نثار گشتند سلطان جہان پہلوان بنفس نفیس از پالکی برجستہ تیغ جہانکشا از نیام تہور بہر انتقام مخالفان دغاباز می کشید قمرالدین خان کہ دران معرکہ ہم رکاب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای آنحضرت افتادہ بزور دولتخواہی از آب عبور کنانیدہ عنان توجہ بصوب لشکر معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکہ گاہ سلامت فایز حضور نگردید پالکی خاص بافرش وغیرہ ویک قبضہ کٹار ہمدست مخالفان شد بعضی میگویند کہ دستار خاص درپالکی بود آن غلط محض است زیرا کہ دستار مبارک دران حالت برسر کرامت پیکر بود دیگر دستار رنگین کہ دست آویز اعادی گشت لیسولے برسر لبستہ پیش پالکی ایستادہ بود قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نمودہ دستارش نزد پالکی افتادہ بود مخالفان گوبر باطن دستار خاص تصور کردہ درپالکی بردند بالغرض آنحضرت باشوکت و قمرالدین خان ازان ورطہ مرکب مراد بیرون راندند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی وغیرہ معدوم الاثر شدند پس شعلۂ قہر سلطانی بالتہاب کشیدہ کوس انتقام و یورش نواخت و معبرہا از چوب جنگل تیار ساختہ رودخانہا عبور نمودہ براہل شرک و ضلال علامت حشر صغیر و کبیر ظاہر ساختند و سپہداران و موکب داران حسب الحکم از اطراف دو گاو راہ روی مخالفان گرفتہ بجدت تیغ تیز اقدام کردند و ہرجا کہ مردی و طفلے را از ارباب

شرک یافتند دوشش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کف
نماند از کثرت حشمت و غایت جبروتش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف
ملیوار گریختند پس سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
مع توپها و غیره بضبط خود در آوردند و درخت جوز بوا که در آن حصار بودند از بیخ برکنده
و گیاه شالی به بجهایش پیچیده بحفاظت تمام روانهٔ دارالسلطنت فرمودند تا در لال
باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردید ؁

ذکر فوج کشیدن جنرل مینڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سالار سپه در نواح سیتی منگل و توجهٔ رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاٹ و بیان فتوحاتی که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه ؁

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست
فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم
شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس مستغاثی گردید
تا جنرل مینڈس بحمایت راجهٔ ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابلهٔ
سلطانیان نامزد و مامور گشته به تہر نگر رسید و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بر عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر
را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و هرڈ با فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی
آویزش نمایان رو داد و لغزش کوس و کرنا و طنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت

از ہر دو سو برخاست و سپاہ طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداختہ سر خرو برابر
ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اہل بنگاہ انگریزی را گرد گرفتہ طوفان آفت و بلا انگیختہ
بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزن سپاہ پیشہ را با بنا دیق و سر بستہ ہا
اسیر آوردند از انجملہ چند عورات مسلمان بدکارہ را کہ حیا و ناموس ملت و مذہب خود گذاشتہ
مرتکب امر شنیعہ با قوم غیر گشتہ بودند بنا بر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آنروز جنرل
معز الیہ دامن کوہی و جنگلے را فرا گرفتہ اقامت گاہ خود ساخت سپاہ سلطانی محاصرہ
سخت کردہ بجمیع وجوہ تصدیع میدادند و مانع رسد و گاہ و ہیمہ می شدند روز دیگر جنرل
بہادر پیشتر کوچیدہ قلعچہ رستے منگل را کہ پیش ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعہ خالی کردہ
با فوج خود داخل لشکر شدہ بود تسخیر کردہ دو پلٹن بسرداری میجر چامبرس در انجا گذاشتہ
چندی آسود سپس بطرف کومیتور کہ مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
سلطان جہان ستان باستماع این خبر بربیبائی جنرل پر تہور بہم بر آمدہ با تمامی سپاہ
و حشم حرکت فرمودہ بر سرش رسید و صفوفہا بترتیب جنگ آراستہ مستعد گردیدہ بود
و آن روز جنرل موصوف اقدام نمودہ بر جوی بہوانی فرود آمد دران اثنا منہیان اخبار
معروض حضور داشتند کہ فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بہادر کہ کرنل موصوف
از بنگالہ بہ پنج پلٹن و ہزار فرنگی رسیدہ بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونیکٹ گیری
وغیرہ پیشتر کوچیدہ و از راہ رای ویلور و آنبور گڈہ بر سبیل یلغار روی بدیار قلم و خداداد
نہادہ و در وانم باڑی و تر پاتور چند محافظان گذاشتہ بطرف گہاٹ تپور می آید آنحضرت
براین معنی اطلاع یافتہ سید صاحب سپہ سالار را بدفع فوج مذکور روانہ فرمودہ
خود بدولت ہم متوجہ دفع آن فوج شدند چون سپہ سالار موصوف بالشکر خود یلغار کنان

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فوراً
بطرف لکن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز در آویخت و معرکهٔ قتل آراسته بحملات رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر در آن روز در جنگل
و کوهستان بسر برده بطرف کاویری پٹن راهی شد چون سپاه منصور را بر گرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ پتور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل مینڈس هم بکومک فوج خود بر سبیل یلغار رسید
اگرچه بر سواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردهٔ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونها را در میان آورده داد مردانگی دادند و ستبردی شایان العمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسدالٰلهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که هیچ جه طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه مایچ باز
بطرف ستی منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصهٔ دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و ریخت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان ستی منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت او شان عشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی و یغمایان آن لشکر را بابد
دران اثنا شب درمیان آمده پردهٔ تاریکی بر روی شمشیرزنان فروهشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بردم مارانگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل برحسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته شرق رویه پیشتر
نهضت نمود باز سواران قزاق وقشونها براو هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظه
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سواره با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیرنگ ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت وهمو نوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند وحقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان بر قتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم سانیدند و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هرچند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند امابر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلا اندیشه
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعهٔ ستی منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرة آیات به پائین گهاٹ آورده برسواد ترور پاله اقامت ورزیدند و سواران
را بتاخت و تاراج مواضعات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاوز را مامور فرمودند
پس جنرل همین جا چندے بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فائز مدراس شد سلطان
اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موهنجی و پرموکل گڈه رسیده قیام ورزیدند قمر الدین
خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصرهٔ قلعچه ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
شکست و ریخت حصار اگرچه حمله آور گشت اما پیش از انکه سپاه منصوره فتحیاب
شوند سردار آنجا که به کمی رسد و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان شده بود
کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعچه به گماشته اش سپرد
خان مذکور قلعچه را حوالهٔ آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فائز حضور شده و بحسب الفرمان
لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیانش را داخل
قشون ها نمود چون جنرل بهادر رخش عزیمت بمدراس جهاند اعلیحضرت جوق جوق سوار
و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گهاٹ رخصت کردند چنانچه قمر الدین خان
به تسخیر کوه پرموکل اگرچه حصارش بزمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که بیشتر چندے در قید نواب مرحوم بود با دو صد
سپاه بحراست آنحصار مامور کرده بود حسب الحکم با فوج خود در تاخت و بغارت و لغمای
هزار ها غربا و رعایا که باعتبار تهانه انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که
بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس ایام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
اشتباه بیم خورده بهانهٔ درد سر در حجرهٔ خزیده مهام قلعداری برصوابدید صوبداران وغیره
باز گذاشت و آنها نظر به بے بند و بست کارخانجات جنگ و رزم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپردند و همه سپاه گرفتگان آنجا را محبوس کرده
از کوه فرود آوردند دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غرباء بجور گرفته از حبس گذاشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار

که عقل از حساب‌اش دمبدم صفر انداز است آوردند ٭

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهته با او و تاختن هر سه دولتمندان به قصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگهاٹ و بیان محاربات که فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پایین گهاٹ محیط شده تمامی خطه جنوبی جوی کاویری بجاروب غارت رفتند و جنرل مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی چندی تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شده بمدراس مراجعت نمود منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گهاٹ بسمع جنرل لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند که اگر زود تر مدافعه سلطانیان نپردازند یقین کلی است همگی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضهٔ تصرف بدر خواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششتری مخاطب بمیر عالم وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص تسخیر آن بلاد می نمود کار بر وفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه متضمن اتفاق کردن یکدیگر و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگهاٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیهٔ اسباب جنگ و ذخائر و فراهمی سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حیدرآباد و مرهٹه که بهر اخذ ملک و مال غیر وسیلهٔ مردمیدان نادر می جستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نامزد شده بسعی فراوان از عهدهٔ آن بر آمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غهٔ اخبار نویسان که بحراست انبور گڈه نامزد گشته بود به تدابیر صایبه و فکر لایقه بزرپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران بالاگهاٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده جلاوطن شده در مواضعات کرناٹک پایان گهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیکار کنکندی پالی و پسران بهیری کوره پالیکار چک بالاپور و پدنایر پالیکار وینکٹ گیری کوٹه که در چار گل بود و شنک رایل حاکم پنکنور سوای اینها پالیکار کهٹ و کمنیر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و چیل نایک بیوطن و غیره قولنامه ها بشرط فراهمی رسد و غلات بهم رسانیدن دیگر اسباب ذخایر و آذوقه لشکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و باوجودچنان تقید که احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بی اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست نسبت

بطرف مبلغ خطیر جاسوسان ماہر و دانا و منشیان بالغ عیار را دران ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر برهم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهده نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کما حقه دریافته
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم بر آمد چه عملش بسبب تادیب و سر
زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو با وسیلهٔ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او نا تجربه کار راست و دروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
باین درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی پنکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار وغیره بدست جلادان سپرده شدند و باز ازان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم براه شر کالیش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود لیسازش آصفان کولار و
نندی گڈه هموطرف اقامت داشت بدریافت آن خبر برجع القهقری از آنجا

تسخیر زده بکر بنیات متعلقه ستانگڈه رسید باین انکشاف راز وقتل علاقه دار خود کرنل
رئید دست از ان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر وسامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله ودو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بند وبست تمام با بیست وچهار هزار مردم بار وشش
هزار فرنگی وسه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالا گهاٹ نهضت کرده براه ویلور رسید سلطان در
چینی که سواد ترواد ی را محل نزول رایات جاه وجلال فرموده از فراسیس پهلچری سوال
وجواب کومک میکردند جواسیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه وجلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم ترپاتور رسید وقلعچه ترپاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار وسه صد
پیاده پالیکار وینکٹ گیری بسرداری انکٹ نایڑ بحراست آن قلعه نامزد شده بودند گرد گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه ونایڑ مذکور همه شب ستاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه امبور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
در تاخته در دامن کوه جوادی پاله بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند ونایڑ وسردار مسطور را
اسیر کرده بردند ونواب نظام علی خان با چهل هزار سوار وبیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار وعالیجاه وسکندر جاه پسران خود از حیدرآباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت وامرا را با فوج کثیر به تسخیر بلاد قلم وخداداد بیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهاٹ
موکلی وینکٹ گیری که صاف ودرست کرده بودند عبور کرده در موڑ واکل وکولار وهسکوٹه
تهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار در تاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برہم خوردگی مواضعات بالاگہاٹ شنیدند بہ نہایت محبت و اخلاص کہ بخدمت آنحضرت داشت نمیخواست کہ ضرری بوجود سپاہ منصورہ لاحق شود لاجرم ارادہ نمود کہ ہزار مردم خودرا بہر آنکہ در جمیع امتثال اوامر و نواہی آنحضرت میمنودہ باشند روانہ نماید بعضے نوکران حضور کہ آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از روی بدخواہی ظاہر کردند کہ اورنگ سروری و افسر مہتری آن آفتاب برج شاہی و سرفرازی در علو قدر بیوسیلۂ غیری از سپہر برین برتر خواہد آمد خسرو گیتی ستان را ہیچ وجہ احتیاجی بمدد فراسیسان نیست پیداست کہ این قوم باکہ وفا کردہ و کدام دولت باعانت ایشان قیام ورواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند کہ سلطان جوان بخت راضی بمدد فراسیس نشدہ فقط با سپاہ خود بقصد دفع خصمان قوی باز و درتاختند وہمون شب قزاقان وباندار ان را احوالی لشکر انگریزیہ آتش افروزی دستوری دادہ خود بدولت بہ بنگلور شتافتند قزاقان آن ہمہ شب را بہ ترکتازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سپہ سالار موصوف بلا اندیشہ پیشتر کوچیدہ از محل صد بیم و خطر گذشتہ آن روز در میدان ہسور رخت رحیل انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید سپہدار را مع قشون بجراست دویم قلعہ مقرر کردند و محمد خان بخشی مذکور بہادر خان نامی را کہ سابق فوجدار کنشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساختہ شیخ انصر سپہدار را بجراست قلعہ باز گذاشتہ خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فرودگاہ لشکر ظفر پیکر مقرر ساختہ حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از انکہ خیمہ ایستادہ نشدہ و بار از پشت چہار پایان فرود نیامدہ جمیع سوار برای ہیمہ و کاہ اطراف منتشر گشتند سہ چہار قشون جیش واسد اللّٰہی و دو سہ ہزار سوار اصطبل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلاڈیڈ مع تمام سوار ترپ اقدام کرده بفرودگاه سلطانیان درتاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً سدّ راه شده از توپ و تفنگ دماغ جرات آنهارا تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و تفنگ در بند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده شمشیر و تیر پی آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهارصد سپاه انگریزرا مع اسپان اسیر کرده بردند بقیة السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل هورس و جنرل مینڈس باسپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزارها مردم طرفین شهر تسخیر کردند و چندان اسباب دنیاداری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید و کرنل مسطور همراهان یورش از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پرکاهِ سکنای آنجا دست مزاحمت رساند اکنون اموال و امتعهٔ آنها بیغما در آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از خاربند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند قمرالدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لبسون کوڑی اقامت داشته بمدد قلعگیان می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه فرمان دادند تا کشن راؤ به قلعه رفته تمامی اسباب دولت و توپخانه و خزانه و اجناس و سامان دیگر کارخانجات از انجا برآورده روانهٔ دارالسلطنت نمود فقط یک قشون و دو هزار پیاده احتشام باسامان جنگ باهتمام قلعه گذاشت دران زمان تجویز

بعضے دولتخواہان چنان قرار یافت کہ قلعہ جنگی بجراست موسی لالی فراسیس گذارد و نواب قمر الدین خان و نواب سید صاحب را باسپاہ کثیر بمقابلہ و مجادلہ سپاہ انگریزی نامزد سازد و خود بدولت بمقابلہ مغول و مرہٹہ شتابد تا آنکہ فراسیس ہم بجراست قلعہ رخصت شدہ تا تالاب کاریز رسیدہ بود کشن راؤ و بعضے نمکخوار براین معنی اطلاع یافتہ از روی بغاوت ہرکارہای انگریز را کہ بلباس نوکران خود نزد خود داشتہ بودند اشارہ ساختند تا آنہا اہل مورچہ را خبر کردند کہ وقت یورش و تسخیر قلعہ ہمین است و خود بیرون قلعہ شتافتہ بر بند تالاب مذکور با فراسیس در خورد و دستش گرفتہ چندے ہمونجا نشاندہ بہ سخنان بیہودہ اشتغال داشت چونکہ سرداران مورچال اشارہ یافتند ہمون زمان سپاہ خود را آمادہ ساختند وقت دوپہر شب از راہ تنیری سنکل دروازہ یکبار حملہ کردند سید حمید سپہدار و قلعداران بحسب اشارہ ہمو خانہ برانداز رفقای خود را کہ مستعد دفع اہل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذاشتہ جز نیر کداران معدود نزد خود نداشتند با این جرات کردہ بدفع حملہ کنان پرداختند و زدہ زدہ از پیش دروازہ برگردانیدند سپس فوراً امردم فرنگ شراب دلیری نوشیدہ درتاختند تا فراہم شدن سپاہ منصور حملہ کنان ببرج و بارہ سوار شدند و نواب سید حمید صاحب بے جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیدہ فایر لشکر شد و ہر دو قلعدار پیش دروازہ قلعہ پای مردانگی بعرصۂ رزم فشردہ با چہل و پنجاہ رفیق شجاعت پیشہ و شیخ بدہن رسالدار بعد تردد شایان مقتول و شیخ انصر سپہدار و ناکیواڑیان قلعہ اسیر شدند تا قلعہ مفتوح گردید و محصوران مع زن و بچہ و اموال و اجناس و نقود بدست سپاہ انگریز شدہ ناموس ہا را بتاراج دادند اگرچہ وقت یورش سلطان جہان پناہ سوار شدہ مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت و فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماگڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف دو سه هزار مردم بار و شش صد فرنگی را بجراست آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باخذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و ینگنور واله و گهت کمنیر واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعدار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی به صلح بضبط و اختیار خود آورده بے اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرارداد خود فراهم کرده بودند از راه یلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه
قمر الدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش عدا شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز همین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخت و سرداری
را با چند سپاه روانه کرده قلعدار آنجا را بالصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم بر داشته
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعدار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواڑیان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود دهراولیان

لشکر انگریزی بی زحمت تنازع داخل قلعه شده بضبط خود در آوردند و چند سامان ذخیره که افتاده بود بدست خود نمودند سپهسالار موصوف برحال رام سامی کوڑه وارث راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انباجی درگ نهضت کرد هرگاهیکه بعد مدت امتد طالع کوڑه مذکور یاوری نمود دار الریاست بدست گردید نامبرد بساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تهنیت شگون نذر و نیاز ششصد پیاده جرار بسرداری یکی از دولتخواهان خود تهانه گذاشته قلعه ابند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکای کنڈه که در جنگل سخت واقع شده بود شتافت سلطان کشورکشا انگپ نایڑ را باسرواران انگریزی که در قلعچه ترپاتور اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده وجوگے پنڈت همشیره زاده اچناپنڈت نایب صوبه ارکاٹ راکه در عهد فرمان روای آنحضرت بپایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چندر گشته ببسر شته داری در و بست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق فرمان حضور عمل نموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیمود پالیکار هرپن هلی و رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سر باشتعال داشت بقتل رسانید و کشن راو را به بند و بست دار السلطنت و فرستادن خزانه برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب لشکر انگریز شبدیز انتهاض راندند و به بالاپور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنای جنگی نواخته چون سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران بیشه دلاوری باطناب و کمند جبرا و قهرا اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

وسیصد پیاده راکه یکدل و یک زبان شده دل از هستی خویش بر داشته داد دلاوری دادند ودو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخرالامر عاجز شده زنده اسیر آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر وساتور دست و پا شکسته گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت والا منزلت از انجا کوچیده بر سواد سلکٹه مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف اپناجی درک را از دست محمد خان بوڑ کا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز رسانیده سرخرو گردیدند پس از انجا پیشتر کوچیده بحدود مورک ملافرود آمده بود که اسد علی خان و بہرام دیوان مشیر الملک با پنج ہزار سوار داخل لشکرش شدند وروز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چنتامنی و موڑ وکل به نیکٹ گیری کوٹه رسید سلطان ذی الاقتدار با سپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه از دار السلطنت پٹن معه شقه والدۂ ماجدۂ آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید که کشن راؤ عاقبت خراب با بعضی حرامخواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته است اغلبکه تاحال در دار السلطنت فتنۂ که تدارکش سهل تر میسر گردد حادث شده باشد یا عنقریب بشهود خواهد کشید و طریق کهنڈی راؤ مردود مرحوم بیهوده از بمبئی لشکر کثیر انگریز طلبیده است وملکه دورانی ازین معنی دل از هستی خویش بر داشته اند بمجرد استماع این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بند وبست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند وبست دار السلطنت و بپاداش خود رسیدن راؤ بدکردار

وفایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شیوع رستخیز افزائی مغول و مرہٹہ بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و ورود داد ہمون سال آنکه

ہر گاہیکہ نواب سید صاحب مرخص گردید از راہ جنگل ماکری واتری درک فوراً بدو پاس شب فایز دار السلطنت گشتہ لشکر خود را ازین طرف جوفرود آورد و خود بچند خواص و چہار پنج صد سوار پیش دروازۂ قلعہ پیش از دمیدن صبح صادق رسیدہ بہر افتتاح باب بنام دربانان صدای برزد اسدخان رسالدار دولتخواہ کہ بحر است آن باب نامزد گشتہ بود از رسیدن نواب معہ صوف خوشدل شدہ دریچہ ہای ابواب واکرد پس نواب داخل قلعہ گشتہ سواران خود را بر بعضے کارخانجات گماشتہ خود آداب زمین بوس بہ والدۂ ماجدۂ سلطان بجا آوردہ بکچہری جلوس کرد قلعہ دار دار السلطنت کہ داخل مشاورۂ زنار دار بود چون راز خود برملا دید بخدمت نواب موصوف شتافتہ سخنان دولتخواہی خود و عمل بیجای زنار دار برزبان راندہ در گرفتاریش اصرار بیشتر نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیدہ در جواب گفتہ فرستاد کہ صاحب بر اینجانب حکم کردن چہ مناسب است من باشما ہیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شدہ بحاضران تاکید فرمود تا آنہا در خانہ اش خزیدہ در حجرہ را کہ از اندرونش مضبوط کردہ بود شکستہ او را بہ تیغ و تیر دوختہ نعشش را در مزبلہ بازار انداختند و خانہ را غارت ساختہ داخل توشکخانہ خاص نمودند و وقت اخیر آن مردود جہنمی گفت آتشے کہ افروختہ ام تا زندگی سلطان عالم پناہ انطفا نخواہد پذیرفت آری ہمچنان شد و زنش کہ جمیلہ و از زیور حیا و وفا آراستہ بود

خود بپیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت
و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید و آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
وخیم العاقبت با آن سلوک و عنایات و نوازشات از رطل گران بغاوت سیه مستی
گردیده در فکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافته
بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایه بخشاور والدهٔ آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانیده بود آنچه که بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
زنار دار حرام خور بزنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بهتان صریح و تهمت قبیح
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت
بلکه بهر حیله جان خود را ایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبداشتن هم بهر سبیل تن
برضایش ندادن و خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریزنامزد فرموده عنان توجه به بندوبست
دار السلطنت معطوف داشتند سپهه سالار موصوف بعد عرصهٔ سه روز تمامی بنجاره
ولمانه و راس گاوان لوکرا بانبور گڈه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
ضروری و شرب و باروت طلبداشته از راه بید منکل و مالور به بنگلور شتافت و سپهه سالار
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
برجنڈاول لشکر انگریز که سواران مغول و دو رساله ترپ سوار انگریز بود زند چون شیران
آشفته درمیان کوران خفته در خرد در افتاد دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند
پنجهزار راس گاو پر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بردند غرض هر روز سلحداران
و قزاق و افاغنه و دکنیان پروانه وار خود را برطلایه دار و قراول آن هر دو لشکر زده

خلقی کثیر را طعمهٔ شیر شمشیر واژدر تفنگ و سنان می ساختند وراه آمد وشد مردم در سد غلّه نوعی
مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز وشب تار بیرون نمی نهاد و در
مقدمهٔ نزاع وجدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
رعب وهراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غروری که از عدم مقابلهٔ حضرت
سلطان بخود قرار داده بودند بخوف وبیم مبدّل گشته مشوّش و متوهم تر گردیده بودند
آمدم برسر اخبار نواب نظام علی خان و مرہٹه ناظم حیدرآباد خود در بانکل منزل و مقام
گزیده اُمرا را به تسخیر ممالک محروسهٔ خداداد رخصت کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یار جنگ
با فوج خود در تاخته قلعهٔ گنجی کوٹه و تار تپری و تارمری وغیره بسعی چند ماه بضبط خود درآورد
وچند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را باخاک برابر کرده جلوخانه دوزخ ساخت
وحافظ فریدالدین خان المخاطب بموید الدوله با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین
خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز
روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردد شایان
بظهور رسانید و تلاش یغمای فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شده مع فوج
خود متوجه دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب وطاقت افتتاح کوه فیض حصا
عرف گتی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رُفته مراجعت
بکڑپه نمود وبسعی اندک روز شهر کڑپه و قلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
قلعگیان باضطرار رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
و ده ضرب توپ قلعه شکن بمحاصرهٔ گرم گنڈه پرداخت و اوقات شبا روزی
بکشایش قلعه مصروف داشت اگرچه بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب وانه داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا وسوسه و دغدغه را بخاطر خود جا نداده در دادن قلعه بدست غنیم سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و تفنگ روی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکرده پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منتشر ساختند چنانکه پرسرام بهاؤ ناظم صوبه مرچ بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ و بعضی بصلح و عبرت نمای تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعهٔ دهاروار را بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیم از اطراف قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و خشت و سنگ آنقدر تردد بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب و باروت و ذخایر بخرج در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت جبلی بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ بران گروه هجوم کرده بتیغ و تیر در آویختند هر چند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغلول محبوس بر کوه نرکونده ماند و اتباعش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسخر بندهای
اصنام گردید و بجای تحیت و سلام رام رام رواج یافت و هری پنت پهرکیه از راه ساونور
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوچیده بضبط صوبه سرا کامیاب شد و
پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهارواڑ وانکوله و مرجان و ساونور وغیره فراغت
یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسومه دولتخان فرستاده
متعهد گردید اگر با من طرح موافقت انداخته قلعه بسپاری جاگیر چهار لکه روپیه مقرر کرده
شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
بود ظاهرا باقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
گشته روبرو حسب دلخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم
گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رساله اسد اللهی و هزار پیادهٔ جرار
از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمه اش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خورده بود در حالت
نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همونجا او را قتل کنانید اما تمامی
لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد پس دولتخواه ند کور بلا اندیشه
حمله کرده دست شجاعت برکشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
دلیران هندو نژاد را چاک زد و فتنهٔ هستی جمعی کثیر را فرو نشانده بآتشکدهٔ آخرت فرستاد
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سرا گرفتند آن دولتخواه
که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد و زین و آلات حرب و پرخاش مظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سر ارہ گرای کوه
مدگیری شد و مادهو راؤ نام همشیره زادهٔ خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مواشی
بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده هبیست روز
به بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بردی و چین پٹن عازم دار السلطنت
پٹن گشت و پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماگڑی در کمین بودند
در شبهای تار دستبردهای رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شصت نفر از قوم
بنجاره مع راس گاو پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش و بینی
می بریدند کسی که بینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاو
پر جوال می آورد پنج روپیه و کسی که اسپ از ان لشکر کشیده آورد دو هون ۲ هون از قمر الدین خان
انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان
پُر رسد و ذخائر را رمانیده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فائز نواح کرنکیٹ گردید چیز
چیزی رسد و غلات ذخیره دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایّام بارش بود و آب جوی
کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا
چهار پنج تبیری پیش رو بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از دمیدن
صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهوّر دو تبیری تسخیر
کرد و جنرل مینڈس با انبوه کثیر بر کوهچه کری کٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهدار
آنجا که سید حمید بود از بالای کوهچه شلک های توپ و بندوق چنان ریخت که از صدماتش
پراگندگی تمام بجمعیت حمله آوران رو داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رساله فرنگی روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوهچه مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان صف کشیده و پای ثبات بر زمین وقار فشرده در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور رسانید **نظم**

ز هر دو طرف مردم تیز جنگ	بخونریز هم تیز کردند چنگ
بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن	زمین را در آورد جان در بدن
ز هر دو طرف ماجرا شد دراز	نمی شد گرههای اندیشه باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسر جامهای شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصه تا پانزده بیست روز سپهسالار انگریز قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بیش از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیز و آویز ندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو برخاست قطع نظر از کاه و هیمه یک آثار برنج را چهار روپیه نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و به روپیه یک آثار آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاو به هشت روپیه و یک چوزه مرغ به یک هون پهولی می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس لشکری را درست تر داشتند چونکه سپهسالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر تاراجی غلات رسد گران که از طرف ملیوار ببدرقه شایسته می آمد در ولبست از دست قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسر تلف شده ہمہ غلات و سامان آنجماعہ داخل موکب ظفر کوکب گردیدہ بود زیر مسموع یافتہ
بہ تشویش تمام بعد مشاورہ و تجویز بعزم خودداری بر آمدچہ توپہا را در جای زیر زمین
پنہان ساختہ تمامی چوبینہ را آتش دادہ اسپان لاغر و دم خیر را از طپانچہ ہا زدہ از راہ
کری کوڑہ مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتا راہ فراج عاقلانہ پیمودند چہ
پنج شش بانگی میوۂ خشک و تریدرۂ باندران حضور از طرف منشی حضور موسومہ منشی
سپہ سالار موصوف تبلیغ داشت بعضے سرداران آن لشکر نظر اقتش پی بردہ میوہ او را ان
را انعام دادہ واپس فرستادند و جواب دادند کہ درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تبصدیع تمام راہی گردید و توپہای جلو کہ ضرور بود سپاہیان از دست خود می کشیدند
و ہر روز از صبح تا سہ پہر روز یک فرسنگ راہ طی می کردند بمشاہدۂ این حال اگرچہ بعضے امرا
و خوانین دولتخواہ بحضور سلطان عرض کردند کہ وقت فرصت ہمین است اگر حکم شود
باسپاہ خونخوار تعاقب نمودہ سنگ تفرقہ بر آن جماعۂ نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کردہ حاضر حضور می سازیم اما رائی عالم آرای و عقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
سپہ سالار موصوف بے اندیشہ خرامان خرامان روی عزیمت باتری درگ آورد قلعدار
آن کوہ از مشاہدۂ انبوہ کثیر دل بہادری از دست ہمت باختہ مع کلید حصار استقبال
کردہ مورد الطاف سپہ سالار موصوف گردید و ذخیرہ با مواشی بسیار دران مکان
ہمدست گشتہ قدرے تسکین سپاہ شد باری بقیمت یک روپیہ سہ راس گوسفند و
بیک ہون سہ راس گاؤ از بازار ہمدست میشد و گرسنگان تاب فاقہ نیاوردہ فقط
گوشت گاؤ و گوسفند خوردہ اکثر مردم از عارضۂ ہیضہ درگذشتند با این غلات ہر قسم

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چندراسان گاو بهم رسانده
بتوپ کشی داد و از انجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اتُّور درک رسیده بود
که پرسرام بهاؤ مرهٹه مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات وا
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آثار برنج و چهار و پنج آثار جوار وغیره بهم رس
بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندے خلاصی یافته بودند کرنل رِیڈ که به وفور
سامان آذوقه و ذخیره و رسد گران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات هر قسم
و بهل بهل شراب و نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بط و رمه رمه گوسپند و گله گله راس
گاؤ به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلدوی این نیکو
خدمتی و هواخواهی تحصیلداری بنگلور و هسکوٹه وکولار و موڑواگل و هسوڑ
مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈه دستوری داده
پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسه پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت و کرنل رِیڈ هم از کولار به ششصد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرده
بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
ران خود بمجرد روز دیوار قلعه شکست بعد از ان شبی جنرل مینڈس در مورچه آمده اقامت
داشت و اهل فرنگ را بمعافی غنایم و زنان محصور که به سبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
بیک حمله بر کوه برآمده بیباکانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضے از انها بپاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر افتاده جان خود ها را فدای عصمت ساختند و بخشی ندکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماکری درگ هم بجنگ سه روز آخر به صلح مسخر گردید ✤

ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان با مشیر الملک و سپاه کثیر به لشکر سپهه سالار از طرف پانگل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد گورم کنڈه و تاختن سپهه سالار موصوف کرت ثانی لسر سرنگ پٹن و رسیدن مرهٹه بالشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپهه سالار موصوف بر حسب صوابدید هر دو شریکس مع دیگر کیفیات سوداد سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه ✤

بعد معاودت سپهه سالار موصوف بے نیل مقصود از سرنگ پٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دوربین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را با لشکر گران و مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنڈه کتردد اعلاشکنی او شان منظور ملازمان حضور شده بود مرخص فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه تری کیر البطرف صوبه سراوی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل وارفی بوکاپٹن فرود آورده خود بجمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد به سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈہ شتافت حافظ مذکور ازین معنی خبردار شده به تهیهٔ اسباب محاربه پرداخته
بمقابله برآمد که یک ناگاه شاهزادهٔ جوان بخت مع جانبازان اسپان انگیخته دست و
بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک
سعی سر حافظ را از سی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانید و اتباعش همچو اوراق یکسر
متفرق گشته بطرف کڑپه راه گریز سپردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته
متردد وادی انهزام گشتند پس شاهزادهٔ بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثه
مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد
مواجب ماهیانه حوالهٔ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول نقد
مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که با بیست و پنج
هزار سوار و سی هزار پیاده بر سواد مورسن پلی و یلملپاری که هفده کروهی گرم کنڈه
است فرود آمده بودند باستماع این خبر هراسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پاله
پناه گرفتند شاهزادهٔ شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه
مدگیری که فوج مرهٹه بود هنگامهٔ رستخیز برپا ساخت و سرداران فوج را چون گوی چرم
دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت و جمعی کثیر را باتشکدهٔ عدم فرستاده مظفر فایز حضور
گشت و قمر الدین خان همدران روزها بگرد آوری رسد غلات و مواشی وغیره سامان
ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر
خود از راه بنگلور جادهٔ پیما شده بر سواد خانخان هلی با سپه سالار انگریز ملحق گردید و همدران
فرصت جنرل میدوس بعد تسخیر کوه نندی گڈه با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافته
قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمعموره حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و باوصف قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم باستحکام برج و باره پرداختند و بریزش توپ و تفنگ و جزائل و حقه های آتشین و سنگ اهل جرأت را نهزیمت دادند و بشجاعت تمام بر عقب منهزمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس جنرل از انجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوڑی پیشتر مع فوج خود بعد فتح نندی گڈه از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعداران آنجا بکلمن سخنان فریب و خاطرداری و نردبان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گوله توپ بنابر مصلحت کوه مذکور را مفتوح نمود و تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار موصوف بالشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دارالسلطنت سرینگ پٹن طنبور انتهاض نواخت و منزلهای دراز در نوردید و از راه چن پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوڑه رسیده یک روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچه کری کوڑه چند نیزداران محافظ داشته از میان کوهچه های هیروڑ بدو بهر شب پیش آهنگ شد و بر تیرپهاکه بسبب فتور اعیان وارکان آن دولت بی سیاست بی مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده بضبط خود آورد و دو شلک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار ارا کین بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر نرسانیدند یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده تفنگچی و کماندار متوجه قلعهٔ دارالسلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده با فدائیان معدود روی توجه برزم خصام آوردند اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

باستقلال

باستقلال تمام مشغول جدال وقتال شدند تمیز خویش وبیگانه نکرده بایکدگر جنگیدند درآن
حالت امام خان سپهدار ومیر محمود سپهدار باسپاه خود سر راه فرنگیان گرفته وداد شجاعت
ومردانگی درداذند وتامقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار برآورده آخر
بسیر جنان قدم کشاذند درین فرصت جنرل میندس تیغ دلاوری وچابکی تمام درتاخته
بیک حمله حصار شهر گنجام ولعل باغ که اگرچه باخندق وبرج وباره استحکام تمام داشت امّا
بقصور مهدی خان صاحب دیوان دراساس سلطنت رخنۀ عظیم پدید آمد چنانچه درآن شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانۀ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازۀ قلعه
جمع کرده برج وباره خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه
وجلال رسید باتمامی سپاه متوجه دار السّلطنت گردید ودو رسالۀ اسد اللّهی را به تسخیر
بتیری که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هرچند رسالداران مذکور بازار بندوق بازی گرم ساختند وبران بتیری حمله کرده
تا پای حصار رسیدند امّا به سبب بودن سپه سالار موصوف درآنجا همراهیان تهوّر را
زیاده شد پای ثبات فشرده حمله آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات ومرات
شاهد فیروزی رُخ نمود واکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه
نمودند پس سُلطان شجاعت نشان اطراف قلعۀ دار السلطنت را بتوپ ومنجنیق وبندوق
وجزایل وانواع آتشبازی آراستند ومستحفظان تهوّر توامان درهمه جانب گماشته از غایت
حمیّت اسلام وشهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطای وزربفت رومی برسر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته باوصف
استعداد مانع دخول خصام وکمال حزم واستحکام کلاونتان پری رخسار ومطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینهٔ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پرسرام بهاؤ و هری پنت بالشکر
خود رسیده برسواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگریز حسب الحکم سپهسالار موصوف مرحلا از طرف گنجام جنوبی قلعه
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرأت و شجاعت
ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولتمند برد آرا باهم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار بسهل ترین
وجوه صورت نخواهد بست و خلقی بیشمار بعرصهٔ تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه
و آشتی بر آوریم درآن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولتمندان
راموافق رای وقت پسند خود ندیدند و بتجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش وکلا را
نزد سپهسالار موصوف و مرہٹہ با تحف و هدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلهٔ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحهٔ دلها شستند سپهسالار معزی الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل براقبال پیام آشتی داشت و جنرل میڈوس براین معنی گوش رضا نهاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپهسالار رخصت گرفته بر تپری شومار سیٹھ که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپهدار بحراستش نامزد شده بود درتاخت و آن نامدار شجیع هم بهر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دلیری فشرده و با استعداد بندوق آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم درآویخت و کوشش و پایداری چنان تبقدیم رسانید
که مزیدی بران در عالم بهادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واہل یورش تاب نیاوردہ پس پا شدند بعد دو ساعت کہ سپاہ منصور در بخت و پز و اکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداختہ بودند دلیران انگریز فرصت
یافتہ جملہ بیکبار حملہ کردند بسعی موفورہ سپاہ منصور را متفرق ساختہ جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان ہر دو سپہدار با سپہدار منہزم اتفاق کردہ رسیدند و بیک یورش
رستمانہ جبراً و قہراً حریفان را زدہ زدہ برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
ہزار سپاہی انگریز بر خاک ہلاک افتادند بقیۃ السیفان حیران و پریشان بہ لشکر خود معاودت
نمودند اما ہمون روز جنرل مینڈسن بخیمہ خود آمدہ طپانچہ گولی پر کردہ از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کردہ از پوست شکم در گذشت پس طپانچہ دیگر بر داشتہ بود کہ کرنل
ملکم جنرل اجیٹنٹ بر صدای پستول اندرون خیمہ اش رفتہ و دیدہ دستش بگرفت و بہ سپہ سالار
موصوف این خبر رسانید تا سپہ سالار فوراً بخیمہ اش تشریف آوردہ دستش گرفتہ بر خیریت
و سلامتیش شکر الہی مودا ساخت و سخنان دلدہی و کلمات تسلیتش بر زبان راندہ گفت
اکنون صورت صلح معنی صلاح حال و مآل دارد اگرچہ قلعہ تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است اگوی کہ قلعہ مع سلطان محصور بضبط ما در آمد اما از شر کا اندیشہ باید کرد کہ درہ ہراہر
شریک اند درینصورت چہ فایدہ سرکار کمپنی خواہد شد بنا بران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل ہم برین کلمات گوش رضا نہاد الحاصل بمشاورہ و تجویز ہر سہ شریک
صورت صلح بر این وجہ قرار گرفت کہ ملک محاصل سہ کرور روپیہ یا ہمین قدر نقد سلطان
نرم دل بہر سہ دولتمندان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازہ قلعہ دار السلطنت
بدست سپاہ انگریزان گذارد و با شہزادگان را بہر تسکین ہر سہ دولتمند نزد سپہ سالار موصوف
روانہ سازد چون سلطان دور اندیش ہمہ کارہای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود ابتر دیدند لاجرم بہر رفاہیت و آسودگی خلایق باقبال انمیعنی پرداخت
ضلع بارامحل و سیلم و آتور و انتکیری و سنکلی درک و دنڈکل و کلیکوٹ وغیرہ
بانگریزان سپردند و در و بست بلاد کرپہ و تارپتری و تارمری و بلاری تفویض مشیرالملک
دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف جوتنگ بہدر البغنیم پونا تسلیم نمودند
کرور روپیہ نقد با سامان تحایف و تشریفات و خلاع عاید ساختہ برحسب استدعای سپہ سالار
موصوف معزالدین سلطان و عبدالخالق سلطان جگر بندان خود را بہ اتالیقی غلام علی
خان و محمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرمودہ نزد سپہ سالار
موصوف روانہ نمودند تا رسولان دانشور و کلمات پرور تبقریر دلپذیر و سخنان بدل جاگیر
شاہراہ موافقت و مصالحت را از خس و خاشاک کینہ و مخاصمت صاف نمودہ ہمہ ہا را
بتحف و ہدایا خوشحال ساختہ از دار السلطنت پٹن برداشتند پس و دولتمند بعد تقسیم مبلغ
مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپہ سالار انگریز با شہزادگان جوان بخت فایز مدراس
شد و عزت و وقار آنہا را از زیادہ دوست میداشت و کرنل ڈاکٹر امیر بانی سلطانان موصوف
مقرر کردہ باداب خسروانہ نازبرداری می نمود و اندرون قلعہ مدراس عمارتی عالیشان
خالی کردہ اوشان را فرود آورد و ہمہ سامان و اشیای ضروری مہیا ساختہ مخصوصان
و خدمتگذاران اوشان را اجازت آمد و رفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدولہ
کہ محض بپاس و بنداری کہ بارہا در باب صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپہ سالار موصوف
ترقیم و ترسیل داشت درین معنی اصرار بیشتر کردہ بود و سلطان زادگان را برپسران خود
مقدم داشتہ از عہدہ مروت و مدارامی برآمد و ہمیشہ باب ترسیل ماکولات و مشروبات
نادر و میوہ جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاہ انگریز از تمامی قلم و مملکت خداداد

برخاسته به بند و بست بار امحل و تعمیر شتافتند و منادی امنیت در همه آن بلاد دلبند و آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه پالیکاران اطراف و بند و بست قلمرو محروسه دیگر کارخانجات که ابتر شده بود و تعمیر قلعهٔ دار السلطنت با دیگر کوائف و واردات سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هر سه دولتمند کامیاب بدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوائف ممالک محروسه و امتحان خیرخواهی و بدخواهی اعیان دولت و ارکان سلطنت و ساهوکاران همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند بتقارب قرائن نیکو روشن جناب شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جادهٔ خلاف و حرام نمکی گذاشته بود میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد غارت دهد و دال بر این معنی ابتری بعضے کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در عین کارزار از ریگ و گل بحسب اشارهٔ همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک نمک حرام را البزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در داد و نقد آنها جمع ساخته باداء زر قسط بندی نزد رسولان با وقار تبلیغ داشت و همدران زمان میر معزول اعنی صادق بے صدق و یقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشته آه باز گرگ کهن بپاسبانی رمهٔ گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل مادهٔ عداوت و پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبهٔ خود بلند دید اکثر امرا و خیراندیشان را که دولتخواه بودند و تابودن آنها کار خاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلائل فتور و قصور بلا صدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشے که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبہ نشاندہ دران حال بعضی آصفان و جاسوسان بمسامع جاہ وجلال رسانیدند
کہ شمالی دارالسلطنت از ہر گوشہ و ہر بیشہ فتنہ انگیزان وقطاع الطریقان چنداوباش
راجمع ساختہ سرنخوت وپندار بر داشتہ پای تردد در تسخیر بلاد پیش نہادہ اند بلا وسوسہ و
بے موجب در ایذای خلق اللہ و رعایای ممالک محروسہ کمر سعے بستہ اند چنانکہ شخصے از
ارباب ضلال ننگٹی کوڑہ نامی کوہ کوڑی بندہ را قایم کردہ است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وانمودہ کوہ مدگیری را بضبط خود آوردہ کامرانی میکند و دیگر رتن گیری
را گرفتہ در مقام استعداد حرب وقتال قدم نہادہ است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند کہ شخصے اجنبی خود را
یکے از متوسطان بسپانایک پالیکار ہرپن ہلی مشہور ساختہ وارث راج آن سمت وانمودہ
چہار ہزار پیادہ از قوم بیدڑ فراہم ساختہ بہوای سرداری می نازد و ہوچینگی درگ و
قلعچہ گوٹور من مضاف صوبہ ہرپن ہلی را استحکام دادہ بخرابی وتاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد کہ در بنگلور حسب الحکم بہ قبل رسید چنانچہ راقم سطور مفصل اینماجرا در کتاب تذکرۃ البلاد
والحکام در اورنگ ہفتم نگاشتہ است غرض باستماع این اخبارات آتش قہر و غضب
سلطانی سر بشعلہ کشیدہ نواب سید صاحب و سید حمید سپہدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنڈہ و مدگیری نامزد فرمودند و قمرالدین خان را با فوج گران
بہ تنبیہ شقی ہرپن ہلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچہ گوٹور را گرد گرفتہ توپ و تفنگ سنگ تفرقہ در جمعیت سپاہ
کینہ ور انداختہ جبراً و قہراً حملہ کردہ مفتوح ساخت پس در قلعچہ مذکور تھانہ گذاشتہ سمت
ہوچینگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو ہزار بیدڑ با وصف قلت سامان سپاہ

وحرب درکمال هوشیاری وحزم مستعد جنگ کوه راگرد گرفت و در سواد محاصره بشتیر
کوشید اهل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع ورفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند وجنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
از کثرت وهجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آوردند و به دلیری و
شجاعت تمام به برج وباره برآمده کوس و کرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آوارهٔ دشت ادبار گردید وشقی مخذول لعینی سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد وشوم شنکر برادر زادهٔ نایک مقتول که آنجا بحمایت مرہٹہ بعضے تعلقات
هربن هلی بضبط خود آورده در نار این کیڑه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف جوشتافت پس خان مشار الیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی ها را بنا بر عبرت
دیگران دست وپا شکست وبعضی ها را آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور وقلعه هربن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا درافگنده مراجعت نمود
وبر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط وتفریط لشکرها در چیتل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
مناقشه با فوج خود عازم آن حدود شده آنی کندی وکنکگیری را باز بضبط تصرف خود
آورد وهیری نایک پالیکار کنکگیری را قولنامه فرستاده طلبید وسند بحالی تعلقه معه خلعت
ویک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرده باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خود را یکے از بندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع ومنقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرصهٔ سه چهار ماه کوڑی بنڈه ومدگیری

ورتن گیری را از قبضهٔ زنار بندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت استخلاص کرده حوالهٔ سبحه شماران نمودند و گوش و بینی بعضی مخذولان بریده معاودت کردند و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکوخدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ جسمانی متوجه دار بقا گردید و هم دران سال بعد از انکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت بزمان ورود عساکر ستهٔ دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان شده تزلزل تام بخاطر قدسیه راه یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود و در آن وقت محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب حسب استرضای خاطر ملکهٔ دورانیه اعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان بارها در مهم جانبازی مینمود هر گاه اینقدر لیاقت و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه پنهانی با عیان حاسدان دولت خداداد رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیلهٔ سفارش سپهسالار انگریز یعنی لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت لک روپیه نعل بها سالیانه سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و از همون سال سلطان فلک الاشان

خاطر

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمال بر داشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچنان بود که آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اهل دفاتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبهٔ عید الضحی همه ها پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواهیم شد و همیشه در نماز و اوراد و ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد بمعافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات بان رخصت می یافت هر گاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکرو ها تیکه لایق
مذکور نباشد بعمل می آوردند و هرچه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه خواری
و نکبت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زنار داران و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوای اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت و خواند بهره داشتند منتخب و جمع کرده میرزای
کچهری نامیدند و بر همه دفاتر بهر ارقام جمع و خرچ و بحالی و برطرفی وغیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل و یک سررشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگرچه طرح شکست قوم زنار داران انداخته دلیسکهه و دلیس پانڈه
و قانون گوراکه این همه بهر حساب زمین و ازدیاد زراعت از قوم برهمن بودند و از زمان پیشین مامور

ومقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگوی و معامله دانی از عاملان و
آصفان درساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و
عاملان باعتبار آن قوم کار ملک رانی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
وشب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زنارداران بے خلق و خوشامدگو
تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول بآصف و عامل میرسانیدند
ونصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجاً این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید
اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتی میکرد
و در هر موضع مسجدے بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان
میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف
میداشتند شخصے در قصیدهٔ مدح آن شاه جمجاه گفته است ؎ ز تیغ ساخت مسخر
جهان و اهل جهان + گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی ۱۲ اما تارک الصلوة و زانی را برابر
دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک داری و
باز پرس اعمال عمال دست سیاست بر داشتند هر یک در مقام خویش بے دهشت گردید
وخوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
بمراتب و مدارج اعلی رسانیدند و عمدهای کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات
بهیئه مامور می شدند با دنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که
هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان
هم محروم درجهٔ اعلی نشوند ازین سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بواقعی راه
یافته یکسر اراکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکور

باصناف نوازشات شاہانہ ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اہالی و موالی می کشود تا آنکہ
زمام اختیار جمیع ممالک و مہام دولت در قبضۂ اقتدار او در آمد کارش بمرتبۂ بالا گرفت
کہ غرور در دماغ بی مغزش راہ یافتہ اکثر مہمات ملکی و مالی را از پیش خویش بی رضا و
اطلاع آنحضرت بہ فیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پر فتنہ و شور ساختہ نقش
عمل غیر معمول بمدعای ہوای خود می نشاند عمدہ را العملیات عزیمت خوانی و دعوت
تسخیرات کہ ہر روز نیم من مرچ سیاہ دعوتیان عزیمت خواندہ می سوختند چنان مسخر
ذات والا نمود کہ ہر چند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان امرا بمسامع
آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنہمہ را در خاطر اشرف جای دادہ آتش غضب
سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تضیع او در نمی آمد بلکہ در ترفع
مراتبش میکوشیدند و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنابر آن
او بہ سبب عنایات روز افزون شاہانہ بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسہ اقتدار
و استیلا یافتہ در مہمات کلی و جزوی ہیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضے
تحکمات بی موقع بہ پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا
و واقعات ممالک محروسہ بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضے سردار
دولتخواہ و ارالکین مشاہدہ نمودند دست و زبان از امر خیر خواہی دولت در کشیدہ بودند
الحاصل سلطان بہ تعمیر قلعۂ دار السلطنت ہمت گماشتہ طرح تازہ انداختند و حصار
قدیم را شکستہ بطرف جوی کاویری دو حصار پختہ سنگین مع خندق عمیق و برج
و بارہ کشیدند و جنوبی چہار پنج حصار مستحکم باندک اندک فاصلہ بنا فرمودند چنانکہ دریاغ
داخل چہارم قلعہ گردید و غربی قلعہ اگرچہ بنای چہار حصار انداختند اما دو حصار مستقیم مرتب شدہ بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دوصد و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچهری بهیا بحساب اسماء الحسنی و مباهی اندوختن اراکین بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شهزادهٔ ایران زمین به سبب مخالفت امرا و اعیان آن نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کدخدائی و ورود ادکوالیف آنحضرت و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسروزادگان والاشان در بندر چیناپٹن سکونت داشته بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرارداد عاید نموده معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیون هلی که عنان رخش قصد سیر و شکار بدان ناحیه درتافته بودند مجرای رسولان جگربند واتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی خان و خطیب را باندیشهٔ خیرگی در نظربندی داشتند و اهل بدرقه جگربندان را بانعام و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اثاثهٔ عیش و طرب مهیا تر گردانیدند و هر امیر و سردار دلیر را العواطف خسروانه سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند نظم

زانعام شه گشت خرم سپاه — بیفزود شان پایهٔ عزوجاه
زبار عطا جملگی خم شدند — همه خوش دل و شاد و خرم شدند

و همدران زمان هر یک از اعیان نامدار

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمنًا بتعداد اسمای الحسنی
که نود و نه اسم اند نامزد فرموده مبستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری
و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار
هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را
بنام مذکور میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار
حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضا بن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب مرحوم
که جد پدری آن شهریار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد
نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما بادنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
سید میرن سپاهی در کچهری دار السلطنت به قتل رسیده بود ذیر علم میر میرانی برافراشت
و به بنگی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیش ازین خسرو نامدار او را با فوجی بتنبیه
نابهاران بغی نامزد فرموده بودند به دلیری و تهور تمام علامت ارو نه تسخیر بران بدبختان
نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد
و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را نبکی میگویند
او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز نار دار رسوای ایبها بعضی از قوم
نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر پرورش عام
حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میر میران
طره های طلا پر جواهر بدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید همدران آوان آلات
حربی باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کرده اگرچه بر حسب آب نسر و در ساعت همایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس میمنت مانوس انتظار ٹیکہ بر حسب قاعدہ سلاطین دہلی کہ از خاندان جسونت راجہ اودیپور میگرفتند و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچھ را بصرف لکو کہا زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاہانہ مطیع و منقاد ساختہ بر فرستادن دخترش راضی کردہ بودند می کشیدند بای حال زمانہ کہ در شکست ارباب ہدایت و حامی خلق اللہ میکوشد مساعدت نمود و ہمدران آوان بقول بعضی شہزادہ ایران بسبب مخالفت و مسلط آقا بابا خواجہ سر آوارہ شدہ بعد دریافت فراوان رنج سفر فایز حضور سلطان فیض گنجور گشتہ بود حضرت عالم نواز از ملاقات کردہ در معمورہ گنجعام بعزت خسروانہ فرود آوردند و سلوک شاہانہ و مراعات ملکانہ با او مرعی می داشتند سوای خلاع و فروش و اسباب لازمہ و اغذیہ و اشربہ و جز آن دو ہزار روپیہ نقد بصرف شاگرد پیشہ اش ماہوار میرسانیدند چون ہمگی ہمت قضا نہمت با تفاق و ارتباط سلاطین اہل اسلام مصروف بود بنا برین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را با تحف بی پایان و فیلان کوہ تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطہ تمہید مقدمات امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاہ بن تیمور شاہ بن احمد شاہ درانی والی کابل کہ روانہ ساختند آن بادشاہ والاجاہ مدعیات آنحضرت را در حیز قبول خود آوردہ فرستادگان را بانواع خلاع فاخرہ و انعامات متکاثرہ ممتاز فرمود چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاہ عالیجاہ بعہود و پیمان استحکام یافت رسولان باشان با تحایف و ہدایای آن نواح و مکتوب در جواب متضمن انتظام یافتن مہام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نمودہ بزمین بوسی درگاہ خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش و عشرت منقضے گردید در سنہ ۱۲۱۰ یکہزار و دو صد و
ده ہجری خدیجہ زمان نامزده را در سلک ازدواج خود در آوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجلس جشن سور بیار استند پس چندروز خوانین و امرا میر
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مہیا کرده تمامی سردار و سپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بہره مند میگردانیدند و باطعمہ
و اغذیہ لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین تر مینمودند مطربان
و نغمہ سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاہانہ از آز و نیاز
مستغنے ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه ہر یک شیلان
شیر برنج خاصہ تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند کہ ما ہمہ برادران دینی ہستیم
لازم کہ پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشتہ کینہ را از دلہا بر آورده یکدل باید شد
و للہ فی اللہ کمر جہاد بعزم استحصال شہادت بر میان ہمت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتہای سرخ رنگین بامرا و سرداران از دست با جود خود عنایت ساختہ
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شہادت تصور نمائید آه با این تسلی و آئین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخرالامر طریق سعادت و فدویت
نہ پیمودند پس در سال دیگر یعنے یک ہزار و دو صد و یازده ہجری رای والا چنان اقتضا
فرمود کہ محافل فردوس مشاکل شادیہای کتخدائی شاہزادگان ذوی الاقتدار بیارایند
پس حسب حکم جہان مطاع بسرانجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان معادت نشان
حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را باصبیہ محمد علی عرف ججو میان شرف
ازدواج دادند و از مہر سپہر عصمت و اجلال یعنی ہمشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض بر همه اا از خاندان عمده پرده نشینان عفت و عصمت ابهر سایندهٔ
به آئین شاهی و مراسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
ساختند و در سال یکهزار و دو صد و دوازده هجری خاتون خاصهٔ سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضهٔ مهلک متوجه دار البقا گردید و آن پسر نیک اختر
هم که بخداداد سلطان نامزد شده بود عنقریب شیر جبات نعیم نوشید همدران سال شهزادهٔ
ایران برحسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شهریار بنهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار وداع
کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک و دولت دار السلطنت ایران ما و شما باز مان شاه
اتفاق کرده بتنظیم و تنسیق هند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و همدران سال
آن نطفهٔ شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی
و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره واله گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست بازو
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور از ان قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشورانید که
آنحضرت ازان قوم وسوسهٔ بغاوت پیدا کرده جملگی را بازن و بچه از قلمرو خود اخراج
فرمودند سپس بمقتضای عقل دوربین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
سادات ساکنان سرینگ پٹن و کولار و هسکوٹه و دیون هلی و صوبهٔ سرا
و بالاپور کلان و اهل تجاور ده هزار مردم منتخب بفحوای تلفظ این عبارت که در زمره
غنم نباشد باشد تشریحش آنکه اشاره و مقصد از حرف غین مردم غیر ملک و از میم
مغل و مرهٹه و از نون نایطه و از ب برهمن و از الف افغان و از شین

شیعه واز دال اہل دایرہ یعنے مہدوی کہ اینہا داخل زمرہ نشوند منتخب کردہ باسم زمرہ خاص نامزد فرمود پس اہل زمرہ آنقدر منظور نظر گشتہ معتمد علیہ شدند کہ در آخر عہد سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافتہ دخیل کاروبار ورتق وفتق مہام عمدہ گردیدند از انجملہ میر ندیم نامی ناتجربہ کار بقلعداری دار السلطنت امتیاز یافت اگرچہ آنحضرت اعتبار تمام بران اہل گمراہ داشتند اما آن بی دولتان درظاہر مطیع ومنقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرتضی صاحب دیوان گشتند تاآن بدبخت فکر معقول در تاراجی دولت وسلطنت مخدوم خویش کردہ اول در شکست لشکر وخوانین وامرا، معتبر بسبب کمی مواجب مشاہرہ وکساد منزلت ہمت برگماشت سپس بلبسانی وتلبیسے وبایمان غلیظ وشدیدہ کہ عیاذاً باللہ کلمہ از زبانش سوای قسم کلام اللہ سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کردہ تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی کہ عرض بیگی حضور وبعضے ندیم لئیم الطبع ولیسولان وچاوشان وخادمان وجاسوسان جز صوابدید واستر ضائیش جرأت پرداز عرض حضور نمی شدند وعرایض ملکی ومالی کہ از ممالک محروسہ میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چاک کردہ مطالعہ میکرد ومضمون خاطر خواہ خود دران مندرج ساختہ سپس بحضور منیفرست بلکہ خاک آن خطہ جز ہوای زبانش نمی پریدو باد جز صدای خواہش دلش نمی وزید سبحان اللہ میر آصف ثانی میران حسین اوباش منش زانی کہ جز طریق پوچ نمی پیمود تا آنکہ در تعلقات مواضعات پالکی سواری خود را بر دوش لولیان دیو شمایل برداشتہ در صحن کچہری میگردید بعضے اوقات ہمہ لولیان تلنگہ را بے جدار وقباچہ جمع کردہ خود ہم دران مجمع بحیثیائی مینخر امید لیس پیدا است از کسی کہ چنین خیال فسق وفجور در دل خود داشتہ باشد

انتظام مهام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری که بضرب المثل گاؤ
جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین ہیچو صلہ کان کارخانجات ملک و دولت
چنان ابتر و برہم شدند که در مبلغ تحصیل ممالک محروسه ہشتم حصه آنہم تمام و کمال بخزانه
عامرہ نمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشته بودند و زریکه بخرچ آنہا میرسید
غنیمت مے شمردند ہمدران سال دہوندوجی واگیه مرد با توفیق را که راقم سطور مجمل
کیفیتش بیشتر در اورنگ چہارم و دوازدہم کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام چیزی مندرج
ساخته بود و بعد آن علیحده در اورنگ چہاردہم مفصل مذکور کرده است آنحضرت
یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستاده بارتقای جاه امیدوار ساخته طلبداشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعۂ دین و دنیا و ترقی جاه و نعم خود انگاشته با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشی پیدا
کرده در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نموده
مزاج و ہاج را بر آن آورد که او را ببہانۂ مجرا یاد فرموده بر ڈیوڑہی گرفتار مغلول و محبوس و
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقائیش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بوده قلم سلطانی که سه روپیه میشود یومیه
مقرر کرده استادی را بهر تعلیم آئین دین اسلام مامور فرموده بودند اگرچه بعد چندی کچہری
بنامش تقرر کرده بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کرده عرض
نمود که قبلۂ عالمیان برابر او شوخ و بی باک و شجیع دیگری را تجویز کرده ہم پله اش باید
گذاشت تا او رہائی باید بخشید نیکو ہویدا است چونکه او بی مقدور بود لہٰذ قطاع الطریقی

باچنداوباشِ بے پایہ سرکوب سپاہ حیدرآباد و اہل پونا و فدائیان حضور والا بودہ لیسبر
میسر در نیصورت اور اسردار مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعید است بحتمیل
وتمکین کہ فتنہ وحادثہ روی دہد کہ بعد از ان دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہرگاہ
رای آن بے رای در حیز قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ ہمچنان محبوس ماند واول
شیخ احمد موسوم گشتہ سپس برحسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
قصہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید و دولتخواہان قدیم
از پای اعتبار برافتادند در ہر امر بہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدران آوان غازی
خان راکہ رکن رکین دولت خداداد توان گفت بے سابقہ جرم متہم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدرآباد کردہ حسب الحکم محبوس ساخت ہمدران سال کہ عہد آخر سلطنت رسیدہ
بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضے اجہل منشان زکلام مجید
حرفہای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاہ کہ در خواندن نمی آید وہیچ یک از
سلاطین عرب و عجم درین امر جرات پرداز نہ گشتہ وکسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنے نکردہ بود موضوح نمودند

ذکر لشکرکشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارننگٹن
صاحب بہادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان
حیدرآباد بسر یرنگ پٹن و واقعہ شدن جنگہای فیما بین سلطان
و جنرل مذکور و نزول دولت و سلطنتش کہ در ۱۲۱۳ سنہ یک ہزار و دو صد
و سیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشہ سرعت مینمودند و عرض کسی ہواخواہ
پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچہ دران سال وکلا را با تحایف و ہدایای بیشمار بامر
وکالت مامور ساختہ یکی را با مکتوب محبت اسلوب بہر استحکام سر رشتۂ اتحاد و مودت
بخدمت زمان شاہ والی کابل روانہ فرمود و دیگری را بنا بر آوردن ٹیکہ بطرف راجہ نواح
کچ مرخص ساختند و شخصی را با تحایف بی پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و ہمدرین اوقات از موریس بندر چند فراسیس بسرداری موسی سپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس کہ مذہب عیسیٰ علیہ السلام دارند از چندگاہ باہم
انجیل عداوت تلاوت میکردند و باحیای موتہ فتنہ و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بکار
می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن
آنحضرت وکلا را باطراف مذکورہ نعل در آتش گشتہ متوہم شدند مبادا کہ بحمایت ترغیب
فراسیس سپاہ سلطانی بہ تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجہ شوند با مخلصان خود
مشورت کردہ در استیصال دولت خداداد حیلہ انگیختند و ورود فراسیسان را سند
تسلط خود کردہ بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار بہ لارڈ مارننگٹن صاحب بہادر کہ
در کلکتہ بود نوشتند لارڈ موصوف کہ جویای وقت چنین فتوحات بود و بر بند و بست
کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعہ بچہار ہزار سپاہی سوار جہاز
گردیدہ بہ شہر شعبان المعظم ۱۲۱۳ سنہ یکہزار و دوصد و سیزدہ ہجری فایز مدراس گشت و لشکر را
جمع کردہ بسرخیلی جنرل ہارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرنل رابٹ
و کرنل ڈالرنیز بچہار ہزار سپاہ بندری کہ مشیر الملک اعظم الامرای بہر شکست جمعیت موسی بیرون
فراسیس قایم مقام موسی رمو رفیق ناظم حیدرآباد طلبداشتہ بود مع دو ہزار مردم بنگالہ

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر باسامان جنگ
برخاسته روی بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن رای با شش
هزار جوان تربیت کرده موسی ریمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیکٹ
گیری گذشته در سواد گوڑیاتم بلشکر انگریز در پیوستند چون عساکر باساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ بہادر موصوف دو سه مکتوب متضمن سپردن فراسیسان
نووارد را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوڑیال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بنام سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معز الیه با جنرل فلای سپه سردار
سوار و جنرل پرچیس سپهدار اهل فرنگ به دویم شهر رمضان المبارک ۱۲۱۳ هجری پیشتر
نهضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبور گده و ترپاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
دران زمان لله بعضی اهل کار سلطانی بعبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوج انگریز باچند بانکه و لقه های حیدر آباد بنابر جان نثاری میرسند و زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا بالیشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر پرنیا
میرمیران را با فوج گران و با دیگر میرمیران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با حضار
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میرمیران مذکور از حضور رخصت شده روی بسوی لشکر انگریز آوردند
و سوارانش منتشر شده بدو کروهی غربی رای کوٹه به پناه جنگل در تاختند و رسالهای سوار انگریز
نیز بعزم ستیز و آویزش پیش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد پیش آن جماعت
حلقه زده بام قزاقی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز در سواد کله منگل رانخیم

عساکر خود ساختہ بتاریخ دویم شہر شوال المکرم پیشتر کوچیدہ چون سوادانی کل رامرکز نزول
اعلام وخیام کرد قزاقان جرات کردہ بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیختہ جوقی را
تہ تیغ کشیدند و در عوض تحسین و آفرین وانعام از میر میران برگشتہ خود نفر نہیا و دشنام
یافتند ہر کدام دانست کہ معاملہ برگشتہ است وعزم سرداران برزم نیست بعد ازان دست
دلیری وجرات از جنگ باز کشیدہ مانند اہل بدرتہ پس وپیش لشکر غنیم راہی می شدند
چون تمامی سپاہ وحشم زیر ظل رایات جاہ وجلال جمع گردید وبر یلغار سپاہ خصم واقف
گشت از مستقر سریر سلطنت باحشمت وشوکت حرکت کردہ در ساحت چن پٹن کہ معاندان
بکمخوارہ آمد سپاہ خصم را از ہمون راہ نشان دادہ بودند خیمہ وخرگاہ باوج مہر وماہ رسانیدند
جنرل موصوف براین معنے اطلاع یافتہ فوراً از آن صوب وتافت وبرحسب ایمای
مطیعان خود بخانخانہلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید برجوش غضب آلودہ
شدہ بر سبیل یلغار متوجہ انطرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مڑولی سراہ
سروخرامان باغستان تہور گرفت مستعد رزم وپیکار بودند کہ سپاہ انگریزی پیش آہنگ
شدہ صف آرای جدال وقتال گشتند

نظم

روا رو برآمد ز راہ نبرد ✤ ہرا ہر در آمد بہ مردان مرد ✤
غبار زمین بر ہوا راہ بست ✤ عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعرہای بلند ✤ گلوگیر شد حلقہای کمند
چو از ہر دو سو لشکر آراستند ✤ یلان سو بسو مرد می خواستند
سیاست در آمد بہ گردن زنی ✤ ز چشم جہان دور شد روشنی
ز بس خون کہ گرد آمد اندر مغاک ✤ چو گو گرد سرخ آتشین گشت خاک ✤

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	نبردی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناوردگاه	گل و مل بهم بر زدندے کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر	شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنے اتمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جرأتهای شجیعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست و هم بازو شده شور قیامت ریختند بعضے سرداران دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعے کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام زده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند در آن حال قمر الدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکباره اسپان جهانده چون کور بے تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود ازانجا که اقبال و نیک اختری از سلطانیان رو تافته آثار تباهی و بے دولتی هر روز در تزاید بود و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهور مے آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت جانها بغارت داده به تکتک پا ازان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریز نو و سامان رسد غلات بسرکردگی جنرل استوٹ از راه کورگ راست بصوب دار السلطنت مے آید تا آنحضرت چند میرمیران را با سپاه جرار برے و لشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجہ دفع شورش آن لشکر شدہ رہ گرای کوڑگ گردیدند در یک روز و دو شب بر سرش رسیدہ فرمان محاربہ در دادند سید غفار دولتخواہ کہ در شجاعت و تجربہ کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حملہ کردہ با فوج غنیم درآویخت و از دیگر جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر انجماعہ ریختہ آتش کارزار را سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میر میران ہا در امر گوی ربانیدگان میدان گولہ بازی کوششہای سترگ نمودہ بضرب تفنگ و شمشیر اہل خصم را چنان منہزم گردانیدند کہ آنہا بمقتضای وقت تاب حملہ شیران خون خوار نیاوردہ دست از بعضے اموال و اسباب خود برداشتہ بجنگل خزیدند و سر راہ جنگل گرفتہ آسودند سپاہ منصورہ اطراف ہجوم کردہ بدفع انجماعہ تردد میکردند دران اثنا محمد رضا میر میران از حضور بانواع الحاح و مبالغہ فرمان پیش آہنگی حاصل ساختہ با سپاہ خود چون ہژبرژیان متوجہ ناوردگاہ گشتہ دست و بازوی شجاعت برکشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید کہ جملہ سپاہ خصم پایمال حوادث شدن نزدیک رسیدہ بود چون کمینداران قضا و قدر درپے شکست اہل اسلام کمر سعے بستہ بودند از قضا تیر تفنگے از طرف خصمان بر سر میر میران موصوف رسیدہ جیب وجودش را از نقد جان خالی ساخت سپاہ منصورہ لاش او را برداشتہ حاضر حضور ساختند سلطان جہان گیر لاش شہید را روانہ دار السلطنت فرمودہ خود بدولت بجہت دفع آن لشکر ہمت گماشتہ بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند کہ لشکر آنطرف از مقابلہ روی تافتہ از راہ جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت فرمودہ بودند کہ جنرل ہارس از راہ ہوسلی عبور جو کردہ از سلطان پیٹہ گذشتہ غربی قلعہ فرود آمد روز دیگر رسالہای انگریزی حملہ کردہ چند جاہای تقلب را در ظاہر قلعہ سلطانپیان

قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز
حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود
جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید
پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال در باغات آن نواح
بهم ساینده مورچهٔ غربی قلعه برکنار جو دیگری بر طرف بایب احداث کرده شکست
و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گزل بازار آتش افروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصی از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف روداد سنه الیه آنکه

آنکه خامه سوانح نگار حاکم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم الفراغی یافته ضرور تا بر صفحه الحال
شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است
هر گاه که سلطان والا شان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت
مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت
شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق
مصالحت پیماید بجمیع امور راضی بقضای ایزدی بوده برج و باره حصار های دار السلطنت
را حواله اهل زمره کرده متوجه رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جو را با لشکریان

بدرافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را با تمامی عسکر و سلحداران
با پرنیاز ناردار وغیره میرمیران از خود جدا کرده در میدان گرکیٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخ امید میزدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادرپور را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هرچند سپاه سلطانی که جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را بسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بے ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هرگاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بمخالفان نداده پای ثبات
بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپهها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس الحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توشکخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا پرخاش
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بیدخل کارکنان شاهی به فدوی

وموسی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بجر استنش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطر خواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصور سازید هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیۀ حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درگ نماید چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها برداشتند و آنحضرت
با امراء در ینباب لنکایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبلۀ عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهزادگان وغیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازۀ جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد بر کشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم تا بفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس همدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی به بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضے حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر کاغذے
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته پیچیده بدست نواب میر معین الدین
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ مذکور وا کرده مطالعه می نمود و در اثنای
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشهٔ چشم منحوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنے میر آصف معلوم دران بود پس آن بدبخت سیه نامه
این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی
بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را
به بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تخت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل بر افراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را نام نامی از روز بد گرفته باتفاق
عرض کردند که دو پهر هفت گهڑی امروز بر ذات حضرت گران تر است و گرد قلعه هم غبار
نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در
راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیهٔ سامان صدقه که رد بلای
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند در و گوهر معه نقره و طلا در چهار گوشهٔ جل لبسته به برهمنے
بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه ها مع پارچه تقسیم کرده و شیلان

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمهٔ اخیر برداشته تناول فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اویلا و غوغای شهریان بسمع شریف رسید تا لقمهٔ که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و وکلمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب میرویم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهری هلی ڈڈی نام دارد بطرف علم تیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه انگریزرا که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دو پهر و سه گهری روز طلبیدند سپاه فرنگ و دیگر پلیٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و بارهای آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بزودی در آمدند و به تیغ و تیر راه عبور شان گرفتند اما از هر جانب فتنهٔ برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سرانداز شده ناموس هارا با مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر بیحیائی خود ها بیختند مقارن این حال آن بدبخت مفتری هرگاه سواری خاص بطرف علم تیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچهٔ نه گوره را بند کرده راه سلامت سلطان دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم دروازهٔ گنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن برکشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را بمخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سر ایش بکنار تو می نهم پس
بیک ضرب شمشیر اورا از اسپ بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده اورا
بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین زخمی
و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده
کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن
دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن دربه دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه
حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه برانیکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان
بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد قصه کوتاه
چون حمله آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه
حملهٔ شیرانه کرده اگرچه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس را از جان ربوده
بر روی مبارک خود زخمهای کاری بر داشته جام شهادت نوش فرمودند اِنَّا لِلّٰہِ
وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْنَ پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته
به و فراسیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوران
دو سه شلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثه شوکت
و دولت خدادادکه خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیانش
که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آنهم در لشکر مغول
بعضے وقت بهم میرسید و بکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شتاره
بیخ کاه به دو روپیه می از بد جان بلب رسیده بودند یکبار توانگر شدند شهزادگان با جمیع اسباب

۷۹ و محل

ومحل و زنانه و کریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند فتح حیدر سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کری کٹه نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعهٔ جان کاه از انجا کوچیده بطرف چن ای پٹن شتافت سرداران انگریز بعد دریافت و تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را بر داشتند و در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبحی بیست و نهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری بتمامی فرزندان و خدمتگذاران وبدما دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع منوره نواب مرحوم یعنے بر دست راست بمهد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران وا رستند آه اینقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسے ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور لیست بر متاع قلیلش این همه شیفتن چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبدهٔ بیش نیست چندان فریفتن محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید	که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کران نهاد فلک تاج سروری بر سر	که تند حادثه بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شد اینست نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه	خون خود ریخت فی سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته	خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال	بادشاهی نموده هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد
آه تاراجئ مکین و مکان
شده خورشید و مه برو شریک
چون غم او بجز و کل دیدم
گفت هاتف زنیم آه به تفت

گشت آخر شهید حسب مراد
خون بگریید اے زمین و زمان
آسمان سرنگون زمین تاریک
سال ماتم ز درد پر سیدم
نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شده
نسل حیدر شهید اکبر شد

نیز مادهٔ تاریخ است وشخصے ازین مصرع کہ
بتعمیه آه یعنے شش عدد تاریخ بر آورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع داستر خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصرف انگریزان در آوردند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و بدکهای جواهر و مالهای مروارید و غیره صندوقچه صندوقچه هراج و باقی تمام کارخانجات تاراج گردید و کتب خانهٔ سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت بخوشئ تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت باتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپهسردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت دران زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی

میر میران وغیرہ و چند آصف از آشتی منع کردہ ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند
کہ سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک بسیر حاصل و
قلاع مستحکم و بقای قلب ہنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیادہ و سوار با سامان
حرب و پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بہادری باقی است ہمین وقت است ما ہمہ
فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر منش با این شجاعت ذاتی با غوای پرنیا زنار دار کہ
در صدد شکست آن دولت بود و بترغیب دیگر بدخواہان حضوری کہ ہر یک نان فرزند
محبوس خود را یاد کردہ پاس نمک گذاشتہ بودند فریب خوردہ دل برضای اوشان
نہاد و التماس ہوا خواہان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و
مہام دولت بر داشتہ فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب و
استرضای خاطر اہل مجلس مدراس طفلے پنج سالہ از اولاد راجہای میسوری بنا بر نام
بر مسند وراثت در میسور متمکن گردند و ملک سی لک ہون بدیوانی و استجارت پرنیا زنار دار
بر او بحال داشتہ شد تمامی فرزند و خیلخانۂ سلطان خلد آشیان کہ چند خادمہ ماندہ بودند
معہ کریم صاحب و توابعش داخل قلعۂ رای ویلور گشتند و مد خرچ معقول تعداد ماہیانہ
بہر یک شاہزادہ مقرر نمودہ شد تا حالت تحریر ہمہ شہزادگان اندرون قلعۂ مذکور
سکونت میدارند تفصیل آسامی شہزادگان این است محی الدین سلطان۔
حیدر علی سلطان المخاطب بہ فتح حیدر از ہمہ برادر کلان تر است۔ و عبد الخالق
سلطان۔ و معز الدین سلطان۔ و سبحان صاحب سلطان و شکر اللہ سلطان
و غلام احمد سلطان۔ و غلام محمد سلطان و سرور الدین سلطان۔
و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسر مے بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضے
جا ها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کرنل رِیڈ و جنرل فلای بهادر و غیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و بنوکنڈه و مڑک سرا و غیره حیندی داخل ممالک حیدرآباد شده بود سپس در سنه
یک هزار و دو صد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی مابین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و بر جنگ صوبدار انی کندی و غیره نیز با او اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کولاپور بیک حملهٔ دلیرانه سر کهوکله مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر
نیزه گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش
بے پایان که شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادلهٔ او
بآسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعهٔ حصینے بضبط خود نداشت که پناه سپاه و تجملات خود باشد لهذا از عهدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بر شکست او بسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
توپها سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی از ره نورد کوچهٔ
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول در سواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکر خیان در هم و برهم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمر الدین خان چندی بهوس ریاست دست و پا زده آخر بمرضے مهلک که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران و سپهداران و برادران برهان الدین یعنے پسران لاله میان و غلام علی بخشی کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریزے یابند هزار آفرین و تحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در ۱۲۱۵ یک هزار و دو صد و پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمره سلطانیان خروج کرده بطرف مرهٹه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن زینت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیده آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً بر حسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشاپرداز و درست سلیقه و دانشور معامله فهم بودند در مشیت مهام برهنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواهر شناس و قدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ مید اشتند و از دیگر قوم متنفر مے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات باوضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقته تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چند

چند تهان پارچه گنده که کهادی نامند گسترده شب چند ساعت بران آسوده ند و اکثر
اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود
درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم
و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضے ندما نقلهای
شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنی و هفوات بے معنی را
که از اعاده آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود
و از بهر تفنن مزاج وهاج که آئین دینداران ذوی الاحتشام ست گاه گاه رقص ملاحظه
می فرمودند با این در هر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر
داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند
و در سفر و سواری بعضے اوقات کوٹه زرد یا سرخ بری زردوزی می پوشیدند و از
بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود
و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر
می گذاشتند و عزت بخش اهل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدی
داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم
شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگاشته
مے تراشیدند و در حیا سرآمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوای آشتالنگ
و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در
تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند
تا کسی از زنان بے قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

و درامر حق شناسی
سرای پدرم مرحوم شتافته
آرمیدند دران اثنا دو منظو
ارادهٔ شان نیک بود یا بد از چهره
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون
آلود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رس
و دلیری از همه ید طولی داشتند و در اسپ تا
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آورد
و اسامی ماههای شمسیه که این ماه و سالها درین ملک
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده باصطلاح فارسی تبع
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دار
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی
خود ناههای مذکوره را طرح داده این ناهها یاد فرمودند احمدی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ م
سال اول قصوباط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سا
سال پنجم مستقیماط امثاله آنحضرت بتعداد ابجد بچنین الفاظ

...بجم باب سال ششم یحیا
...اوج وامثاله نویسایندند
...ه باشد مروّج ساخته بودند۔
...ه روپیه وفاروقی هون یک
...ی روپیه ونقره بوزن قیمت دو
...ا اور روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و فلم
...دن غلات این بود و آثار را که بیست و چهار
...را بیت و کهنڈی را که بیست کروت احیا میخوانند
...هیر ...انی و تفنگ دو ضربه و سه ضربه و مقراض و چاقو و
...تعدره وسپر بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کار نمی شد طیّار
...سام بات هر دیار مثل شال و مخمل و کمخاب و بنات وغیره
...لهانز درین کارخانجات می نمودند با این پاس داری دین محمدی
...و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکروهات و مناهیات غیر مشروع
...ی بودند و تمامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکمنامها در هر باب
...لحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت منعزل
...نبیه و تادیب بازاو را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللی
...ده آخر الامر ملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فراهین و پروانجات و تواکید
...ارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند و آخر آن دستخطش خاص مبود

خاتمهٔ کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و المنه که این خاتمه بخواستم بخدا شد میسرم لله هر گاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرتِ دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروائی و جمیع احوال ملک گیری و کشورکشائی دولتمندان خطهٔ بالا گهاٹ را بخامهٔ راست بیان و قید کتابت و حیز تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هرچند بعضی علایق و عوایق و قلت بضاعت این صناعت و کثرت مشاغل وجه معیشت و محنت مسافرت مانع این امر خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت و خاطر نکته یاب رمز آفرین نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سنیه می گفت که مورچهٔ بی زبان را چه یارا که کوه را بر دارد و مگس را کجا طاقت که بار گران بر دوش کشد اما تابع امر و انقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی برقم سطری چند از احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق جزیله و حکایات داد و دهش و وقایع مکرمت و بخشش و حقایق دوست نوازی و دشمن گدازی

وتفاصیل اسلام افزای وکفرشکنی عالم پروران موصوف پرداختم و دامن کلک دُر سلک را
بکذب و دروغ که شیوهٔ باد فروشان پست همت و عادت هرزه گویان کوتاه
فطرت است ملوث نساختم ورجای واثق از شهریاران و نوابان سلطان نسبت
که این نسخه را بعین نوازش والطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه
فرموده برحسب استعداد حسن توفیق صله وافر البضاعت که ما حصل زندگی و مقتضی حوائج
بشری و سرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و قامت
محنت کشیده را به خلاع آفرین و تحسین بیارایند یارب این گلدستهٔ باغستان خیال
مقال که برنگ و بوی احبا و آثار سعادتمند والارتبه عالم پرور پیراسته است
بدست خورده چینان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت بنیاد و این ترانه
ساز و سرود پیرایهٔ نقش شوق که نغمهٔ حقیقت حال چندی سکندر منش و ارسطو سیر
جوش و خروش شهرتی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصرفه سرای
خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضله روز جمعه بتاریخ بستم شوال المکرم
سنه ۱۲۷۰ ہجری یکهزار و دوصد و هفتاد بود خاطر را از محن و مشاق
تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب هر محل
نجات حاصل گردیده

قطعه

نسخهٔ دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل اله
سال تاریخ ختم آن خردم
پی سر کذب گفت ذکر دو شاه

تمت

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدری است حسب فرمایش سکندر منزلت و ارسطو فطرت دارا همت فریدون
شوکت قدرشناس اہل ہنر کپتان جیمس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر
حوصله خود که بمطالعه آن هیچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و منقول کتاب مذکور که از ولایت زیردست آن
سرداران اینجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حواشی نوشته
بلا اطلاع نقلش برداشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارتی دیگر تراشیده نوشتند و گاه جا
اصل فقرات و تشبیهات و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند
لهذا آن نسخه به نسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست
که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین راقم منسطر خواهد رسید
بهم رسیده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معرّی از اشاره مذکور بود
سراسر غلط انگاشته بمطالعه اش نگرایند بمنه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش
این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد و سنه اتمام نقل مذکور
یکهزار و دو صد و بست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب
قبله کرمانی عفی الله عنه و غفر ذنوبه بود ::

اگر پرسند کان کاتب کجا رفت	بگو بگریخت از دست زمانه

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ الذی جعل سیر المتقدمین نصحا للمتاخرین واصلی بالھم بھدایۃ سید المرسلین الذی اعنی لواء الدین المتین الی یوم الدین صلوٰۃ اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ الطیبین الطاہرین اما بعد ہیچمیرز ہیچمدان خوشہ چین خدمت گزین اہل فصاحت و بلاغت احقر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروہوی بخدمت والا منزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نہر بلاغت غواصان عمان کنایت و واقفان عرفان رموز و اشارت دست عرض راتمنای جنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب حاوی حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظہر مبارزت صفدری اعنی **نشان حیدری** تصنیف انیف عالم یگانہ یکتای زمانہ ملہم الہام نحن نقص علیک احسن القصص منعم انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دائرہ سخن و سخندانی محور علم سیر و تاریخدانی **سید میر حسینعلی کرمانی** که ہر حرفش تازگی بخش روح و روان و ہر لفظش شجاعت انگیز دل و جان ہر خطش سبزہ خطان عاشق زار ہر سوادش سیہ چشمان سحر سازان جان نثار ہر نقطہ اش از خال لالہ رخان اعلی تر ہر کششش از قوس قزح بالاتر نہج کتابتش عطارد بر قلم کشیدہ طرز بیاضش زنگ زہرہ جبینان پرانیدہ نظر ناظرش اکسیر بسوز نور طالبش از رنگ جنیی مرود و مشتری ہزار جان خریدارش قمر کامگار گرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال ندای انا افصح الکلم انا نجر اللوح والقلم میدہد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مملو عن الحکم منلو العرب والعجم میکوبد بحسن اہتمام و سعی مالا کلام و صرف زر کثیر تاجران و بتیان سراپا لطف و احسان مظہر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب قاضی **عبد الکریم و قاضی رحمۃ اللہ** صاحبان سلمہما اللہ برای افادہ شائقین کتب سیر و مشتاقین علم خبر جمعیت اسلامی کافہ موسوم بتاریخ ۱۳ ذیقعدہ سنہ یکہزار و سہ صد و ہفت ہجری مطابق یکم جولائی یکہزار و ہشتصد و نود عیسوی بمطبع خود مسمی **بفتح الکریم واقع بمبئی** طبع نمود فقط